ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف منیف شهسوار جولانگاه عرصهٔ سخن
سخندانی و شهنشاه اقلیم علم تاریخ دانی میر حسین علی کرمانی مضمون تصنیفاتش طرازگی آفرین سخن

# نشان حیدری
۱۱۸۹
تاریخ هجری

معروف بنام

# تاریخ ٹیپو سلطان
۱۲۰۷

باهتمام تمام وسعی مالاکلام مستوفعان عظیم قاضی عبدالکریم قاضی نور محمد صاحبان تاجران
کتب بمبئی این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط پسندیده و تصحیح برگزیده

در مطبع نامی فتح الکریم واقع بمبئی از نقش طبع مزین گردید

منصور حیدر راجه

ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف منیف شهسوار جولانگاه عرصهٔ سخن وسخندانی وشهنشاه اقلیم علم سیر وتاریخ دانی میر سید حسین علی کرمانی مضمون تصنیفاتش تازگی افزای عمر صفدر مسمی به

# نشان حیدری

سنه ۱۸۹۰ — سنه ۱۳۰۷ هجری

معروف میان عا

# تاریخ ٹیپو سلطان

سنه ۱۳۰۷ھ — سنه ۱۸۹۰

باهتمام تام وسعی مالاکلام متوقعان اجر عظیم قاضی عبد الکریم و قاضی حمزة الله صاحبان تاجران کتب بمبئی این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط پسندیده وتصحیح برگزین

در مطبع نامی فتح الکریم واقع بمبئی از نقش طبع مزین گردید

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

شیرازهٔ دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعهٔ افراد اوضاع متباین کافهٔ امم حمد مالک الملکی است که علم جاه و جلالش بمیدان شهود بر پا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رایت و حمایت خود انتظام بخشیده و شحنهٔ حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هژده هزار عالم را بتازیانه عدالت و حکمت خود باعتدال لازوال کشیده که چاوش قضایش در چار سوی بسیط زمین منادی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اعتقاد کرده مهر ابوحدانیتش زبان اقرار کشاده و بسیول قدرش به صلای کرم و رزق رسانیش گوش هر مخلوق را بزیور یقینی زیب و زینت داده ؎ بیت ؎

| | |
|---|---|
| چنان پهن خوان کرم گسترد | که سیمرغ در قاف قسمت خورد |

دیباچهٔ نسخ آفرینش و سرنامهٔ جریدهٔ دانش و بینش نعت سالاری است که سند و مدار رسلنا ک الا رحمة للعالمین مذنبان جهان را مژدهٔ رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمن سرکشی و نخوت ارباب شرک و ضلال را بزنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحابه واتباعه وسلم تسلیما کثیراً کثیرا اما بعد بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل





سخندانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواهد که افراد خلایق یعنی بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت مقبول و مفضول خود کرده غاشیهٔ اطاعت و فرمان بردارییش بر دوش زمان و زمانیان می گذارد و عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب و بهره مند میدارد مصداق این مقال احوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر نصرت جنگ است که من ابتدای سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده هجری هر دو سعادتمندان والاشان کام بخشی و فرمان روائی نموده عالمی را بعدل و پرداخت و داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطهٔ بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ که تفصیلش بیشتر واضح خواهد گشت بقبضهٔ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر الیشان پنج نوبت مبارکباد افضال خداداد می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سر کفار سرکشان این صوبه از تیغ سیاست در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطه بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیدار بختان ملاذ بی سر و سامان و ملجاء طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبهٔ دلاوری و سپاه پروری آن ذریعهٔ بیکسان ورد زبان هند و دکهن گشته و توصیف داد و دهش آن فیض بخشان والا دانش در اکناف عالم و اصناف امم شایع شده اما مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والا فطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه
بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان هیچ شناسی که موسوم بمیر حسین علی
ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این همایون منزلتان
بعلاقهٔ نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار و یک صد و
نود و شش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد و یک هجری بعمده خدمت حضور سلطان
جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسعی دو سه سال مفصل حقیقت
از اجداد و آبای دولتمندان موصوف به تجسس و تلاش بسیار دریافته قلم بند ساخت
و نسخهٔ علیحده به تفصیل سال و ماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریدهٔ روزگار
یادگار گذاشت و چنان جهد بلیغ و احتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق و سداد
مندرج نشده بعضی کوایف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف و بی شائبه
ریب کما حقه برنگاشته و برای انضباط شیرازهٔ این نسخهٔ تازه ایجاد صفحهٔ سال و ماه و اوراق روز
و شب در نوردیده چمن اوراق و اجزا را به شستهٔ الفاظ معنی بار آب و رنگ صدق و صفا در داد

**نظم**

نشان حیدری را فکر کردم+ کماهی واقعاتش ذکر کردم+
کشیدم لعل و گوهرهای تبیان بسلک لفظ و معنی های شایان
لب پیمانه سرشار فکرم دل آئینه پر نور فکرم
طلب سرمایهٔ بازار شوقم+ طرب پیرایهٔ گلزار ذوقم+
توکل توشهٔ محنت سبیلم+ قناعت پیشه و همت دلیلم+
ز تار رشته های فکر انور پی این نسخه کردم راست مسطر





چمن را آبرو از جدول او+ سمن را رنگ و بو از سنبل او
ولی چشم صله از کس ندارم بلی بی مزد و منت می نگارم
مگر آن زادهای شاه مغفور چو بنوازند گردد زحق دور
چه کم باشد دو مشت سیم و زرها و یا ریزند بر فرقم گهرها
کشند ارشانهٔ زلف التجا را+ کشایند این عقود مدعا را+
که هر یک مردم چشم تمیزاند+ بمصر ارجمندیها عزیزاند
سحاب جود شان مطلب فشان است کف شان غارت دریا و کان است

اگرچه نسخه بر طبق قاعدهٔ ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسید اما نزد
راقم سطور ناتمام چون صاحبان سلیم الفطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور
و دانایان هنرپرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود
گوارا داشته اوقات عزیز خود را بیهوده ضایع نگذاشته شاهد اذکار منتشر را لباس
اجتماع پوشانیده بر سریر صفحهٔ رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسندند
تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشمداشت از والا دانشان عیب پوش آنکه احیاناً گاهی
اتفاق مطالعهٔ این نسخه افتد نظر ایراد بر بی بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند
و باحسان اصلاح منت بر ذمهٔ من مستعد خدمت گذارند **نظم**

ای عزیزان صاحب افهام+ وی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بحرف من یابید+ از دقیقه زمام بر تابید
خط اصلاح بر خطا رانید عیب پوشی خوش است میدانید
بهر اصلاح از شماست نگاه+ از من اینک دعا جزاک الله+

## ذکر جد و آبای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه
ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ
قوم قریش باتفاق وقت از طرف دهلی وارد گلبرگه شریف گشته اقامت داشت
چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خداپرست بود مجاوران و خادمان درگاه حضرت
بنده نواز بعزت و وقار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرچ مقرر کرده ماهوار
میرسانیدند و شیخ معزالیه را شایسته پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده بجمیع علوم
ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته همراه پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل
مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانهٔ یکی از مجاوران والاخواستگاری
نموده بعد چندی بادای رسوم شادی کتخدائی و خطبه خوانی نکاح پرداخته فارغ گشت و همونجا
عهد خلافت علی عادل شاه ثانی بفراغت و خرمی تمام شیخ موصوف بسر برده دعوت
حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجهٔ خود از آنجا نقل کرده عازم بیجاپور
شده در مشایخ پوره بخانهٔ برادران زوجهٔ خود که ایشان هفت برادر حقیقی بودند فیمابین
خودها یعنی خواهر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و همه تا برفاقت شیخ
منهاج امیر دکن را علاقهٔ نوکری بدرماههٔ معقول پیدا کرده باتفاق تمام بسر می بردند
آرمیده و هر هفت برادر بپاس خاطر خواهر خود شرایط خدمت صاحب معزالیه بغرو ناز
بجامی آوردند چون بعد چندی لشکر هند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نمود و امرای
دکنی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و رستم خان و سرمست خان بالشکر انبوه حسب الحکم
بمقابلهٔ افواج هند نهضت کردند و در سواد ظاهر گلبرگه شریف بین الفریقین آویزش

سخت



سخت رو داد پس امیر هراول که شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوشش دلاورانه
نموده شکست داد اما هفت صد دکنیان شیرسیرت از رفقای شیخ جانبازی نموده
داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
یک بدنهای خود را از زیور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سپنجی سرای فانی ابواب
ششدر و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در
یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر حیران برابر ایشان دفعةً رسید از هجوم
هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی در افتاد
و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق
گشته نعرهٔ وا مصیبتا بر میداشت و هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته بسوگ برادران
دل از خویش و بیگانه بر داشته مرثیهٔ حسرت و افسوس بر دل صد پارهٔ خود می نگاشت پس
صاحب معزالیه چون احوال پر نکال زوجهٔ خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
داغ تازه آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا
برآمد و رفته رفته بطرف کرناتک بالاگهاط آمده در قصبهٔ کولار رخت رحیل انداخت حاکم
آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سرا بحکومت قصبهٔ مذکور میپرداخت
صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود
بعهدهٔ دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشارالیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده
سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی
شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل داشته از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار به پند و نصایح پسران را از آن عزم باز داشته فرمود که جد و آبای ما مشایخین بودند با وجود استعداد ترک اسباب دنیاداری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطهٔ انقطاع سررشتهٔ تلذذ و حالی و بدایع تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان باید نمود و از کشمکش علاقهٔ دهر ناپایدار ایمن نباید بود آنچه که قضا و قدر در توشکخانهٔ مشیئت ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بے رنج و تردد و تلاش می رسد بلیت

| | | |
|---|---|---|
| گر زمین را با آسمان دوزے | | نه دهندت زیاده از روزے |

کامل عیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوهگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه آتش به بے علاقگی و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات خود پسران را از خود جدا نکرده بناز برداری پرورش می نمود چون او در سن یکهزار و یک صد و نه هجری در قصبهٔ کولار دنیای فانی را پدرود نموده بسیر جنان خرامید شیخ الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف قلوب برادران نموده نظر به پرورش بر جمیع احبا و اقربای ذوالارحام و ذوالقربی گماشته راه سلامت روی می پیمود قضارا همدرین اثنا شاه محمد حاکم کولار ودیعت حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا بر داشته خاطر شده بے اجازت برادر کلان سمت کرناتک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقهٔ تریامل که فضای دلکشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبهٔ ارکاٹ شده بوساطت ابراهیم خان قلعدار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب صوبه





حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک رفقای نواب گشته به جمعدار موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش گشته تنها سمت تجاور به بهانهٔ ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت اما متعلقان خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف و حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت در سن یکهزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در ارکاٹ بسر می برد پس ایامی چند پیرزاده موصوف را از تجاور طلب داشته دختر ش را که همشیرهٔ حقیقی ابراهیم صاحب میشد بازدواج خود در کشید و همشیره زادی عروس را که به سن تمیز رسیده بود به امام صاحب برادر خود عقد مناکحت و مواصلت بر بسته باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش پالیکار میسور عازم آن صوب گشت و بجمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده بخطاب نایک که در اصطلاح هنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال بردار با جازت صاحب صوبه فراهم ساخته در هر مهم سرخرو می گشت و در جنگ چنجی متعلقهٔ کرناتک پایان گهاٹ که به راجه تیسنگ و نواب آویزش سخت رو داد چنانچه راجه به چهارده سوار از جوی سکراتیرت که آبش در طغیانی بود و این طرف فتح پیٹ است عبور کرده بر لشکر نواب که چهار پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده بود تاخت و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر جریدهٔ روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد که با پیادگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود بیک شلک

اورا بخاک عدم درانداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته
مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادرزادهٔ او
دوست علیخان صوبه دار ارکاٹ مقرر گردید و در خویش و اقربای او مناقشه درافتاد بسبب
صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل ها رو داده فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت
خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالاگهاٹ شد و مستورات
را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادرزادهٔ خود که سلیقهٔ تمام
پیدا کرده بود سکونت داشت و در همدرین ایام اوراهم پالیکار میسور بخطاب نایک
خوانده برابر حیدر صاحب نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هنود اعتبار
تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
نسق کارخانجات راج بسبب نفاق عیان و ارکانش خلل ها افتاد صاحب شجیع از آن رم کناره
کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدرین نزدیکی آن شجاعت
کیش را در سن یکهزار و یک صد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام زد
گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما
در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان والا همت عمر عزیز خود را
به بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشهٔ گمنامی خزیدن
نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانهٔ نام آوری خود پرورش خلق الله بی سر و سامان
منظور نظر دارند صاحب شجیع بعزم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرا یعنی نواب
درگاه قلیخان رفته سررشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد





سوار یافته بحراست قلعه بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار هم بجا
طلبداشته چندی آسوده پس در سن یکهزار و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقهٔ مذکور
پسری صاحب شوکت بلند اقبال و همایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد پسر دقیقه شناسان
انجم و افلاک زائچه اش کشیده ظاهر ساختند اگرچه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
و رئیس کرناٹکین خواهد گشت اما بعرصهٔ قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی
سایهٔ پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچه را شیر فنا
بنوشانند و به گهوارهٔ عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته فرمود اگر
شومی طالعش بمن اثر کند راضی هستم بهیچوجه روادار کشتن او نیستم که ظهور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس تو ابعانش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کردند بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرا پالیکار
میسور با پالیکار بدنور وغیره اتفاق کرده به تسخیر قلعهٔ مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر صاحب
نایک بیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانهٔ ایشان فریب نخورده
شیوهٔ حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منشان پیمود از اقبال این معنی پهلو تهی ساخت
مستعد جنگ گردید چنانچه به شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست داده در اقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار هزیمت خورده
بمایوسی تمام راه دار المقر خود گرفت و شجیع معز الیه اسباب لازمهٔ ثروت که از لشکر غنیم
غنیمت یافته بود نزد صاحب صوبه روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کار آزما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو هزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجیع والا دانش سرانجام هر مهم که مامور میشد با حسن ترین وجوه با تمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه دار سرا مقرر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پسرش متفق شده چنان بند و بست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حاکم و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت و دیار و بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراهمی سه بندی ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه بهمونجا مقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بوقعی پرداخته چونکه نواب موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجاگیر پدر خود که همین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدرآباد رفت و محمد خان پنی قلعدار دار الاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجیع والا فطرة در صوبه گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دار الامارت باز ماندند و خفیه مستعد بجنگ گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخلت صوبه مبلغ ماهیانه هزاریان و محافظان قلعه و مواجب سبندی لشکر صوبه خواهیم رسانید حساب شهور گذشته از صوبه دار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازهای شهر





و قلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه با لشکر فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان و تردد شایان داخل دار الاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در راه هالن هیلی فرود آمده شهر و قلعه را گرد گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعگیان انداخت اما در هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد دکمن هیلی که از قلعه اگنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعدار اجهل منش با فوج همراهی خود و جمعیت شجیع بعزم شبخون برآمده با طلایه داران لشکر نواب درآمیخت و فیما بین ایشان نبرد سخت رو داد از آنجا که قلعدار نا تجربه کار و نا آزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر نداشت راست سمت خیمه نواب درتاخت و شجیع دانش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده صدای کاو کاو برداشته با یکدیگر درافتادند بعد کشمکش و جهد بلیغ سر قلعدار بتاراج رفت و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجیع شهید در پرگنه بالاپور مذکور بودند چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را بے سبب بخاپند و جمیع اسباب ثروت حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور وغیره یکقلم غارت ساخت سوای این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و خورد حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرده بالائش چرم دوخته

بنواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان یتیم را بامید اخذ زر حیران و پریشان نموده
نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس اهلیهٔ شریفهٔ شهید زبانی یکی
معتمد خاص خود حقیقت ظلم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگربندان به حیدر
صاحب کلان برادرزادهٔ شوهر خود که در سرینگ پٹن بود گفته فرستاد صاحب موصوف
باطلاع شهادت عموی خود و خرابی حال پسرانش تاسفها و حسرتها خورد دل خور و خواب
بر خود ناگوار دانسته به پالیکار میسور مستغاثی گشت و او عرضی متضمن رهائی مستورات
و مخلصی پسران شهید به حاکم سرا نوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبه ساخته
از عذاب آخرة ترساینده بواسطهٔ خود رهائی بخشد اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان گشته شد و پسرش عبدالرسول خان
بدون اطلاع حضور هوس ریاست صوبه بسته چهار لک روپیه از نزد محمد خان سلیمان زای
ساهوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود و
فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه بادای مشاهرهٔ برادری خود از ساهوکار مذکور گرفته
تصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبدالرسول خان
عازم بالاپور می شد در آن حین ساهوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و او
هزاریان قلعه و سرداران لشکر صوبه قلعدار قلعهٔ دارالامارة را در باب دهانیدن
مبلغ مذکور از نواب معزالیه بهر صورت که سبیلش خواهد شد تاکید آکید کرده راه خود پیش
گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و هزاریان قلعه بحث و تکرار ماهیانهٔ خودها و مبلغ
ساهوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دارالامارت بار نمی دادند و
ساهوکار مذکور نیز افاغنهٔ خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله بعد کشش و کوشش

بسیار



بسیار آخر قلعدار مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حملهٔ دلاورانه
داخل شهر شد اما هزاریان و میواتیان و ساهوکار مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه
سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خودها نه سپردند چون این کیفیت معروض حضور
نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماهیانه سپاه و سردار و زر ساهوکار از
خزانهٔ خود ترسیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را بر نشاند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاریان
کلید ابواب قلعه بنواب سپردند و ساهوکار زر خود بر فیل و اشتر بار کرده راه ارکاٹ
سر کرد چون بپرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدانموجب که سابق مرقوم شد ملاحظه
کرد خود شفیع ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رهائی کنانید اما فقط
اناث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده هر دو برادر را گرو در
عوض مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهوکار بارکاٹ رسید
و مستورات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
جگر گوشکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دوگونه نالیدند
پس صاحب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار روپیه بارکاٹ
فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلب داشت تا هر دو برادر
بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت ابن عم رسیده آرمیدند و صاحب معز
بر هر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و به طرز
دولتمندانه ناز برداری ایشان منظور داشته کسب سپاه گری و اسپ تازی بیاموخت
چون هر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود کتخدا شده بعد
چندی چون جوانمردان قوی بازو بر ذات اخوی بزرگوار خود بار زندگی و حوایج بشری

خود انداخته بسر بردن مناسب ندانسته خواه نخواه از برادر و والده رخصت گرفته مع
برادر خود باز عازم پایان گهاٹ شد و از عبدالوهاب خان برادر خورد نواب محمد
علی خان والاجاه بن انورالدین خان گوپاموی که صاحب جاگیر چیتپور بود علاقهٔ
نوکری پیدا کرده بسرداری هزار پیاده و دو صد سوار نام آوری اندوخته چندی
بسر برده برادر خورد خود را یعنی حیدر علی صاحب را سردار سواران مقرر کرده بود غرض
هر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکومت
نواب دلاور خان حاکم صوبه سرا پالیکاران بالاگهاٹ بزر پاشی صاحب صوبه را
نرم ساخته باز از یک دیگر همت گماشتند چنانچه پالیکار میسور شش هفت هزار سوار
و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور واله و ماشتی واله
وستی کال و کوڑی کال واله و ماکڑی درگ واله اتری و رگ واله وغیره را زیر ساخته همهٔ
ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته تا متصل صوبهٔ سرا فوج کشی نموده کوه مدگری
که در تصرف پالیکار مٹرکیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با
سه صد پیاده و هفتاد سوار مع فیل و نقاره به بندوبست آن نواح و حراست کوه
مذکور گذاشته بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقی دولت بود از
ارکاٹ طلب داشت قضارا همدرین روزها شهباز صاحب از عبدالوهاب خان به سبب
قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیده خاطر گشته بجد و کد بسیار رخصت
برطرفی گرفته بے علاقه شده بود و برحسب طلب اخوی بزرگوار مع احمال و اثقال
و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیه از مشاهدهٔ حال
برادران بختاور خوش و خرم گردیده از نندراج کارپرداز دولت میسور ملازمت کنانیده





بسرداری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیونهلی تعلقه
بالاپور خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
و وقت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کارپرداز مذکور
برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بندوبست تعلقه و حراست
قلعهٔ نو تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسرینگ پٹن نمود
اما صاحب معزالیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
کارپرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلب داشته همونجا آسود چون زوجش
بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از بطن زوجهٔ دوم دو دختر
و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب در سرینگ
پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه اعیان راج بلکه مسندنشین یعنی راجه
خصوصاً نندراج کارپرداز که خسر چک کشن راج وڈیر مسندآرای آنوقت می شد
شیفتهٔ حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعداران و
نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند
و ذات بابرکاتش را مقدمة الجیش میدانستند و اجازت جمعبندئی سوار و مردمان بار
داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نندراج از خود جدا
نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شهباز جناب
که مع وابستگان در دیونهلی سکونت داشت فکر شادی کتخدائی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبهٔ سرا سید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب را که شش
فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور بکمتو
صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبداشته بدختر
کلان نامزد نمود پس باداى رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آسوده
گشت چون از آن زوجهٔ شریفه دختری تولد شده در ایام زاچگی بسبب غذای
مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید در فکر
شادی دیگر بود درین اثنا نندراج راند و لست ملک پایانگهاٹ که جنوبی میسور
است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و ڈندکل وغیره ضرور افتاده مع لشکر شتافت
چون بعضی نایاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی بیهوده ملک ویران ساخته جلاء وطن
شده بودند قریب یک و نیم سال به بندو بست آن ضلع و تنبیه نایار البغی مامور و مقید
بود جوانمردی و بهادری خان شجیع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و اعالی
طبقهای پرگوهر هزاران آفرین و تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی این
کوششهای نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سواران
مردمان بار یعنی تفنگچیان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار برقاعدهٔ فرنگ
دو هزار و پانصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون از انجا مظفر و منصور
مراجعت کردند اهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
شادی کتخدائی دیگر داده درین کار پر مصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی
شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنده را که در آنوقت بی علاقگی
مع متعلقان در تعلقهٔ بارامحل اقامت داشت زادراحله و بار برداری فرستاده

تحقیق ماند کسانی را گویند که برقاعده و ضابطهٔ اهل فرنگ با بندوق چقماقی آراسته میکنند و درین ملک سپاه بارمی نامند ۱۲ منه

طلبداشت



طلبداشت و خواهرش را العقد مناکحت خود در آورد اما اهلیهٔ اول را بانوی خانه کرده باعزت و
حرمت میداشت بلکه زیب خاندان خود میدانست و جمیع اهل قبایل شرایط تعظیمش بجا
می آوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند باطاعتش داشته بود و خواهر دوم اهلیهٔ
اول بسید برهان نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناکدخدا بود بهمدر آن فرزها
بمیر علی رضا خان منسوب کرده باداى مراسم تهنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی
و خویشان را از خود جدا نکرده هر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال
خان شجیع را اولاد نشد آخر بذریعهٔ روح پرفتوح حضرت ٹیپو مستان ولی که برادر کلان
حضرت حمید صاحب که در وسط شهر کنچن نگر عرف کنچی پس پرده اند میشوند در چوک
ارکاٹ آسوده اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعهٔ رامی درک
بموضع هنور آرمیده اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس الله
اسرارهم در هند و دکن مشهور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
کتخدایان متمند ملتجی بخدا بوده نیازها و منتها میکردند چون وقت قبولیت دعوت
و ترقی جاه و حشمت بود تیر دعا به هدف اجابت در نشست و شجر امید بار آور گردید

## ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

اَلحَمدُ لِلّٰهِ وَالمِنَّة بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد که کاشانهٔ دولتش
به شمع سعادت منور شد و شام آرزو بصبح رجا مبدل گشت اعنی نیر برج دولت و حشمت
شمع بزم جاه و عظمت به بیستم شهر ذیحجه در اول ساعت روز شنبه سن یکهزار و یکصد و شصت
و سه هجری در قصبهٔ دیون هلی روشن شده ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید
خاندان را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بیگانه کشود

خان شجیع ازین موہبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب و مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین بتقدیم رسانیده تا چہل روز جشن ہمایون و محفل عشرت مشحون ترتیب داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسر تونگر گردانید

## نظم

بزم شادمانی شاد بوده — ز فکر این و آن آزاد بوده

چو شیشه صاف دل خرم نشسته — ز نقش فکر لوح سینه شسته

نه از گرد الم در دل غباری — نه از وہم و خیالش اعتباری

کشیده پای در دامان راحت — درون سر برده در جیب فراغت

در دل بسته بر روی تفکر — که کرده باده از جام طرب پر

همه اسباب عیش و کامرانی — مهیا بود شاہی و جوانی

غنچه دلہای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفته و روز بروز زمانه به برکت قدوم آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون ہمین انفاس بطون حضرت ٹیپو مستان پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نہاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاہل و تغافل روا نداشت و در آخر ہمین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام انور الدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست ستم ہدایت محی الدین خان مظفر الدوله ہمشیره زادهٔ نواب موصوف باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکہزار و یک صد و شصت و دو ہجری قتل گردیده و نایطهٔ مذکور بسازش فرانسیس در و بست صوبهٔ ارکاٹ را





متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و تنبیه شرارت کیشان آن ضلع بر ذمهٔ ہمت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و ہمه پالیکار بالا گھاٹ و دلاور خان صاحب صوبهٔ سرا مع سامان جنگی حضور طلب شدند از آنجمله کراچوری نند راج از طرف میسور واله با لشکر گران و حیدر علیخان نہضت کرده بحضور رسیده شریک معارکه بود چون در میدان جنجی بقصور و فتور افاغنهٔ کڑپه و کنول نواب موصوف در سن یک ہزار و یکصد و شصت و چہار ہجری شہید شد پالیکاران کمکی بمجرد وقوع این واقعه حیرت افزا بے اطلاع احدی راه دار المقرہای خود سر کردند و خان شجیع با جمعیت و توپخانهٔ خود تا نصف روز در لشکر پراگندهٔ شہید اقامت داشته بعد دریافت کما ہی حقیقت از آنجا راه بالا گھاٹ گرفت و سه چہار شتر پر خزانهٔ عامره که بعضیان غارت کرده میبردند آنہا را تنبیه کرده داخل خزانهٔ خود نمود و مراجعت بسر رنگ پٹن کرد

## ذکر ترقی حیدر علیخان بہادر مع دیگر واقعات که در سن یکہزار و یکصد و شصت و پنج ہجری رو داده

چون در زمان ریاست چک کشن راج وڈیر مسند آرای میسور و کارپرداز کراچوری نند راج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده ہر جا سر بشورش بر داشتند و تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقهٔ فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال زر پیشکش معمولی نمی گرائیدند خصوصاً دیوراج برادر نند راج طرق نمک حرامی پیموده بیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلولهٔ توپ بر در محل پراگنده بود اما نند راج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شجیع اعدای دولت و امادرا از ریاست زیر ساخت علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل ہا و رخنه ہا افتاده

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش برجع القهقری
بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوٹه
و هسور و باگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته سمت تعلقات
خود شتافته شیوهٔ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیکاران آنطرف خود
سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی شده برای
بندوبست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکرده که مصرع لازم شیر است
سیر کوه و دشت * برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص او مع برادری شاهباز
صاحب و خوب صاحب دکنی جمعدار دو هزار سوار و به مختاری کل امور رخصت کردند از آنجا
خان شجیع شبا شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید و دست
و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه را از یر ساخت و گنگارام بدانجام را ام خود
ساخته بپاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حملهٔ مردانه سر دیگر سرکشان را
از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون برخاک عدم نخوابانید غرض بعرصهٔ
دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعجات کوهستان آن طرف یعنی در کوهچهٔ
هولی درگ و چین رای درگ و رتن گیری و رای کوٹه و هسور تهانهٔ مستقیم از ملازمان
خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه را در هر قلعه متقرر کرد و بوفور خزانه و شتر و
افیال مظفر و منصور مراجعت به دار الریاست فرمود و همدر آن ایام اسد خان و سردار
خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گهونسا از سمت ارکاٹ به ملازمت رسیده
بعمدهٔ عمده به رسالداری مردم بار مامور شدند

## ذکر فوج کشی نندراج برحسب استدعای نواب محمد علی خان



## سراج الدوله سمت تهر نگر عرف ترچناپلی و ظهور شجاعت ذاتی خان شجیع در آن مهم و واقعهٔ سن یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والاجاه بن انور الدین خان شهید که از هنگام
انتقال پدر و نواب ناصر جنگ شهید در قلعهٔ تهر نگر پناه گرفته بود حسین دوست خان
عرف چندا صاحب نایطه که به کومک فراسیس پهلچری از طرف هدایت محی الدین خان
در وبست ملک ارکاٹ در حیطهٔ تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دولت
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج یا شش هزار سوار و
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده
مشغول مورچال و آتش افروزی گردیدند سراج الدوله بلا علاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور
گشته محفوظ خان شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسور به روانه کرده بزبان
اتحاد پیغام داد که اگر درینوقت اعانت ما نموده اعدای دولت ما را از یر سازند و از جمیع امور
بحمایت ما برخیزند بعد هزیمت غنیم و بندوبست صوبهٔ ارکاٹ قلعهٔ ترچناپلی مع توابعش به شما
سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بکوزر بندر دیونا پٹن که از قوم انگریز بود موکد
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبداشته بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر هیچو ملک
بهتر و زرخیز نموده از روی حرص ملک و مال بحکم آنکه فرد از حریصان نرود حرص هر رو سیم بمرگ *
تشنه از خواب همان تشنه جگر برخیزد * با امرا او و دیگر پالیکاران اتفاق کرد و
بسیار خرج نموده خود مع خزانه و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده
بود سمت ترچناپلی رو آورد اگرچه راجهٔ مسند آرا برین معنی رضامند نبود اما دلوای بجد

رفت و بنواب محصو از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هرچه که می بایست کمک کرد
وحیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کارشجیعانه بظهور میرسانید
و بارها بر لشکر فراسیس و چند صاحب شبخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بیدسردار شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعیین کرده بنادیق
و خیمه ها و راس گاوان وغیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تردد نمایان و
کوشش شایان و حمله های مردانه از فوج هراول فراسیس و ضرب توپ گرفته مظفر
گشت و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند صاحب
که در دلوای منذکور که سابق در همونجا بقسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زادهٔ
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم مزاحمت حالش در میان آورده بدام خود کشیده
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت ها رفت تاریخ اوست پس فراسیس راه پهلچری گرفت چون سراج الدوله
فتحیاب و سرخرو گشت از قرار و مدار که بمیسور کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
(این ماده تاریخ است)
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهدهٔ لشکریانش آنهم خرچ ششماهه پیغام فرستاد ننده راج براین مقدمه
لاحول خواند و بر عمل ناتجربهٔ خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادرمنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فراسیس راه مصالحت و اتحاد پیموده چند سپاهیانش را به کومک
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب باروت برحسب ضرورت
از پهلچری بقیمت میطلبید و گولنداز ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر باز از زد و خورد گرم بود کمتوصاحب برادر سبتی خان شجیع همونجا بگلوله توپ





شهید شد آخر الامر نواب محصو فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت برای
تهانه قلعه روانه سازید تا کلید ها بدمه اش گذاشته مابه بندوبست ارکاٹ بحمایت انگریز روانه میشویم
ننده راج دانست که افسون تدابیر و عزیمت مردانگی خود در دل او بر گشته اثر کرد همان زمان بخبث
خود نازان گتی گوپال را که برادر قرابت خود می شد با و نیکٹ راو برکی و خوب صاحب جمعدار
و سید بدلی دکنی جمعدار و امر سنگه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بندوبست
قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازهٔ قلعه رسیدند کلیدِ قلعه پیش
ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود
ایشان عذر روز بد در پیش آورده گرفتن کلید ها بر فردا قرار داده مراجعت نمودند راج الدوله
این معنی را که با یفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از مغتنمات شمرده پس فردی دیگر اشخاص
مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند مجرد داخل قلعه به بهانه سوال و جواب
تنها گتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان
را علیحده گرفته بعضی ها را برآند و بعضی ها را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده بهمت کرمیسور
چند گلوله توپ پرانید ننده راج بر فریبش غضب آلود و اندوهناک گشته تشویشش تمام نداشت که
عاقبت کار چون کند آخر بهیچ اندیشه سود بهبود خود مشاهده نمود آخر برحسب صواب دید خان
شجیع ناکام و بی مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بحالت اینکه خود بجد و کد بسیار و باید
بدست شدن بلاد زرخیز سه چهار لک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود و سوداراییا
رفتن نتوانست راجه مسندنشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خرچ لشکر از نه ماه نه فرستاد
لهذا عسرت خرچ بمرتبهٔ کمال عاید حال لشکریانش شده بود بجای مذکور اقامت ورزید همدرین
روزها بالاجی راو نانا سرکردهٔ پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهدرا نمود بعد بندوبست

صوبهٔ سرا نواب دلاور خان را پرگنهٔ کولار جاگیر داده بلونت راو امیر خود را بالضبط وایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بی باکانه وعدم
مزاحمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط وتصرف خود در آورد راجه مسند نشین چون
دید که غنیم زور آور شده همه مواضعات متعلقهٔ خود را متصرف گردید وسوای قلعهٔ بنگلور و
ماگری درگ و دار المقر در ضبط خود نماند ولشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب ناتجربه کاری
وخود پسندی دلوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک وتاراجی رعایا و
برایا بارها نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخواست که سوای بند وبست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود فتور وقصور راه یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور روپیه مقدمهٔ جنگ بصلح فیصل ساخته اگر چه غنیم با تمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود وعمال از مکانات وقلعجات میسور بر داشت
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القصه چون نندراج به ستی منگل اقامت داشت سپاه لشکر بنابر مشاهرهٔ خود مزاحمت
بحال دلوای رسانیده بر ڈیوڑهی دهرنا نشستند لیکن او ایشان را بسخنان چرب وشیرین
فهمانیده نزد راجه روانه سرینگ پٹن نمود اما خان شجیع را که بر ذاتش اعتماد تمام داشت وهری
سنگهه نامی جمعدار را که از قوم راٹهور سردار صد وپنجاه سوار بود وپنج صد سوار خاص پایگاه خود
ودو هزار پیاده با خود داشت بسبب تهی دستی وعدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار
بجدی رسید که هری سنگهه مذکور پاس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادری فراهم خورده خواب دلوای شده دهرنا نشست حتی دربار وچیخانه خاص و

آب



آب بند ساخت دلوای بر عملش بی جگر شده از جنس پارچه وظروف نقره وطلا که بنا بر ضرور
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را بر طرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معه زر مرخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال واثقال براه سرینگ
پٹن بفاصلهٔ دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
ودغدغهٔ جسمی وروحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همه ها بر بستر استراحت دراز گشتند
بوقوع این حال خان شجیع بهم بر آمده پیش دلوای رفت وزبان طعن بر گشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی اذنی نوکر
راج را بفروخت ظروف وپارچهٔ خاص که صریح کسر شان بود بی اثبات حق زر مشاهره رسانیدن
دور از صلاح وفلاح زیرا که یکی را بچنین مراعات بی ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران وسرداران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایرهٔ بیرون نهاده وجوای چنین
وقت بد بود تنبیه باید نمود اگر اجازت شود بسزا الیش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجیع از آنجا چست برخاسته
بفرودگاه خود آمده وپنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید وبیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت وچنان شلک ها ریخت که بعضی از ایشان
بعدم بیدار بختی بر همون بستر خواب دست وپا زده بخواب فنا سر کشیدند وبعضی از آنها
با تیغ وسپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مرد برادرش را معه جمعدار
نمک حرام مذکور نه تیغ وهدف نوک سنان ساخته احمال واثقال وآلات حرب وضرب را
ایشان مع نقد وظروف واجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد واو سوای اجناس و
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بخان شجیع ارزانی

داشت پس آن شجیع دانا بتدابیر عدو مالی و دشمن سوزی مشهور عالم گشت بعد چند یوم روزی
دلوای آن شجاعت منش را طلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
تهیدستی و عسرت خرچ روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بذمه
همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت فرمود
و در عرصه یک سال همه نابکار و ناپله ها را از زیر و زبر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از انجمله کسی
که بخیر خواهی تمام استقبال نموده برحسب درخواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال
امان بخشید و کسیکه پا از جادهٔ امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجه
مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازو یش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او و اولادش از جریدهٔ روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلقه پینی ویره پاچی که سخت
سرکش بودند بجبس تدابیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلعچه ها
که باصطلاح دکنیان لکڑکوٹه گویند بنا ساخته تهانهٔ خود گذاشت و اطراف و جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که لازمهٔ ارباب ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در
اطاعت خود در آورد نندراج ازین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
بهدست نموده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کروڑ روپیه
نذر نزد راجه روانهٔ دار الریاست کرده نصف سیاهی خجالت از چهرهٔ حال خود شست
باز بعد چندی خان شجیع را برای بندوبست طرف ڈنڈ کل و پال گهاٹ وغیره مع فوج
روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند به بیم تفتیش غیب
و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مهر خاص نو یسانیده

ترسیل



ترسیل داشتند چون دلوای مذکور هم از مدت ممتد که عرصهٔ دو سال منقضی شده بود به تردد و رنج
سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعهٔ دار الریاست سکونت داشتند در دل
از حد بیشتر داشته فرصت وقت میجست بمجرد ورود خطوط راست بر جناح بیباکانه فایز
دار الریاست گردید و خان شجیع را که به بندوبست پالیکاران همت گماشته بود خطوط
مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجیع بر روانگی نندراج
به دار الریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخته جمعیت
خاص که دو سه هزار سپاه بار و پنج صد چیٹی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از بلیچری و کوڑیال بندر
وغیره بزر پاشی بسیار طلبداشته بود و چهار هزار پیاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سواد ماناندرف سرینگ پٹن فرود آمد
و در آنوقت احوال دار الریاست و آن دولت چنان بود که در بندوبست ملک شمالی تصرف
مرہٹه تا چهتر که در راه صوبهٔ سرا و از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارد رفته و عمال غنیم بندوبست هر تعلقه
و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راو مرہٹه ناظم مرچ که به بندوبست صوبهٔ سرا بعد
عزل بلونت راو متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعهٔ بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
بن ونکٹ راو برکی که قلعدار بنگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر
محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم تردد شایان بعمل می آورد و اعیان دولت میسور شیر دلی
عقل و هوش گم کرده چون بیرزنان خفتان صفت انتظار مرد میدان شجاعت می کشیدند
چون نندراج و خان تهور کیش فایز دار الریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
پس همه ها به دفع دشمن دولت مشورت نموده تمامی سرداران و جاعت داران را طلبداشته در بندوبست
ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جملگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدولت بر فیل سوار شده رزم آرا شوند ما همه گرد فیل دیجان نثاری قصور نخواهیم کرد و الا ما همه
طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابله از افواج کثیر مرہٹہ نموده شود

## ذکر شکست یافتن مرہٹہ یعنی گوپال راؤ در سواد بنگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرہٹہ مع دیگر کیفیات و اقعات سن یک هزار و یک صد و شصت و هشت ۱۱۶۸ هجری آنکه

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده براین ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند هر گاه خان شجیع بلا تامل سر انجام این مهم بر ذمه همت والا نهمت خود گرفت و راجه مسند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخطاب خان بهادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود با مسند زرین و لوازمه آن مع خزانه و توشکخانه و فیلخانه وغیره بیرون قلعه فرستاد پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به هر امور مختار کل کرده بان رخصت داد و از دیوان خانه خاص تا ڈیوڑی مع اعیان پا پیاده آمده وداع نمود آری **مصرع** هر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند * چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون قلعه رفته در میدان کرکیٹ فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعداران را با طاعت سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزبان آوردند تا از انجمله خوب صاحب دکنی جمعدار و سید بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافته رسیده بودند و جماعت الیشان سه هزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگهه و میر بجلی با جمعیت های خود و سامان



جنگی مستعد خدمت سپه سالار بهادر شدند بدستور چند سران پیادگان و مندیل کلاه پوش مع رسالهٔ خود برفاقت بهادر اقبال مند همت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماهیانه در پیش آورده در دار المقر ماندند پس سپه سالار موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده و شش هفت ضرب توپ بود بلا تامل بروت مردانگی را تاب جسارت داده سمت بنگلور کوچ کرد و در دو سه روز به بند و بست تمام در سواد چنپٹن فرود آمد مرہٹہ ازین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر ورود افواج مرہٹہ رسید سپه سالار ذی همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑدی چون شیر گرسنه اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مرہٹہ طلبیده شب با یکهزار مردم بار و چٹی کار و دو صد کلاه پوش خود بدولت از عقب شان تاخته چنان زد که اهل غنیم تمامی اسباب گذاشته رو بفرار نهادند و بعضے ها اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون که عین تدبیر عبرت نمائیش بود کوچیده فایز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمده خط طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر تنبیه غنیم دولت موسومه سرنیواس قلعه دار محصور ترقیم و ترسیل نمود چون او از جنگ مرہٹہ عاجز آمده بکمی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد و بملاحظهٔ نشان حیدری خاطر جمع شده چند اتواپ خوشی رو بطرف لشکر مرہٹہ پرانید و مرہٹہ از رسیدن کومک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال بر داشته تدبیر شکست فوج کمک درافتاد و بفاصلهٔ دو فرسنگ براه سوندی کپه به بند و بست تمام فرود آمده بود روز دیگر صبحی سپه سالار شجیع لشکر خود را آراسته میمنه و میسره بدلیران جنگ آزموده سپرده توپخانه را برو داشته بجانب لشکر مرہٹہ رو آورد او هم خبردار گردیده به آراستگی افواج خود پرداخته رزم آرا گردید اما از شلکهای توپ و تفنگ شجاعت منشان که چون

قطرات باران میریختند همت در باخته تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافته بگذاشت
بعض اسباب رو بگریز نهاد و سپه سالار شجیع ظفریاب شده مع اسباب گذاشته او
بفرودگاه خود مراجعت نمود و سرنیواس قلعدار را بلطایف الحیل و به بهانه ملاقات
طلبیده همراه لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجای است قلعه مقرر کرد و غنیم منهزم
باز لشکریان مفرور خود را فراهم ساخته به سوادنله و نکا مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
شجیع از نبگلور کوچید و بدسته فرسنگی راه بالاپور کلان فرود آمده تا دو روز توقف ورزید
و شبی قابو یافته باز در تاخت و به شلک های اتواپ و بنادیق صاعقه بار و بان های آتش
فشان چنان لشکرش را منتشر ساخت که هوش و حواس مردانگی همه ها چون رنگ گل از
خود پرید حتی که لشکریانش همه اسباب جنگی و احمال و خیام وغیره گذاشته آواره دشت فرار
گشتند سپه سالار مظفر بر آمد و سردار لشکر مرهٹه بهر طور از آن مهلکه جان خود بسلامت
بیرون برده بجنگل شتافت و بعد ده پانزده روز باز بفراهمی سوار و پیاده پرداخته بعزم مقابله
مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون ولیسواس راؤ بهاؤ سداشیو پسر کلان
بالاجی راؤ ناناکه لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به سه لک
سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ بسمت دهلی تاخته دارالخلافه شهنشاهی را غارت
ساخته آخر از دست قدرت احمدشاه درانی که جد زمان شاه میشود با چهار دسته ابدال
که فی دسته دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود در میدان کنج پوره تعلقه پانی پت
کرنال سزای معقول یافته آنچنان خراب و پایمال شدند که نام و نشان جملگی از جهان هستی
ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی
لکوکها مردم مغموم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنونی پیدا کرده





بساط حیات به آه و حسرت درپیچید پس گوپال راؤ ازین سانحه وحشت اثر تاب مقابله
لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آواره دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی ماندن
خود مراجعت به سرا نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار تعقیبش
کرده تهانه جات مرهٹه را از قلعجات تعلقه میسور بعضی جار الجنگ و بعضی جار العبرت نمائی برداشته قلعداران
و عاملان خود را جابجا نصب کرده مظفر و منصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور بنشاط خاطر
و اطمینان ظاهر مراجعت بسرینگ پٹن نمود و به بند و بست کارخانجات دارالریاست
چنان بود که همه جمعداران سوار مع جمعیتهای خود که مجموعه سه چهار هزار مردم بود تیار شده
بنابر زر مشاهره خود ها ابواب دریچهای قلعه مضبوط ساخته فراحم کار و بار هر فریق گردیدند
و سرداران بر ڈیوڑهی های راجه و دلوای لبتر ها آراسته به بحث و تکرار مستعد بودند واحدی را از
اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپه سالار صاحب
شوکت بر بی اعتدالی و بدسلوکی این جماعه بر آشفته در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا
چونکه راجه نند راج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبانی زن تره فروش خرابی
حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شجیع
حیدر دل مراسم خاطر جمعی و سخنان تسلی و دلداری و دلدهی آنچه که مناسب حال و وقت بود
از زبان بی کین مودی ساخته پیغام خیرخواهی داد پس روز دیگر بجمعداران هنگامه آرا
پیام فرستاد که ما هم حقدار این دولت ایم که از چند ماه بی مشاهره و بی خزانه سرکار سرگرم کار
و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشرکت شما پرداخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید
لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زنانه ایشان گلولهای آتش فشان و بانهای اجل نشان
چون اقطار امطار نبارد و دود شلک اتواپ بنادیق در سر نخوت و پوچ ایشان چون ابر غلیظ

نه پیچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبال این معنی بپردازید فهو المراد و الا اطراف
قلعه پوره ها و پیته ها هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند
بی رنج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت
گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانهای خود که در بهادر پوره نزد عیدگاه قدیم که غربی تبیری
محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سومار پیته بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت
آمدن قلعه بمعدودی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی
و شش هفتصد بار و دو صد پیاده نیزه بردار داخل قلعه گشته جا بجا از ملازمان جوق جوق
گذاشته نزد راجه و دلوای رفته بدلاسا و دلدهی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
هم سخنان چرب و شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص و عام نموده باز بفرودگاه خود
مراجعت کرد روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
ڈیوڑهیای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل
رسیدن آب و اشیا ضروریه محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس دو هزار
پیاده را با سلاح اندرون طلبیده بر ڈیوڑی های زنانه راجه و دلوای چوکی نشانید غرض
در دو سه روز بند و بست هر راسته و چوک گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
رفت و چند همراهیان خود را به بهانه دهرنا در اندرون دیوانخانه که چتر ڈوی نامند قایم کرده
خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقرر
ماهیانه داخل دفتر توشکخانه و خزانه نموده زر خود بگیرید و بستر های خود ها را از اینجا بردارید
مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچهری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
ماهوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این



این بگفت و ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک وکیل و متصدی در کچهری حاضر داشته
دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهده رنگ
آنجا رنگ بر رو شکسته حسب الایما و استرضای خاطر والا عمل کرده با یک وکیل و نویسنده حساب
به کچهری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادر بهای هر هر
جمعدار دریافته نویسانیده فرد یادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعه دار هزار سوار را ششصد سوار و پنج صدی را
سیصد سوار و دو صدی را صد سوار موجود بودند اما زر ماهوار با سازش متصدیان
توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برابر میگرفتند چون محاسب روشن
ادراک بر این سررشته علی فتوح وقوف یافت بر غبن متصدیان توشکخانه بهم بر آمده من ابتدای
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب یابی موجود وضع کرده فیصله
حساب ساخت از این بر جماعه دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فرد یادداشت گرفته برطرف ساخت و
جمعدارانیکه در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین دو ماهه نیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید رسالهای ایشان را داخل اصطبل خود
کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز وارست

## ذکر رنجیده خاطر شدن نندراج مگر از داماد خود و رفتن او به قلعه میسور و جنگیدنش از رساله شجیع آخر اسیر شدنش و منتقل شدن تعلقه

## آنی کل و ضلع باره محل در سرکار خداداد مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز بهدست نمود و بند و بست دار الریاست بوجه احسن بعمل آورد
چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت دور ساخته بجای خود آسوده همدران ایام
راجهٔ مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمهٔ ترچنا پلی که باوصف زیر بار خرچ
کثیر کامیاب نه گردید سخنان رنجش آمیز باز به نندراج شنوانیده سخت برهمی خاطر خود
وانمود که نامبرده به بیکار آزمائی خود نادم گشته بجد و کد بسیار پیرانه سری را وسیلهٔ خود
ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته در قلعهٔ
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج ششصد سوار و پانصد
جوان بازنرد خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسنادِ مهری و
سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصاً کهنڈی رائو نامی زناردار که مشرف لشکر سپه سالار
شجیع بود همه را ترغیب و تحریص درین امر بیشتر کرده ولی نعمت خود را همدرین مشورت با خود متفق
ساخته همه یک زبان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج
اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت او چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست
شما بما نه رسیده بلکه از جد امجد و آبای شما با عنجد ما طبقه بطبقه حاصل گشته اعادهٔ آن تحصیل
حاصل است هرگاه ما جمیع امور نظامت دولت شما و بند و بست مهمات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیلهٔ اسناد مزاحمت بحال هیچکس نخواهیم رسانید و این قرطاس





پارینه را چون مسودهٔ متبدیان شمارند خود بدولت تجویز کارپردازان دانا هر کسی را که
لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و هرج و مرج
واگذارند چون همه ها آماده کساد منزلت و کسر جاهش بودند نوعی گوش گذار راجه ساخته
مزاجش بر آن آوردند که سپه سالار شجیع را بتملق بسیار بسیر خوانده بنابر گرفتن اسناد مهری و
سکه ها رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
نندراج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
برغلانیده و آواره ساخته بر اخذ کواغذ اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
صلاح همین است که اسناد خود ها را بمعرفت خیرخواه صمیمی بگذارند و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او باقبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیر بها بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعدم
منافشه و پرخاش اندرز عاقلانه ادا فرمود اما او راه راست نه پیموده از مصلحت و صوابدید
آن والا دانش و فرهنگ پهلوتهی ساخته آمادهٔ جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپه سالار
موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیر دل تهور منش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروخته شد
آخر الامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامهٔ رستخیز
بر پا ساختند کارپرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشیاء دیگر اغذیه
و اشربه و ضرب و باروت کمی کرد بحلقهٔ انقیاد در آمد و بر حسب استرضای هوا خواهان
خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجیع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعهٔ تهانهٔ خود گذاشته او را همراه خود بدار الریاست آورده مقید ساخت

وحسب الاشاره راجه بلطایف الحیل از او اسناد دیوانی با دیگر کواغذ گرفته بایست تصواب
راجه و استصلاح اعیان و ولتش کهنڈی راؤ زنار دار که دولتخواه قدیم بود نمک حلال تصور
کرده سپرد او نمود و در امور بندوبست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهر امر اقدام نماید
تاکید آکید ساخته فارغ گشت اما از شعبده بازی فلک ناهنجار و زمانهٔ بدکردار که هر آن
و زمان رنگی تازه بر روی کار می آرد غافل بود چونکه نندراج اسناد دیوانی بملازمان
سپه سالار سپرده بیباق گردیده بود اقامت در الریاست کسر شان و منزلت خود
دانسته بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساخته بجاگیرات خود که سه تعلقه یعنی
کنور و پریاپٹن و ارکل کوڑه مع ایجنٹی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز
جاری شده بود عازم گردیده بقصبهٔ کنور سکونت داشت و فوج ضروری برای بندوبست
کارخانجات خود که شش هفتصد سوار و دو هزار بار و سه چهار هزار پیاده کرناٹکی فراهم
کرده آسوده کامرانی می نمود درین روزها سراج الدوله محمد علیخان والاجاه با سازش
انگریز بعزم تسخیر پهلچیری فوج کشی نموده بود و فرانسیس و کیلی را بخدمت سپه سالار که صیت
شجاعت و کارآگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والا فطرت
معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کومک نمود و دو پرگنه یکی جنجی و دیگر
تیاک گڈه که در علاقهٔ خود داشت محاصلش بشکر کومک واگذاشت سپه سالار عاجز نواز
انگشت التماسش را بحنای قبول رنگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
هزار پیادهٔ کرناٹکی بسرداری سید مخدوم برادر نسبتی خود با وفور سامان رسد و آذوقهٔ لشکر
و اسباب شایستهٔ اعداشکنی روانه پهلچیری نمود چون صاحب مشار الیه مرخص گشته
مع اسدخان مهکری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کڑپه شده بایالت ضلع باره محل

نامزد



نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود نداشت
بنابر آن شمهٔ از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
بلونت راؤ مرهٹه کشته شد امرت راؤ نامی سردار مرهٹه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و دو
هزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
سپار د آن تهور منش رگ حمیت فوجداری بحرکت آمد و به هجده سوار هیچ توهمی از آن لشکر
بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلهٔ آهوان افتد حمله آور گشته مخالفان را از حوالی معمورهٔ
ترپاتور متفرق گردانید و فوراً سر او مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر سر نیزه نمود چون بعد
چندی عزیز خان بخشی بر آن شجیع حسد برده خود بایالت آن نواح نامزد شده در سید
خان و لا و را از خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
مع بار برداری فرستاده بخواهش تمام طلبداشته نظر به شجاعتش متعین سید موصوف کرده
بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
بر رعایا دست تطاول دراز کرد بلکه شیوهٔ حق تلفی ملازمان و خویشان خود مرعی داشته
بیباک بود صاحب معز الیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفته بدار الریاست روانه کرد و در قلعهٔ او تهانه گذاشته پیشتر کوچید و همدران اثنا خبر رسید که
ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیله محسن خان عرف موچامیان حاکم کڑپه بی بندوبست
گشته همهٔ رعایا تاراج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بندوبست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معز الیه اکثر عزم بندوبست آن نواح بدل مصمم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپه سالار موصوف بمجرد موصول و موضوح مضمون عرضی بلاتامل عنایت نامهٔ متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹه با لشکر
عبور کرده برسرش رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کڑپه رو بفرار
نهاد صاحب معز الیه در قلعجات کوهای باره محل تهانه های معقول بفوجداری اسد خان مهکری گذاشته
خود متوجه بیلچری شد چنانچه بی مزاحمت جلیه ای از رعایا بمردانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبخون زده
مع سامان رسد وغیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از آنواب
بنادیق راه آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب موصوف با لشکر خود نزد ولی نور اقامت
داشته حراست شهر بندر مذکور خود قرار داده بود اما در پرگنه جنجی که هجده کروهی غربی بیلچری دران
زمان از ضبط فراسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود
زیر حکومت صاحب معز الیه نبود و تیاک گڈه که بمسافت بعیده واقع شده زیر حاکم گماشته او بود
لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله وغیره احوال لشکریان و دواب
تنگ گردیده تمامی اسپ و تربیدانه و گاه بعضے سقط و بعضے دم خیر شده بود ندو باوصف
چنین خرابی سپاه حیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند

## ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهنڈی راو زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ابیاجی پنی مرهٹه و ناکام فتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بد کردار یعنی کهنڈی راو با فضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت
مفت سند دیوانی ملک میسور بیرنج و تردد یافت و اعیان و ارکان دولت را از





استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب بر که خورد زود تر گنده میشود و سگ را
حلاوت لقمهٔ شیر برنج گوارا نمی گردد با مید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور دیده بموجب پای مقدور از دایرهٔ حد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بر هم زدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که تا یک بمقدور بالفعل بیمن
افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد مخل امور ریاست با حشمت می نماید مبادا که شخصے جنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است دخیل کاروبار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت
چندین ساله بهدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

### نظم

| | |
|---|---|
| درختی که اکنون گرفت است پای | به نیروی مردے بر آید زجای |
| اگر همچنان روزگارے هلی | بگردونش از بیخ برنگسلی |

مسند نشین ناتجربه کار بیست فطرت از آنجا که

| | |
|---|---|
| من از بیقدری خار سر دیوار دانستم | که ناکس کس نگردد هرگز از بالا نشینی ها |

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه

| | |
|---|---|
| بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب | که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را |

ندانست که آخر کار دغا بچه ذلت و خواری سر گشته دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه‌داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پونه بدین مضمون که شخصے
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
راجه جز نامی بیش نمانده اگر در شیوه فت باعانت ما پرداخته او را از میان بردارید زر مقرر
سالیانه شمامع دو لک و پنه ندر و پنج لک و پنه بخرچ فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده
اید روانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجیع که جمعیت گران از لشکر خود
روانه پهلچری نموده و جوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بندوبست آنطرف
ضرور افتاده بود فرستاده بد وسته رساله بار که تخمینا هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد سوار
طویله و هزار پیاده بی سر و سامان در فرودگاه خود که در دیورای بیتهه بر کناره جوی مقرر بود
با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب و سوال و مفری چیزی از خارج
هم دریافته برای حفاظت خود که ارباب ریاست را ضرور بل واجب باشد دو سه تبیری
پیرامون دار المقر خود احداث کنانیده اتواپ اماده داشت و هر چند زناردار را به بهانه
بندوبست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که باوصف حرکات
بدش آن مخدوم کریم از زناردار خاطر جمع بوده بمقتضای ذکورش بصفت ملایمت در امتحان
کار و بارش همت می‌گماشت بحکم آنکه بیت
بکر می‌ممکن است از سنگ آهن جدا کردن
نبر می‌میتوان چون آب ز فولاد جدا کردن
چون او برای آمدن وعدهٔ امروز فردا بکار
برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی‌دهد اگر آنصاحب
تشریف ارزانی فرموده باجازت راجه مرا بسر پته تا حاضرم بدریافت این جواب در
از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سر رشتهٔ همت از دست نداده در





بندوبست خود بود چون خطوط مذکور مرسول موصول پونه گردید مادهوراو پن نانا از بس حرص
دنیا که طرفگاه حریصان است چنانکه گفته اند ه
تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر
پر نمی‌گردد ز دریا کاسهٔ چشم حباب
ایساجی پنڈت بینی را که سردار لشکر
هراول مرهته بود بعد چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده و توپخانه که نانا وقت مراجعت
خود در صوبه سرا گذاشته بود همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهته به زناردار حرامنمک
رسید هم و نشب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواپ کلان بطرف فرودگاه
خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید آنصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص خرامیده
طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله بر گردید و گمان باطن بجلوه ظهور در آمد
اما به یقین تصور کرد که ه
زر زندگی چه بگر کس رسد بجز مردار
چه لذت است ز عمر دراز نادان را
پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که
چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جوامع سبد که هنگام
طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای
خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبید و افراد یادداشت حساب توشکخانه
و فیلخانه و شترخانه و سلح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه ظروف وغیره
تفصیل وار گرفته در نصف روز از بندوبست امور خود فراغت یافته آسوده گشت
در آن حین نمک حرام وخیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازهٔ میسور بر آمده
بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرها بشلک های
تفنگ و اتواپ حمله کنان را هزیمت داده مظفر گشتند و مکرر حملها و یورشهای نامعقول
به عمل آورده آخر بجمیع وجوه ناکام و محروم بر آمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

ه
انجا کار رسیخ
لا حصین جو را
از سیدنی ابوبا
چرم و وزیده
آینده گان او
رونده گان را
عبور میکنانند
میگویند سوا
گرفتن بیماے
خوردن بیمیدند
۱۲

وزیور مرصع از محل زنانه گرفته در خریطه‌ها پر کرده و بدلاسا و استمالت توابعان پرداخته با دوسه صد سوار برق آهنگ خریطه‌ها برداشته از سیدها عبور کرده و از آنجا شبگیر زده صبح داخل آنی کل گردید و در یک دو ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعدار بنگلور متضمن رسیدن خود و تقدیم ترسیل نمود آن رفیق با توفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاریان قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمحافظان دروازه چنان تاکید کرد که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سرینگ پٹن می آید او را مزاحم نشده با رفقائش اندرون قلعه بار دهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت چون شجیع اقبال نشان عرضی مردود و تنخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه گشته بر ابواب و دریچه‌ها از ملازمان رفقاء خود نیزک هندی نموده فارغ گشت مزرا قفت بود یک دو ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب اقبال عدو مال تمامی هزاریان و مردمان ٹھانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل ساخت و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فوراً همه مهاجنان و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و میر علی رضا خان را از رسیدن خود جریده به بنگلور و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبداشت و بدستور مخدوم صاحب که در بهلپیری بود بر فتور و قصور زناردار نمک حرام و فوج کشی مرهٹه بر حسب استدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که دو هزار مردم بار و سیصد سوار و هزار پیاده





وپنج ضرب توپ داشت رسید آن صاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده بر سواد بسون گوری و هسور تیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت در فراهمی سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون زناردار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر میدان دلاوری صیدگاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصه مردآزمای بنگلور برافراشته دبدبه صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادرمنش را مع صاحبزاده والاقدر بلند اقبال بیت

کز جبینش فروغ دولت و جاه ٭ عرض میداد در جهان ناگاه ٭

هفت ساله بود در آنجا نه گذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن زمان بعزل و نصب قلعداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعه بنگلور فراهم ساخت بود درین عرصه ایساجی بینی با لشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید زناردار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر جهاوه بقیمت لایق گرفته آراسته می ساخت مع دیگر اسباب شایسته و لتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه بنگلور و اسیر کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار پیاده مع اتواپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهٹه باطراف و جوانب بنگلور هنگامه طوفان برپا ساخته به قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سرزمین از صدمه دوادوی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هر چند مرهٹه مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تیرها احداث کرد و لشکست حصار قلعه همت برگماشت

اما ملازمان صاحب شوکت تبرد شایان بارها مورچال تاخته آتش می‌زدند و بدفع یورشها و حملهای
ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می‌گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب بر حسب طلب حضور از
فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بتقریر اول موضوح شده باشد یلغار کرده
به تیاک گڈه رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ تپور
عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرورتر بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصول لش سپرد و از راه رای کوٹه در سواد آنی کل رسیده بود
که مرہٹه و زنار دار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان با لشکر گران اطلاع یافتند
با منصوبه شنایان معه سپاه و پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعداشکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در نشیب زمین قایم کرده با سواران
سبک عنان و چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل در نه گرفته
با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت
کرد تا کمینداران برخاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا برآوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت برنکشیده هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده رو بگریز
نهادند و باز در عرصه یکپاس روز فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف
طنطنه زن زن بر داشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سواد
مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بخصوص ترقیم و ترسیل نمود شجیع والا فطرت به تجویز رای

صواب



صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب دشوار پسند متضمن پیمودن طرق بغاوت
و حرام نمکی زنار دار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان به نندراج نوشته
و نیز بر رسیدن لشکر عدو و مال از بهیلچیری و ستدراهش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحرکت آمده رقت کرد و یقین دانست آنچه که پیش از این بر خود گذشت
از فتور همون زنار دار بوده باشد خطی در جواب باستمالت تمام ترقیم ساخته معه چٹهی تاکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه اچنٹی درگ موسومه قلعدار
آنجا که تهانه او بود ابلاغ داشت پس شجیع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف و
بموجب مرقومة الصدر نیز از اطراف خود دایما ساخته فرستاد و هم آیین دلبری و دلدهی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب معز الیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خودداری با وجود سعی مردانه سپاه دو لشکر ببساط میدان رزم از دست
همت نداده و بحیله‌های دست برد و دمدمه‌های غنیم فریب نخورده با وصف کمی آب و علف
و دانه دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسر برده بود مجرد وصول عنایت نامه
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوفها آراسته راست بر لشکر غنیم در تاخت هر دو
ناتجربه کار تاب مقابله شیران جهان بیاد در خود نیافته متلاشی و باه مزاجان از پیش وی بر
گردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب و دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس میمنه و میسره به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعدار آنجا
فرستاد قلعدار مذکور در پناه کوه شیران شرزه صفت را فرود آورده و از اطعمه و

اشربه و دیگر اسباب لازمهٔ حوایج البشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرہٹہ
چون این حال دریافت توپخانهٔ خود را طلبداشته از دور بر جماعت راست بیتیگان
توپ اندازی آغاز نهاد و دو هزیر حملهای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین و تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی باز و مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم بار جلادت شعار بعد پیمایش بسیار نشیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آن جماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آوارهٔ دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیاجی پنی و راو تمفنی بمعاینهٔ این حال که ناگاه روداده تنها
سر و پا برهنه خودها را از آن معرکهٔ جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست به شمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند ما بقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند و بعضی از معرکه
مرد آزمای بهزار الحاح و زاری از دست شیران خونخوار رهائی یافته جان خودها سلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانهٔ فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و انواپ و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر باز بهیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو بر داشته با وصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا
شدند درین اثنا نندراج بمرہٹہ نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست درینولا از نادار
ادنی نوکرش بحکم آنکه بیت پیش او بی منت ترقیب دون امیریها کند + بیشه چون خالی شود روباه شیریها کند +

الطاف



الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بدگهر خطا
خطا نکند + بیوفا با کسے وفا نکند + راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده رنج بیهوده
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را صرفه نخواهد کرد مصرع اعتبار سست فطرت یکدو ساعت
بیش نیست + گرد آخر نشیند و دیگر تند بالا نشین + شما را هرگز لازم نیست که در مقدمهٔ
بندوبست ریاست ما دخل دهند اگر ارادهٔ اخذ زر چوته در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
نندراج مرہٹہ از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت تنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آن صاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آن صاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار دار بیان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کارخانجات خود
قرار کرد و او التماس واگذاشت باره محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود لیکن بپاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید واگذاشت ضلع بارا محل بلا لفافه موسومهٔ اسد خان مهکری
نویسانیده به ثبت مهر کلان نزد مرہٹہ فرستاد و او این معنی از مغتنمات و از خانه سوز نده هر چه
بر آمد سود خود دانسته از آنجا کوچیده آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خفیه
بفوجدار بارا محل نوشت که ما هر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای واگذاشت ملک بارا
محل از نام شما تاکید بے لفافه نوشته دادیم لاکن شما باستقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
او را دخل ندهند بس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معه تاکید دلفریب به کشنگیری رسیده تاکید معه رسید خود نزد فوجدار بمایب ای فرستاد آن فرمان بردار باتوفیق مجدداً پروانه دستخطی خاص به مهر حبیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایمای ساخت که بریک تاکید بی لفافه ملک و قلعه را واگذاشت نخواهم نمود چون مرهٹه در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد که کاغذ موسومهٔ ما بر شما واپس نخواهد گردید مرهٹه بچنین جواب و سوال مردانه دریافت که مقدمه ابتر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره بهم دست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخواهد ماند و در همون تشویش قاصدانش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت با لشکر میر علی رضا خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلعهٔ بنگلور بر آمده در سواد صحرای آرمیده نظر غارت بر رمهٔ اعدا دارد مرهٹه از خبر دل از دست داده بی نیل مقصود راه فرار سر کرد و هرگاه مرهٹه بطرف بارامحل نهضت کرد زنار دار مایوس بدار الریاست خزید آنصاحب عزم با شوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماکڑی درگ بر آمده در درگ مذکور و اتری درگ وچن رای پٹن وچن پٹن وغیره تهانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب وچیر کولی سمت پریاپٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همدر آن زمان از راه اخفا خطوط جدهٔ راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت و ریاست دیرینهٔ خاندان ما بسبب بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بی تدبیر حیان بی بندوبست گردیده که اکثر ناهنجار از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند سعادت مند با اقبال متوجه بندوبست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای امن و امان نگهداشته بطرف داری ملک و مال و غیره پردازد شایان سعادتمندیست بآن شجاعت منش رسید چون شجیع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت



کتابت را دست آویز و سند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرد و در جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی بایکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور نمک حرام پر فتور در میان آورد نندراج بر عمل شنیع زناردار نفرینها خوانده در استیصال و سزایش مشورتها و ترغیبها فرمود پس آنصاحب شوکت با لشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بار نزد خود موجود داشت متعین آنصاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زناردار با لشکر هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد چٹی کار بود و ده واز ضرب توپ بعزم مقابله بر آمده اگرچه سواد پریاپٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب و روز چون بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضارا شبی در لشکرش اسپی رسن ها شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و باهم لگد ها زده صهیل بر داشتند چون هول و هراس در لشکریانش بمرتبهٔ اتم بود بیکبار آواز فغان و واویلا و آمد آمد دشمن از نهاد مرد و زن برخاست که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان بایکدیگر کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدیدا نبود خجل گشتند و بر کردهٔ خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته بسمت طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد درست

استادا اما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بیکقلم پراگنده گردیده مغلوب و سپرانداز گشت فوراً بر اسپ برق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت سراپاتر آمده بهزار رنج و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد زد و کوب اعدایش گشتند پس آن غربا نواز از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بر سواد ماناهی منذف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله بجانب دیوانخانهٔ خاص و محل زنانهٔ راجه پرانید و بمجرد صدمهٔ گلولها از محل زنانه شور و غوغا برخاست و همهٔ مستورات براجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات هوش و حواس درباخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ما سوای دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده واحدی برخانهٔ ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گولندازان خود را تاکید نمایند تا دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر را بما ایما نمایند آن شجیع اعداشکن در جوابش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بیزوال ایم اما حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملکداری چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همچون مخلص دیرینه هستیم که بودیم راجه جز اقبال این معنی چارهٔ خودداری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که او را از جان هلاک و معذب نسازد در پهره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمود آن فیاض دوران او را که قابل بدار کشیدنی و عضوها بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانهٔ بنگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت





کسی پرورش یافته دست نوازش و الا دستی شیوهٔ حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت پیماید منتقم حقیقی باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری بیت

باصاف دل مجادله از خویشتن تهی است ❊ هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

## ذکر بند و بست قلعهٔ دار الریاست یعنی سرینگ پٹن وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجری رو داده

چون آنصاحب شجیع ظفرمند از مهم مذکور پرداخته بر اعدای دولت خداداد فتحیاب گشت آداب شرایط شکر نامتناهی بدرگاه الهی مودی ساخته روز دیگر براجه گفته فرستاد که اگر اجازت شود خیرخواه بملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود محافظان ابواب قلعه را در باب واگذاشت آنصاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود ببهانهٔ سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش بر فرق علوهمت نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست و پدک جواهر وغیره باشد بخدمت والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آوری اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز با او تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی که لازمهٔ ارباب دانش و بینش هم و نسبت دانسته بهانهٔ روز نا ساز و ساعت بد درمیان آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزادهٔ بلند اقبال را که فی الحقیقت وجود شریفش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده بنذر چند راس اسپ و خلاع گران بها راجه را روانه قلعه نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و دریچه های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر ڈیوڑھی دیوانخانه راجه و محل زنانه اش چوکی ملازمان خود داشته
باطمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کرده بعیش و نشاط اشتغال ورزید الحق چرا
چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطرفداری آن
دولت از مرهته و دیگر بغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکسته داد و ملک از
دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صایبه باز بقبضهٔ اقتدار خود آورد با وصف این تردد
و تشویش چون بدلحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیله ها می انگیختند
و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الابر شورانیده فتنه و فساد برپا می ساختند
و این همه محنت ها و صعوبت ها را که در امر ملکداری بظهور رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن
میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملکداری و دردسر تدابیر اعدا شکنی
در مهد امن و امان داشته بطرفداری ملک و مالش پرداخت بلکه از بحر کشاکش دولت دنیا
او را بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور توجهات والا ساخت

| | | |
|---|---|---|
| نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس هرگز + | | چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را |

القصه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکستهٔ بلاد میسور مشغول آئین
فتنه سازو تنبیه بدلحاظان حیله باز و جریمانه گرفتن از متصدیان پرغبن و تبدیل کارگذاران
با مکر و فن و فراهمی سپاه پیشه و اسباب شایستهٔ حرب و آئین سپه پروری بدل متوجه
بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بزر بخشی و نوازش
گستری و خاطرداری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز صائب
و حسن تدبیر لاحقه سرانجام نمی داد و لیسر اقبالمند را به اوستاد والا دانش سپرده بتعلیم
و تدریس علوم سعی جمیله فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازه

یافت



یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و
خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود
بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد در آمدند و مردمان قابل و هنرمندان
جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسر منزلت و کم خواهش سران
پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهره حال بصیقل
قدردانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور
شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران
و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گرانبها
و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
و لکوکهاز ربه ضمانت اهلکاران حضور بنابر طلب داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
بوده سرانجام میداده بودند الحق هرگاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را سزاوار
ملکداری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد دانش را مرجع خاص و عام

| | | |
|---|---|---|
| | و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع<br>دولت بغلت نیست که گویند چنین است | |

حاصل کلام چون زناردار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک میسور
برکنده شد جنوبی دار الریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنے کویمتور وغیره باشد
پرشور و شر گشته زیرا که زناردار وخیم العاقبت برای بند وبست آن نواح یکی از خویشان
خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نا بمار وا و باش منشان را

باخود متفق ساخته شورش افزا بود برای تنبیهش دو صد سوار و دو رساله مردم بار و هزار پیاده
بسرداری سید اسمعیل صاحب برادر نسبتی خود معه سردار خان نامی دلاور منشش روانه
ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفته بلطایف الحیل و به بهانه بند وبست بعضی امور دو
خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را همراه
خود آورده داخل حویلی خاص خاصش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقی ادا
ساخته شادیانه شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه اسم گرامی
آن بخت آور بدولت خداداد در رواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب و ضرب بقبضه اختیار در آمد مخدوم صاحب
بقلعداری دار الریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه مسند
نشین و نندراج وغیره بحال و برقرار و قلعداره به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و
دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداخته چند طبق پر از خلاع و زر و جواهر همواره از طرف
خود بایشان سپرده بامراد مراجعت فرموده هنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته و بعضی
پالیکاران آن نواح مثل کرک و الروغیره که پنبه غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بزور
بازوی شجاعت و یاوری طالع آن همایون طالع کرده هراسان گشته مطیع شدند و بعد
بند وبست دار الریاست بالشکر ظفر پیکر به بنگلور شتافته بادای مبلغ که از نزد ساهوکاران
آنجا گرفته بود پرداخته مسرور الوقت گردید و اسمعیل صاحب و سردار خان از بند وبست خود
فراغت یافته خویش زناردار را اسیر کرده فائز حضور شدند و هم در آن اوقات بدر الزمان خان
نایطه به اراده نوکری از نجنگڈه رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان





از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدنش را غنیمت دانسته بماهیانه پنج صد روپیه
به بخشی گیری بار کچهری مامور ساخته بود و هم در آن روزها بسمع شریف رسید که پالیکار بالاپور
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار بفلک پندار نارسا می ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را بتقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد یقینیکه از صولت
حمله شیران عساکر ظفر مآثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد
و برهنمای پند و نصائح اصلاح طریق وفائی نخواهد پیمود آن دادگستر باستماع این معنی بنابر
بند وبست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

## ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاه ناظم دکن به بند وبست صوبه سرا و تسخیر کردن آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و منتقل شدن آنهمه بلاد به قبضه تصرف آن والا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

درحینیکه بالاجی راؤ نانا معه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند وبست نواح خاندیس بود
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدرآباد در ۱۱۶۶ سنه یکهزار و یکصد شصت و شش هجری
بفراهمی لشکر انبوه به تنبیه مرهٹه یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش همت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه ها را
شکست و در دیرها گاوکشی بعمل آورده برگردید مرهٹه بمجرد استماع این خبر بسبیل یلغار
در رسید و اسد جنگ را متصل معموره بهنا باد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفة العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راه یافت و از بهیر و بنگاه و توپ خانه وغیره جدا گشته در یک قلعچه
محصور گشت و امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه مصالحت
پیموده ملک هفتاد لک و پیه باستصلاح تحصیل اس دیوان معه دو شهر دار السلطنت سلاطین
دکن یعنی برهان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرا گذاشته سالماً به
به گولکنده مراجعت نمود لهذا آنهمه ملک در ضبط مرهته بود چون لشکر کثیرش در سواد
کنج پور متعلقهٔ پانی پت و کرنال از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی راو
ازین تشویش جان خود را رایگان درباخت بسالت جنگ حاکم ادهونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بندوبست صوبه سرا همت گماشته یسازش
مرار راو حاکم گتی و حاکم کرپه کوچیده بهسکوته که پرگنه من مضاف صوبهٔ سرا است و تهانهٔ مرهته
پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکنده سری پت نامی قلعه دار
آنجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی
باوصف لشکر کثیر در خود نیافته ملتجی بآن شیر شرزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شجیع عالم نواز که در بنگلور بعزم تنبیه سیامی گوڑه بالبکار سرکش بالاپور خورد
سرگرم بندوبست لشکر خود بود دعوتش را سبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگرچه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استدعا نمود اما آن بیدار بخت هشیار مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معیّن خواهد شد سرانجامش بهم رسانده کار دسته به عمل
آورده بنده سرخرو لتشرف ملاقات خواهند پیوست و او التماس تسخیر قلعه کرد تا شجیع
کار آزما روز دیگر پیرامون قلعه گردیده نشیب و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که شرقی
قلعه است بیک حمله گرفت و مورچال همونجا قایم کرده گولنداز ان خود را فرمان داد





تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه را چون پنجرهٔ مشبک ساختند و شجیع صاحب رای
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصلهٔ نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از ریزش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشته آنطرف تالاب شمالی قلعه خیمها زده فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدو مال دو سه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادر رام اگر پروای جان و مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار روانه کرده آید وگرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد شد
تا قلعدار بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصالحت به پناه
دولت خداداد درآمد و قلعه بملازمان والا سپرد آن خلق پرور دادگستر در قلعه تهانه خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعه مفتوح تهانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برداشته شود تا حاکم دانا به مقتضای
رای وقت پسند خود بندوبست قلعه مع توالعش بندمهٔ آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبهٔ سرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصهٔ دو سه روز از
بندوبست قلعه فراغت یافته با لشکر ظفر پیکر و آتشخانهٔ جگر گداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بظهور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب
ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی تهانهٔ خود در قلعهٔ مذکور
فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده همراه گردید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجابانه صورت نه بست چونکه در سواد سیرا رسیدند آن صاحب
شوکت غربی قلعهٔ سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بحفر زمین و انیده
با آتش اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند چون کشایش آن قلعه هم برای زرین آن
والا دانش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیرهیا قایم کرد و از اتواپ کلان دیوار
قلعه و ارک قلعه شکست و از بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صدمه اش
چاک چاک می شد حصارها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصارها برزمین برابر شده بود از
یورش غازیان شیرشکار آن شجیع والا همت هراسیده به پناه دامن دولتش شود و
بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامهٔ قوی درخواست پس آن بیدار بخت
و طالع آور بدلدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانهٔ خود
در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرهٹه برای ملک گیری
کرناٹک بالاگهاٹ و پایین گهاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان
شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته
پنج شش ضرب دهان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده





بیرون انداخته نامهٔ مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعه و اسباب جنگی مرهٹه بارها از زبانی جاسوسان شنیده بود
که آلات حرب و ضرب با دیگر اسباب گران در ینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت و آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
او را اندرون قلعه برده و به سخنان ابله فریب چرب و شیرین دلش در ربود و کلیدهای
قلعه در پیش گذاشت و تتمهٔ اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظهٔ جزو کل سه ضرب توپ کلان را که در جلو نواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و بست آن صوبه بآن صاحب
ظفر سپرده داخل خیمه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر چقماق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبهٔ سیرا مع پیشکشات پالیکار نوشته داد
و ضلع گرم کنڈه مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
که شما محق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض وجود لطف
شما را لخلق پروری آفریده پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد آدای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان باد پیما
و فیلان کوه لقا رخصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت بادهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی قلعه بر نهر آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود بهزار تردد و محنت همراه خود برد مخفی نماند
چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومة الصدر خوانده شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد روانه شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را که کرده خود را فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست روز رونق افزای قلعه بوده بدلدهی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداخته میر اسمعیل حسین را بایالت صوبه تعین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکید کرده داخل خیمهٔ مبارک گردید +

## ذکر لشکرکشی نواب بهادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوه مرکسرا یعنی کوه سرای خورد و بنچوکنده وغیره که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبهٔ سرا فراغت یافت عزم تسخیر بالاپور خورد که از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نهضت فرمود و در اثنای راه فیض الله خان هیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار پرگنه تمری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجهٔ خود رنجیده بملازمت نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فراخور حوصلهٔ خود عزت امارت دریافت چون بظاهر معمورهٔ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود نیافته قلعه بند گشت هر چند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رهنمای فرموداو نگون بخت ازین معنی پهلوتهی ساخته مستعد جنگ گردید امام ار راو کهوڑپڑیه را





بکومک خود طلبید چنانچه راو مذکور بتمامی جمعیت و سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده بود بتائیدش همت گماشته در رسید و گوڑی بنڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت داشت و شش و هفت هزار سوار بمقابلهٔ لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت راو مذکور از آنجا رخصت یافت برکهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع برین معنی نواب غضب آلود شده با چند شیردلان خونخوار پئی شان گرفت و در میدان غربی نندی گڈه با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حملهٔ مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین لشکریان اعدا را بمنقار تیغ در کشیدند و لقیة السیف از راسان و آلات حرب و ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکهٔ مرد آزمای بیرون بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شدند پس ظفرمند مراجعت کرده بر کشایش قلعهٔ مذکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران والا دانش حسب الحکم معمورهٔ پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند راو مذکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه قزاقان لشکرش مثل جغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پایمال میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادلهٔ اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف نواب بار بار میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه لینبرای معقول آن بیباک پرداخته آید خود را بر در تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده به تفتیح قلعه صرف اوقات می نمود و تدبیر قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست و ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محصوران همت مردانه و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را هزیمت دادند

ور وز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمدند پس نواب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولنداز ان
دوربین بسعی یک روز هر دو دیوار سدّ دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد لفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسرینگ پٹن فرماید
و منجمله مبلغ زر ستّه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اوّل در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دار السلطنة عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بحزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور هزار تفنگچی سالیسر داری جهان خان کهوکر و حسین خان لودی در مورچال
و پینٹھه گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت هم دمهٔ آنها سپرده بود راؤ مذکور
یعنی مرار راؤ با طلاع این خبر شباشب مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه رسید سردار
قلعه را خبردار ساخت او نا تجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خورم بیرون
قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گر مشورت نموده بفریب دادن نواب بهادر کوشیدند
چه راؤ مذکور بسخنان چرب و شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودش زده بدام خود در کشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب و
پایمال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه بنواب دادن تقرر یافته است





بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدرآباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس راجه ساده منش که وقت زوالش برآیتش رسیده بود
سخنان غرضانهٔ او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود آماده داشته بود به راؤ مذکور رسانید و قلعه هم بجز آتش باز گذاشته
خود بر کوه رفت راؤ مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعهٔ شکست و ریخت
تهانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و بارهای قلعه طبل و دف
و تبیرهای مرهٹی می نواختند بر دروازه هجوم کرده بودند نیرکداران نواب بمشاهده اینحال
فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته برایشان در تاختند از آنجا که فدائیان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبودند مورچال گذاشته در پینٹھه فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیدند
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب ال از دست نداده برنگ جان نثاران عماتی کلان در زره و ا...
را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کهوکر بچند جوانان تشزه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را ته تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را بتدابیر صایبه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سردار مذکور
اسیران را مع عرضی کوایف رودا د و برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولت خواه و دریافت کیفیت
نیربانی اسیران غضبناک چون شیر غرّان مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسید و
سواران راؤ مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخرابی تمام تا گوڑی بنڈه عقب ندیدند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
پینٹه قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بنواخت نواب خوشدل شده
داخل پینٹه گردید و همون مورچال و تبیرها که سابق احداث کرده بودند قایم کرده
بریزش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کرده قلعه گرفتند
نواب بعضی مردمان را و حیله گر را بقتل رسانید و بعضی را بنابر عبرت گوش و بینی ها بریده
خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکار برگشته تاکید اکید فرموده
راست بالشکر ظفر اثر مقابله مرار راو بطرف گوڑی بنڈه شتافت راو مذکور تاب
مجادله در خود نیافته سمت گوڑی بنڈه که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر بسعی
دو سه روز گوڑی بنڈه را تسخیر کرده تهانه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوڑی بنڈه رسید
راو مذکور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابله کرده مستعد بجنگ گردید نواب
رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران قزاق
را پیش راند هر گاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفته برجع القهقری
برگشتند جماعت راو مذکور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین داران برخاسته
بشلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر صفحهٔ روزگار
یادگار باقیست و لشکریان راو مذکور چون دانه های جوال چاک منتشر شده تا حصار کوه
گتی آب نه نوشیدند و راو مذکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نهضت نموده
گوڑی کنڈه را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنڈه که آنجا تهانه راو مذکور بود
شتافت و به تردد شایان کهاٹها گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پایین کوه یورشها کرده

بعرصه



بعرصه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مڑک سرا در تاخت قلعدار آنجا که دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضایع
ساخت نواب غضب آلود گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
پناه سنگ ها بر کوه یورش آورند و نواب بر کوهچه شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
کرده به قلعدار قولنامه فرستاد چون او بر آن قول ضمنی ننشد خشمگین گلولندازان حکم کرد تا هدف
دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلندتر واقع شده است و زیر آن بلند
خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ها زدند چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر سکنا را از زیر و زبر و پراگنده حال ساخت پس
تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعگیان ربوده شد قلعدار مشاهدهٔ چنین حال
منکر هراسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشتهٔ نواب ظفرمند گذاشته
خود به پناه دامن دولتش در خزید تا از جان و مال امان یافت و میر علی رضا خان که بمحاصرهٔ
کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را از بر ساخت پس
پالیکار آنجا که بجمیع وجوه لاعلاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب الحکم حضور پالیکار اسیر را مع توابعانش مقید روانه
بنگلور ساخت و منجمله فرزندانش دو ولیسر را مسلمان کرد چنانچه یکی از آن مردود دیگری صفدر خان
نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
با یالت قلعهٔ نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات جنت توان گفت
بقبضهٔ اقتدار نواب بهادر در آمد جبین نیاز بدرگاه خالق بی نیاز سوده عمال با هوش
و قلعداران امین و هوشیار اطراف ملک روانه کرده خود چندی بر سواد صوبه سرا

برای بندوبست آن نواح مقام فرمود

## ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدرنگر و بندوبست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

ازانجاکه دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن
دستورالعمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی
است قانون مستمرهٔ نواب ظفرمند چنان بود که هرروز اخبار تازه از ممالک دور و
نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات اقالیم
و هر دیار و ملک رانی و بندوبست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبه‌دار
کرناتک پایان گهاٹ وغیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم والاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا
چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانهٔ عصر و سوانح نگاران سبکدست
و گران فطرت بچهارسوی ممالک تعین شده هرروز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه
دریافته بعرض میرسانیدند چنانچه درینولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر
ازبس نظارت و لطافت و رونق بخش ممالک بالاگهاٹ بل همرنگ باغات جنات

توان گفت بیت

هرسوخته جانی که به بدنور درآید ٭ گر مرغ کباب است که با بال و پر آید ٭

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدهای
نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشایش خاطر نظارگیان را سرور انگیز دهر سال

تاهشت



تاهشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای افسرده نباتات و حیوانات است
می بارد و اشجار صحرائی و بوستانی بیشتر درختان نارجیل و فوفل چون قدخوبان
سرافراخته و درخت فواکه هرقسم ثمر راحت بخش درمشت دارد و درختان صندل معطر
ساز دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوهٔ نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بیقرار و گلرخان سروقامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی رعنای
آراسته شیوهٔ دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آرند و ماهرویان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از پا درآرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر مواج
جاری و تالابها و چاه های لبالب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو کل
آن دیار متمول و صاحب مقدور فاما همیشه بر راه مرد میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیراکه آن خطهٔ دلکشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس پست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرا بوده الحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زر پیشکش قصور می سازد با وجود موجود داشتن دولت خود هوس یاست در دل داشته
نرد مباشرت و تعشقی با غلامی می بازد و قلم و مدکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بیرونق و نور و دلهای سکنای آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته و بهر سو حرامیان و دزدان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدست بادهٔ نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که بکومک زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بچارسوی راسته و بازار بانتظار شهوت پرستان بیقرار میگردند بیت

در راه خدا اگر رهزنانند
آن راهزنان همین زنانند

آری زن بنقص فراست مشهوراست اگر بسرداری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت امنیت ملک و مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر با آن بدسرشت صوب نمی نماید و زنی بدکار بحجر است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که از عقل و شعور دور و وجود معطل است هرچند بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که از جنس فی کورسیکه پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت و ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان فیع زیر حکومت کدام حاکم والا شان منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و خبرآوران باهوش و درست حواس ابازبرین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کارآگهی و جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض رسانند و خود با جمعیت گران سمت چیتل درگ کوچیده بنابر مصلحت و عبرت نمای خود بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک او با خاک برابر ساختند و سواری خاص را سمت درگ رونق افزا شد پالیکار آنجا سر ارادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشیده بحلقهٔ اطاعت در آمد و حسب الحکم حضور دو لک روپیه در عوض پیشکش و لک روپیه نذر داده





از جان و مال امان یافت و با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان سبک تگ جلدتر شتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال در سر داشته قابو می جست و در چیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده بمعرفت درگه واله التماس نمود و متعهد گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک مرتبت بسته ام و ملازمی رکاب ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و بتنبیه آن زن بدسرشت که در آنجا بهوای سروری می نازد و مردان وار بمیدان مختاری می تازد دیرپا ازید و آتش مشتعل بیجائی او را آب شمشیر سیاست فرو نشانید و عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب رسیده اند تسلی و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و هراول و چنداول پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعین فرموده صبحی فردای آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار امیدوار ساخته قولنامه در ازدیاد آبادی ملک عطا می فرمود و در هر تعلقه و قلعه که مضرب خیام می شد غربا و بعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقهٔ اطاعت خود بیرون رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند بقتل و اسر و خرابی حال شان می کوشید ازین معنی هراس و هول و هیبت در دلهای آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا وعمال وقلعداران وغیره بوساطت صاحبزادهٔ مرادبخش مطیع و
فرمانبردار شده لایق حوصلهٔ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
این طرف قلعهٔ نگر بفاصلهٔ دومنزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک وغمگین
است و آرام وراحت روز وشب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سررشتهٔ انتظام
مهام از دست داده دل برمرگ نهاده است ومیخواهد که بمکر وفریب و پیش کش از هدایا
آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان
زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف وهدایا ونیازنامه بحضور فرستاد
وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر وتحالیف از نظر
فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هرسال لک هون پیشکش معه دیگر اجناس نفیس از
قسم فوفل و چوب صندل و قاقله ومرچ سیاه وغیره خواهد رسانید وتا زیست مطیع
ومنقاد ام جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود باز به او
عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس
ارشاد شد از امنیت وصلاح حال و مآل آسودگی خاطر و پاس آبرو منظور ومطلوب
باشد بلا اندیشه بلشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرینگ پٹن که جای
امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا زر صرف مایحتاج با متیاز تمام از سرکار
مقرر فرموده خواهد شد وکلا با بلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت
فرمودهٔ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایستیه
اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بید انشی مستعد جنگ گردید و از عبد الحکیم خان

حاکم





حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر رزش نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد وخود هم با جمعیت
و اسباب جنگی برآمده برجوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعهٔ نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت وسرداران افواج را به تسخیر مکانات وقلعجات اطراف
وجوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت وخود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعهٔ نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنش براکثر مکانات وقلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل به تسخیر در آوردند وز نهار خواهان را جوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
ومحاصره ومورچال وگرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج وباره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ وجدال از محصوران رفته هراس و بیم جان
وتلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فاما بپاس نمک زن که مردانه وار
آمادهٔ جنگ است بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هرچند بهادران
نواب از گولهای توپ وتفنگ و تیر وشمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند وگروه را
بآتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن با این همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفداری
قلعه پرداخته برمورچال می تاختند وهربار محروم ومایوس برمی گردیدند اگرچه محصوران

درعرصهٔ قلیل میدان معرکه را برخود تنگ دیدند وعرصهٔ فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان
محاصره سخت بود که بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بام جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس راه دیار دیگر سر
باید کرد چون نواب باجمعیت دریافت که مکانات وقلعجات اطراف وجوانب که
کارپردازان آنجا که مردان شجیع بودند به تسخیر درآمد وبرقلعه حراست زنان وفطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم ودواب است برسر
رسید خواست که زود مسخر نماید پس روزیکه عرصهٔ یک سال بسعی مردانه منقضی گردیده
بود سپاه لشکر وغازیان عسکر خود را معافی یغما وغنیمت اقمشه وامتعه وزر ونقره و
زنان حسین از قوم هنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشته وپیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود شلک زنان ببرج
وباره سوار شده ندای بگیر وبکش بلند ساختند وکسیکه بمقابلهٔ آنها مستعد گشت هدف
تیر وتفنگ ولقمهٔ شمشیر اجل رنگ گردید چون رن مردانه لباس اینحال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوهرش شنکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخته و
پیوندش نیز از طلا برابر کرده وبدر ودیوار جواهر چسپانیده بود آتش زد واکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته ودرهاون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بدو
پرستار از راه بدررو آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پاپیاده راه گولی درگ
که پنج کروهی نگر جای قلب واقع شده واطرافش دشت هولناک است گرفت وکوه را
قایم کرده آسوده وهمه ملک ودولت واسباب ثروت شوهر وجد وآبایش بقبضهٔ اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب برفرارش اطلاع یافت تهانه درقلعه گذاشته به یلغار





درتاخت وکوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخرالامر بعد یک ماه
محافظان از دست برد محاصران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما
سپردند وزن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح وفیروزی
مراجعت کرده به قلعهٔ نو تسخیر رسید وزن را مقید ساخته دریک پالکی از راه سرا
به سرینگ پتن روانه فرموده بشان وتجمل تمام درساعت سعید داخل قلعه
دارالحکومت وتشریف فرمای مقر دولت وشوکت شده پانزده روز محفل نشاط
ترتیب داده هنگامهٔ سور وسرور وصدای نغمات وفور حبور گرم ساخته غربا وفقرا
وسازندگان ورقاصان را بانعام خلاع وزر وزیور وطلا وشالهای گران بها
بنواخت وسرداران نامدار وسپاه جرار عساکر خود را که درآن مهم مراسم جان سپاری
وسعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش قلعه بحکم حضور
حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس وقماشهای فاخره ودسته دسته
آلات حرب وضرب وتوده توده زر ونقره ودر وگوهر وگروه گروه محبوبان شکیله
بتصرف خودها آورده از آز ونیاز دنیاداری مستغنی شده بودند از سر نو بانعامات
شایسته وخلعتهای فاخره وحلقهٔ دست مطلا ومالای مروارید وپدکهای مرصع و
شمشیرهای ملمع وجاگیرات بقدر مرتبه وحوصله سرفراز وسربلند گشتند واوجنی نامی
کارقدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا
گذاشت وتعمیر قصر ومرمت قلعه فرمان داده حیدرنگر نامش نهاده
خود بدولت داخل خیمه گردید ✤

## ذکر شورش افزائی افاغنهٔ ساونور که بکومک زن اسیر آمده بودند و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها رو داد سن یک هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشائش و تسخیر قلعهٔ نگر بود افاغنهٔ ساونور که به کومک زن محبوس در تاخته بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات بعضی لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچه هیبت جنگ بخشی لسنرای آنها متعین شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه غالب و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصهٔ دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق گرد لشکر افاغنه نمودار گردیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انگاشته سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان نا عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رسالهای بار و سوار و پیاده مع توپخانه که برروی ایشان در کمین بودند شبلک زنان بر آنجماعه دویدند و اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن چپقلش مطموره عدم شتافتند و دیگر افاغنه تاب مردانگی باخته رو بگریز نهادند و تا جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنه هوش و حواس باخته همه اسباب لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نوبتخانه و شترخانه و فیلخانه وغیره از دست داده راه دار المقر خود سر کرد نواب بهادر بانشه کوب تبعاقب ایشان تاخته قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان هزیمت تا متصل قلعه پی ایشان گرفته





سوار و اسپ اهدست خود ساختند و دست از کوشش اعداشکنی باز نه کشیدند آخر خان ساونور عاجز گشته دست از جنگ برداشت و راه خودداری بیموده بگذاشت کرور روپیه صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقررهٔ فیلان و شتران و خیام مخملی و بیچوبهای زردوزی و خلاع برهان پوری و سلاح گرانبها وغیره با چیزی نقد که حکام پیشین بصرف لکوکها از اجناس نفیسه و اسباب دنیاداری فراهم ساخته بودند یک قلم یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب وا رست چون نواب از آنجا فراغت حاصل ساخت در قلعهٔ نیکاپور و چیرولی و هرنی وغیره تهانه خود قایم کرده مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا هیبت جنگ را مع لشکر گران به بند و بست بلا دپالیکاران صوبهٔ سرا و گرفتن مبلغ پیش کش مقرر سرکار بطرف هرپن هلی و کنکگیری وغیره و نیز اخذ زریکه از هر پالیکار سوای پیش کش مقرر سرکار نعلبندی فوجدار فی ده یک حق سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقهٔ نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر لسبورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و گردش آب دریای شور است براند و گرد کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر و اسیر شدن زن حاکم بجافظان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بی جنگ قلعه سپردند میرزا تهانه مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شنکر حاکم نگر دو شتر صندوق پر در
وجواهر و دو صندوقچه زیورات مرصع و دو عدد جُل فیل که از زر و نقره به صنعت تمام تیار کنانیده
بود مع حلقهای دست و توره‌ها و جلاجل گلوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
عدد زین زردوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر والا گذرانیده سرخ رو گشت و
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در قلعهٔ
مرجان دانکوله که از سرحدات گهاٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ناظم
کوکن امیر عادل شاهی بود و کوڑیال بندر وسداسیوگڈه و منگے و مولیر
وهناور و بیکل وغیره تهانه مستقیم گذاشته مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
هیبت جنگ با لشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنگگیری تاخته دو لک روپیه
پیش کش ساله گرفته به هرپن پلی آمد و از پالیکار آنجا هم بنرمی و گرمی سه لک روپیه
گرفته سمت چیتل درگ در رسید و از پالیکار آنجا هم چهار لک روپیه پیش کش گرفت از
راه جریمله و کوڑی کوٹه گذشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وا نموده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انگیخت
پس هیبت جنگ بنا بر عبرت به قلعچه کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد غلات
لشکر از اطراف مسدود ساخت همدرین اوقات که وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بهادر
عنایت نامه موسومه هیبت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
بی صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
خود برآورده ببدرقهٔ پانصد سوار و دو رساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیموگه





ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده‌های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزنگ هم زنگان بر آنجماعت یورش کردند اگرچه اهل بدرقه
شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضی از آن
مهلکه جان را باسلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین در تاخت و سپاه پالیکار را از بر و
بازوی شجاعت چنان هزیمت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور عقب بدیدند
پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه‌ها زده فرود
آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما بسبب کرم و نوازش ما است حق‌ادر
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنانیده از نیجا
نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدارید بلکه دست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپا دلوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت و سه لک روپیه پیش کش و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهارپایان جمعیت معدوم بود همه یک بر شمرده
روانه کرد پس هیبت جنگ دلوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و همدر آن روزها میر علی رضا خان را بفوجداری سرا نامزد فرموده رخصت کرده بود

## ذکر فوج کشی سوائی مادهوراؤ بن بالاجی راؤ نانا مرهٹه درین ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبهٔ سرا مع دیگر کیفیات که درسن

## یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی راؤ نانا سرگردهٔ پونه در گذشت سوائی مادهوراؤ پسرش بر مسند ریاست
جلوس کرده چندی در بند و بست خود بود بعد از آن بفراهمی لشکر و آلات حرب و ضرب و
توپخانه گران که قریب لک سوار و منجمله آن سی هزار پنڈاره بود و پنجاه هزار پیادهٔ تفنگچی
مع لشکر علی بهادر بن شمشیر بهادر که نامبرد از نسل نانا مرهٹه بود ذکرش بسبیل اجمال
آنکه از بیجاپور رقاصهٔ قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه به پونه
رفته سکونت داشت و در فن رقص مشهور دهر و در حسن و جمال سرآمد وقت بود بالاجی
راؤ نانا شیفتهٔ خوبهائیش شده بهمبستری خود گزید رقاصه مذکور نیز فریفتهٔ او شده تن
برضایش در داد چون در چندی دلبستگی بظهور پیوست پسری تولد گشت رقاصه تبه کار
پسر را بر آئین اهل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی
بالاجی راؤ نانا او را به شمشیر بهادر مسمی ساخته منصب جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده
بود چنانچه بهادر مذکور در جنگ سرایدال همراه بهاؤ مقتول گشته پسرش علی بهادر حاضر بود
سمت کرناٹک بالاگهاٹ در تاخت اما مخفی نماند که پنڈاره قومی است اُچکه و اوباش
منش بعضی سرداران دکن بنابر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنها را فراهم
می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود بآنها نمی دهند و در هنگام مقامات
عساکر گیاه و هیمه آورده می فروشند و بهائیش بخرج مایحتاج خود می آرند و در ایام
مهم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدها گرفته ملک خصم را چنان
تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چغد از آن ویرانه می هراسند بلکه در ایام مهم چیزی زر
بطور نعلبندی بسردار لشکر عاید می سازند القصه چون مادهوراؤ عازم بالاگهاٹ گردید



بساونور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مرار راؤ را نیز طلبیده از گهاٹ
گرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوبهٔ
سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرهٹه
را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت راؤ مذکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطرداری تمام همراه خود داشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مذکور تسخیر کرد و تهانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگلور
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بعد آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفت ؎

خصم سرکش را توان ز افتادگی تسخیر کرد ٭ شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کار بسته باز مراجعت بسر رنگ پٹن نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر بها بنا
ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جابجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این
همه خواب خرگوش بامتحان عزم و حزم و شیردلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله و
بیدها را در جنگل ماگری درگ نهان داشته تاکید قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده بکوه بجگل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری
که سردار خان نامی دلیر و تنخواه دار نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعدار مذکور که از
همراهیان خود خاطرجمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیه درون که بر شان انگبین
هجوم سازند طنطنهٔ های هوی برداشته درتاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده
سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ و بندوق و تیر جان ربا ساخته اکثر مردان را
بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها برسنگهای اطراف و نردبانهای قلعه وسمهٔ سرخروی
کشیده مظفر گشت و اهل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند و بار دیگر باز حملهٔ
مردانه کرده همون آش در کاسهٔ قسمت خود یافته زنگ بر روشکستند و بدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار جری تردد بهادرانه و کوشش رستمانه
در دفع اعدا العمل آورده فتحیاب گردید که بر بینش گولهای توپ و بنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال
متفکر مند گشته پالیکاران چتیل درگ وغیره را بانعامات شایسته و معافی پیشکشات
دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری درداد تا پالیکاران
بیدران خود را که ماهر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها
از عقب کوه بهزار محنت و تردد رفته نردبانها راست کرده به برج و بارهٔ قلعه سوار شده
کوکای مهیب برداشتند سردار شجیع اگرچه بچند سپاهی بر ایشان تاخته داد جلادت
و مردانگی درداده دمار از روزگار آنها برآورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
اندرون قلعه سر تران دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رایگان
جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

روبروی



روبروی خود طلبیده بهزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
تهانه گذاشته پیشتر کوچید لاکن قزاقان نواب بهادر بارها برکهی آوران غنیم هنگامهٔ
رستخیز برپا ساخته بر بهراولی و چنداولی درتاخته چنان داد شجاعت میدادند که
پنڈارهای لشکرش که در امر قزاقی و جابازی و حیله انگیزی سرآمد وقت بودند از
دست بردهای اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیم نیز
با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بند و بست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعجات اطراف
پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بخود متفق ساخته پس از آن بافتتاح قلعهٔ
دارالسلطنت خداداد همت گمارد سمت بالاپور خورد نهضت کرد بدرالزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا بمشاهدهٔ لشکر انبوه غنیم بیم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامبرده مرد
شجیع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال و عقل معاش انسان مدام بر یک نهج و وتیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
قلعه و دیگر کارخانجات بغنیم سپرده باصحت و سلامت حال رخصت گرفته بکرپه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
براو بحال داشته بکوه مڑواکل که تهانهٔ نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش و تلف
هزاران مردکاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار یکقلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
گرم کنڈه که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جد و آبائش بقلعداری کوه مذکور
می پرداختند جاگیر داده بنفر اهمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس هینی عساکر نامند بو فور سامان جنگی و پری رسد وغیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری درگ غافل از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصرهٔ سرینگ پٹن بعمل آرد سپاهش و آن چین از اندیشهٔ صدمهٔ جانبازی غازیان نواب وارسته و بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه و رازشکریان خود احدی را بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم باآنهمه جمعیت گران که قریب چهل و پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان جوالهای برنج و شلیطه‌ها خالی کرده اندرونش خزیدند و بعضی دست و پا زده بهر مکر و فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر اسپ بی زین سوار شده راه لشکر خود سر کرد نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور نرسید شادیانهٔ سرور و طرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام وغیره برداشته روانه سرینگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراؤ خبر شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پردرد برکشیده رنگ بر رو شکست و سرشک تاسف و تحیر بکمال غضب از دیدهای خون پالان روان ساخت و بر سرداران منهزم زر در رو که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن برکشاده بناخوشی

تمام



تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد چیتامنی که فرودگاهش بود پیشتر کوچیده در کوهستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شبا شب درتاخته قلعچهٔ بالاپور کلان را گرد گرفته در یک سواری مفتوح ساخته تهانه داران غنیم را یک قلم به قتل آورده صبحی مراجعت بماگری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور و دراز افتاده بود و همدران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد یاره محل شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بر سراغ شان تاخته بودند تاراج گشتند الله الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست برد قزاقان نواب بهادر خایف گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صادق آمد سپس آن نواب بهادر بمقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بحکم آنکه

## رباعی

| | |
|---|---|
| دانا هرگز ادای ناخوش نکند | جز نرم دلی بخصم سرکش نکند |
| آتش چو زبانه زد براو آب زنند | دفع آتش کسی به آتش نکند |

وکلای باهوش را با چیزی هدایا و تحایف که از همین لشکرش بهم دست کرده بود و هفت لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بی موجب غرباکشی و تاراجی رعایا ارباب دولت و اهل همت را مناسب نباشد مضی مامضی شایان سعادتمندی و بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خداداد را همه معاون و حمایت خود شناسند چون وکلای صائب رای نواب بغنیم در خورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیده

به سخنان چرب و شیرین بصلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشانند غنیم که بکوشش دو سال
و سه ماه کاری نکشوده و بندوبست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمیع وجوه خرابی
بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود درهمین معنی باقبال ارشادات
نواب پرداخت و اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده ببالاپور خورد آمده ازانجا باطراف تعلقات غارت
ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را بتقاوی زر و گاوان قلبه کش و تخم وغیره اسباب
شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک و کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال
معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و همدران روزها علی زمان خان نایطه
بنمر لف بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدهراکه نواب
محمد علیخان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته براو ناحق لشکرکشی نموده بود فایز
حضور شده درخواست کومک نمود چون نواب را بندوبست بعضی مقدمات ضروری
دولت درپیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آنرا
بر لیت و لعل گذاشت درین اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشته قلعه را بفتور
سیونا س اوز نار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
بردار کشید چنانچه کمندان باغی تاریخ اوست خان مذکور همین جا ماند و نواب اوضاع
خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات
باوی مزاح هم می نمود و خان مزبور جسیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست
بنابران فیل خاصه برای سواریش عنایت میشد و همدران اوقات فیض الله خان
هیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و دواعیهٔ زیورات مرصع

واجناس



واجناس نفیسه زوجهٔ متوفیهٔ خود از نواب لاورخان بدل میداشت مگر در فیصلهٔ
مقدمه خود وقت قابو مستغاثی شده مزاج وهاج نواب را برشورانید پس فیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاده خان والاشان را طلبید چونکه خان دانا
انجام کار خود بر سوائی دید و از فتنه انگیزی خویش نارسید خود هراسید در عدول
سخن نواب خلل آبرو و بلی زندگی خود تصور دیده بیچون و چرا راهی گردید هرگاه نواب
برآمدن خان بزرگ وقوف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل برداشته تا سراپردهٔ خیمهٔ
خاص استقبال کرده آورد با عتقاد درست بر مسند خود نشاند و شرایط نیازمندی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از تمامی
کند با خواجگی کار غلامی +

ادا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی تشریف
ارزانی دارید و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به پند و نصایح بزرگانه
بصلاحیت در آرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندوز گشت
و بر حقیقت حال کماهی آگاهی یافت مقدمهٔ هیبت جنگ را صریح بهتان دانسته از دل
محو ساخت اما پسر انش را که خان والاشان همراه خود آورده بود نزد پدر شان یعنی
هیبت جنگ فرستاد و خیمهٔ علیحده برپا و اسباب ضروری دولتمندانه مهیا کنانیده
فرود آورانید و خدمتگاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صرف
مایحتاجش هزار روپیه ماهوار میرسانید و دو وقته طعام خاصه با او تناول می فرمود و
درهمون نزدیکی نور الابصار خان بن دل دلیر خان برادر نواب لاورخان را بخویشی و
دامادی خود عزت بخشیده باداى رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بند وبست پالیکار اطراف کولار وموڑواگل همت گماشته فوج کشی نمود و همون
زمان بمعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود وهیبت جنگ ومهامیرزاخان بخشی
پاگاه که او را از اطراف اورنگ آباد طلبیده بعزت ووقار داشته بود میر علی رضا
خان را بجاگیر عمده وازدیاد جاه ومنزلت امیدوار ساخته بحضور طلبداشت چون
او نسبت برادری وحق صهرت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنده مع دروبست ضلع ونڈکل جاگیر داده
باجازت فراهمی لشکر سرفراز ومطلق العنان ساخت و در عرصه ششماه از بند وبست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار سنگنور ومدن پلی وکمنیر پاله وغیره فراغت حاصل
کرده مراجعت بسرینگ پٹن نمود وتا دو سال بعیش وعشرت اشتغال ورزیده
اسباب جهانگیری وآلات کشورکشائی بصرف للکوکها زر وگوهر فراهم ساخته به نگهداشت
سوار ومردم بار وپیاده وگردآوری سپاه مامور بود ویاسین خان ونٹی کدری
بهمون ایام از نتهر نگر عرف ترچناپلی آمده نوکر شده بود ومحمد عمر کمندان همدران
روزها بمرض مهلک جان بحق تسلیم نمود محمد علی پسرش که در حین حیات پدر صوبدار بود بجمعداری همون رساله
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفته رفته به بند وبست نگر همت گماشته مع لشکر
آراسته وپیراسته نهضت فرمود نواب لاورخان را نیز همراه خود برد چنانچه معمول چنان داشت
که وقت کوچ وجنگ دلاورخان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه
خاص کوتل وجلوداران را گرد فیل داشته روانه میکرد خود براسب سوار شده پیش سپاه با
وتوپخانه می خرامید واز آنجا فوجی بسرداری ونکٹ راؤ مشرف لشکر که دولتخواه بود
به هیبت جنگ طرف ساونور روانه کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیشکش الی یوسب همدرنام





ودر بعضی قلعجات آن ضلع ٹهانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال معاودت
به پٹن فرموده چندی آسوده

## ذکر فوج کشی مادهوراؤ کرت ثانی وتاختن نواب بهادر بمقابله او در نواح ساونور وواقع شدن محاربات با دیگر کیفیات که در سن یک هزار ویکصد وهشتاد هجری واقع شده آنکه

چون مادهوراؤ کرت اول از ملک کرناٹک بالاگهاٹ بعد تقرر صلح به پونا مراجعت
نموده در صوبه سراٹهانه او بود قلعدار آنجا از یتاری لشکر نواب بهادر وتشریف
بردنش بطرف نگر وبند وبست آنجا هراسان شده بمادهوراؤ مفصل حقیقت
بزنگاشته بود واو ازین معنی تشویشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود دانسته
وباز بفراهمی لشکر وامرای خود پرداخته عازم این صوب گشت وبه تسخیر قلعجات
که در ضبط قلعداران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدریافت
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه ولیسوا پٹن عبور جوی تنگ
بهدرا نموده بطرف هریهر وهرنی آمد واز آنجا برگردیده برسواد میدک که به شنکارپور
مشهور است فرود آمده بود ومرهٹه هم با لشکر خود بعد تسخیر چند قلعه بمقابله آمده بفاصله
دو کروه مقام نمود روز دیگر سوار شده بمجادله رسید نواب لشکر خود را مستعد ساخته
میدان رزم قایم کرده ایستاد وپالیکار چیتل درگ هم دران مهم با لشکر خود همرکاب
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به دلاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند وبهریه روز فرودگاه را

قایم کرده شب از آنجا کوچیده براست طرف چرولی وانوتی وچرا آمده بپشت بجنگل اداده
اقامت ورزید اما برای حفاظت لشکر برفراز بتیر بهیا بنا ساخته توپخانه قایم کرده
مستعد ومنتظر وقت عدو سوز نشست و مرہٹه از جاگیر شدن نواب خود از آنجا
برخاستن و بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حاکم ساونور هم بمرہٹه سازش کرده
همراهش بود پس روزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
میدان مردآزمای داد جلادت داده هنگامهٔ رزم گرم داشتند و مرہٹه اتواپ و راندان
از دور لفراز کوهچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
اکثر تصدیع بحال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکرے کرده
پنجهزار تفنگچی شست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور وجانباز با چهار ضرب توپ
جلوی الپچهر منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بذمه هیبت جنگ بخشی کرده و بند وبست
خزانه و توشکخانه وغیره کارخانجات بتدبیر نواب دلاور خان برگماشته بعزم شبخون
برآمد و از بیراهه جنگل سخت بر توپخانه مرہٹه شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
کامی بود بسبب نادرستی راه که بعضے جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
توپخانهٔ مرہٹه در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه غنیم از آمدن
لشکر نواب خبردار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش برداشته از اطراف
اسپان جهانده حمله کردند اگرچه نواب بقاعدهٔ درست قلعهٔ سپاه بسته هرچند در
سرکردن اتواپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون یخ فسرده گردید تا آنکه
خود بدولت از اسپ فرود آمده فتیله در دست خود گرفته توپ را آتش زد صریح
کمی کرد لاچار شده امید اتواپ گذاشت و سپاه منصوره چندی از شلک





بنادیق بدفع اوشان پرداختند وحتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرہٹه بمشابهٔ
زاغان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراگنده
شده رایگان جانهای خود درباختند و نکٹ راو دیوان کشته شد و علی زمان خان
زخمی گردید و بعضی از آنها بطرف لشکر خود به بهم رسانیدن اسباب جنگ برگشتند
و لشکریان مرہٹه چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
دست از قتل و غارت برنکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل
آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته برفراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدولت
به ایستاد نواب رسیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون
لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور بنوازد و حسب الحکم چنان طنبور بنواخت که
صدا ایش در دلهای سامعان هیبت نامرادی انداخت که بمجرد استماع آواز طنبور
اهل غنیم از بیم رسیدن کومک منهزمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
بودند بگذاشته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته
در میدان رسیده بود که هیبت جنگ مع توپخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب
یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان درتاخته بگولندازان
و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکها زده سر و پای های اسپان شکسته فتحیاب
گردیدند و غنیم اتواپ کشیده بعدم فرصت برداشتن زخمیان و نعشان لشکر
خود پس پا گردید اما اتواپ همراهی نواب که بدست او شده بود کشیده برد چون
لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعشان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
خرچ معقول بمر هم پٹی بهرکدام عنایت ساخت و غنیم با لشکر خود بسمت بکاپور
شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش برسر رسیده بود غنیم همونجا چهاونی نمود
نواب بهادر هم همانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرچ را مع لشکرش در
همون ایام برشگال تباخت و تاراج اینطرف تنگ بهدرا روانه ساخت چون آوان
گهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان
رسید از پالیکار هرپن هلی ورای درگ وغیره مبلغ پیش کش بزور گرفته در تعلقات
چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چار سوی کرناٹک در انداخت
و دندانهای حرص را تیز تر از ناخن گرگ کرده با طمینان خاطر مطلق العنان گشته
برسواد بدرگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثروت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
شش هزار سوار اصطبل و نه هزار سلحدار و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ
همراه گرفته جریده بر سبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و به شب سیوم بر آن جماعت
اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حملهٔ دلاورانه کرده چنان تسلکها
ریخت که ناگاه شیرازهٔ جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن اوشان از هم گسیخت که همچو
اوراق جدا جدا پراگنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
بر زمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
برداشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجماعه که نامش بالا مرقوم
است دست جرائت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که





موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری بهمدست خود نموده بود برداشته

این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نموده

هر کسی چیزی ز اسباب جهان برداشته است | من همین دل را ز اسباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعهٔ سرا گرفت اهل بهیروز نان لشکرش مع ذکور هم که
شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند جز بپناه خندق
قلعه سرا سیراب خاطر شده نیا سودند و بعضی از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر
سرعت زده افتان و خیزان بهر دم رادم و الپسین انگاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند
همه روز در فرودگاه لشکر مرہٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که
انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم بر این
دست برد مجاهدان وقوف یافت بیقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شد و
گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و لتمندی برباد بی اعتباری
میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی
و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان
یک دل شده وقت قابو هنگامهٔ رستخیز بر آن جماعه برپا ساخته نیچهزار راس اسپ و
نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جابهای
کهی آوران را مبشابه کاه تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هرگاه که غنیم چنان
احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجا نمی خسپید و روز
تبرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته و زمین از سیرابی چون دیدهٔ عاشق زار تر آمده و دست و پای
مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به
کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند و بعضی
امرای دولتش ازین هول پا بهابدامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده
بی نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ باوجود
خرچ لکوکها زر و تاراجی لشکر به دو لک روپیه فیصل ساخته بدار المقر خود برگردید
نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت
فرموده بسرینگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان به بهانهٔ بیماری رخصت گرفته
بکولار شتافت و از انجا مع احمال و اثقال و زنانه و دروبست اسباب خانگی وغیره شباشب بموجب
صدمهٔ از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر
باطلاع این معنی متحیر گشته تهانه خود را به قلیچه کولار روانه کرده در تصرف خود آوردند ✤

## ذکر فتح نواح کوڑک و بند و بست کلیکوٹ وغیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کرک واله و کلیکوٹ واله
وغیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبهٔ سرا میرسانیدند
بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررهٔ گاه بلا عذر بزور و عبور افواج
عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خودنمائی و فوج
کشی مرهٹه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن



آن نواح نشد لهذا همه ها وقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خودها خداوندی میکردند و حکام صوبهٔ سرا هم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران
این نواح بودند بکار سرکار سستی نموده غافل می نشستند بلکه با خذر شوتها اغماض
صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عجیب شجاعت
و مردانگی همهٔ ایشان را زیر کرده بحلقهٔ اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بندهٔ
تدابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بعزم تسخیر کرناٹک و مامور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود ها خیره شده سر بشورش
برداشتند و بقتل و غارت تهانه داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک
در تصرف خود ها آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنگ مرهٹه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بریان سمت آن
دشت آفت طشت بلیا کانه خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیر را جمع ساخته
سامان رسد وغیره از راه دریا طلبداشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه
برسر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکار می برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت و آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و استیصال ایشان بنظر انور ننمود حملهٔ شیرانه کرده
بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
با این شیر خونخوار در خود نیافت قلعه را خالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روباه به بیابان پناه گرفت و باتفاق کرک واله مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاهدهٔ این حال تھانہ گران در قلعهٔ بل گذاشته بلاتوقف عازم پیشتر گردید و در اندرون دشت هولناک چون پیلدمان قدم جلادت کشاد و متصل موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چپقلش سخت رو داد چنانچه در آویزش اول سررشتهٔ استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب فلتن نزدیک بود بای حال خود بدولت و بچند بهادران کار آزما از پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان شمشیر آزمائی نمود که کارنامهٔ رستم و اسفندیار بیاد روزگار در داد و اکثر سردار و سپاه بغی از جان و مال خراب پایمال شده رو بگریز نهادند و بعضے به پناه لشکریان دولت خداداد در آمدند و صاحبزادهٔ بلنداقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی خود که نمود همون روز بود که چهرهٔ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروئے حاصل گشت آنچنان است چونکه پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاخته جمعیت باغیان را زیر و زبر می نمود خود که هجده ساله سن شریف داشت بیاوری طالع همایون سراغ جایکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از رزمگاه دو سه فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکمویان بود گرفته به دو سه هزار مرد کارگذار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگرچه محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راه آمد و شد بر بستند الا شیران باصولت بیک حملهٔ جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دلیران ازدل مادر زمانه برفت آخر ناموسداران یعنی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر چدار زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس زنان پوشیده از ضرب شمشیر مردان کاری لرزه بر سرنگون بزمین افتادند و بعضے که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل





مقصود از جان در گذشتند پس صاحبزادهٔ بلنداقبال سر نیاز بدرگاه ظفربخش حقیقی بر خاک منت سوده مع ناموس بی ناموسان و دیگر غنایم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد عنایات و افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بجیب تفکر و تحیر بود که ناگاه تاراجی خانه و اسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود لیسیده زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت بر میان جان بسته پرستار امر جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزانه و دندانهای فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کردهٔ آبا و اجداد پالیکار مرقومه بود یکبار بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زنهار خواه نظر فیض نگاه پرورش مبذول داشته همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز باو بخشید و بامنیت رعایا و آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کرک واله بخرابی و تاراجی پالیکار تعلقهٔ بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد پس در فکر خودداری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انگاشته مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیده داخل زمرهٔ زنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعهٔ مرکره تهانهٔ مستحکم گذاشته ملک برای او مسلم داشته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیانور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم را ماپله می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور بتائید نواب همت گماشت نواب بعنایت بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لهذا بجود متفق ساخته متوجه بند و بست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نایمار

سخت سرکش و تهورمنش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدو و مال مسخر کرده بعضی ها را به قتل رسانید بعضی ها را طوق و زنجیر مقید ساخت و پالیکار چرکل را نیز زیر ساخته متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد پسرش را که هفت ساله بود اسیر کرده به نسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دو دیگر برادرانش هم بودند حاصل کلام چون بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دیدکه کار بند و بست دولت خود رو بخرابی آورده و همه ملک و مال تصرف غازیان لشکر نواب بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گریز از آن معرکه لاچار شده وکلا را با تحایف و سامان آذوقهٔ لشکر و زر پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت وقت وکلا را بالحضور طلب داشته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامه طمانیت خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای او در گذشت لاکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقولش مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب بهادر زنهار خواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور بازوی شجاعت خود چنان بر اندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد و خویشان آنها از صفحهٔ هستی ناپدید گردد بنابر آن نایماروماپله ها حلقهٔ فرمان برداری در گوش دل صدق منزل انداخته کمر عبودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته تمامی نایمار را زیر حکم خود در کشید و راجهٔ ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بیست و هشت زنجیر





فیل و هفت لک روپیه نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب دو سال رونق بخش آن سمت بود و بوجه لدهی نایماران اطراف کوهستان و سکنای آن نواح کومیتو وغیره پرداخته سرانجان موصوف سردار دلیر البصوبداری آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه دیگر سرکشان و شرارت کیشان آن صوب تاکید فرموده به بند و بست پالیکاران ذنڈکل همت گماشته بودند

## ذکر فوج کشی ترمک راو ماما که خال مادهوراو بود بر بلاد کرناٹک بالاگهاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمهٔ مستقیم بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چرکولی که شمالی و کروهی سرینگپٹن است و آخر الامر ناکام رفتن او به پونا و ذکر محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد و هشتاد و دو هجری آنکه

چون مادهوراو از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود ندامت ها می کشید که آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و نارایین راو برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خار خجالت مایوسی بالاگهاٹ در دل او هم می خلید بنابر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بکار برده ترمک راو ماما خال خود را با یک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب توپ ملچهر تسخیر این ملک روانه ساخته خود به ستارا شتافت چون ترمک ماما رخصت این حدود یافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کرده در رسید و جوتی نگ

بعد را عبور نمود تا ہمہ پالیگاران آن نواح یعنی مرارا و چیتل درگ والہ و رتن گری والہ مڑکیسی والہ وگھٹ کمیر پالہ والہ وغیرہ کہ از دست غضب نواب بہادر امان یافتہ بودند بیکبار با مرہٹہ سازش کردہ ہر کدام خدمات نگہبانی لشکرش و بہم رسانیدن غلات رسد بذمۂ خود ہا گرفتہ رسیدند و حاکم ساونور و کڑپہ نیز ہمون طریق پیمودند پس ترمک ماما از آنجا پیشتر کوچیدہ بعضے قلعجات متعلقۂ پٹن را کہ بے مرمت بود و تھانہ مستقیم نداشت تسخیر کردہ بتصرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم بتاراج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیہات و تعلقات اچنان خراب و بی چراغ نمودند کہ تا حال آباد نگشت و در ہر بومی کہ لشکر بومیت اثر آن خانہ ویران یکروز فرود آمد سالہا ویران افتادہ مسکن چغد و بوم گشت و ہر زمینے کہ یکے دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمود از زیر زمین نعرۂ الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای آن نواح را از وجود شیر و شرزہ صفت خالی یافت بیباکانہ قدم جسارت بر کشادہ تلف اموال و اثقال سکنای بالاگھاٹ ہمت گماشت چون نواب از عزم غنیم و تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کردہ بسریرنگ پٹن رسید و بعد بند و بست آنجا کوچیدہ از راہ چن پٹن سمت جنگل ماگڑی درگ باین ارادہ کہ ہر گاہ مرہٹہ بمحاصرۂ دار السلطنت پٹن ہمت گمارد خود از عقب او در تاختہ او را از پا سازد آمدہ پناہ گرفتہ در انتظار فرصت بود کہ ترمک از رسیدن نواب بہادر طرف درگ مذکور خبردار گشتہ مع توپخانہ و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بہادر از نیمعنی آگاہ شدہ شباشب بر ہراول لشکرش زدہ داخل کوہ مسیلکوٹہ گردید روز





دیگر غنیم نیز از آنجا برگشتہ میل کوٹہ را محاصرہ کردہ رزمگاہ آراست نواب بہادر روز اول با جمیع سپاہ بار و توپخانہ بر آن جماعۃ تاختہ بتوپ اندازی و تفنگہای بنادیق از پیش راندہ رزم گاہ را از وجود اہل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرۂ لشکر ترمک بود تا نواب بہادر پانزدہ بیست روز کوہ مذکور را قایم کردہ ہر روز در شکست اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقۂ لشکر کمی کرد و دانہ و کاہ بہم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشتہ وقت شب از عقب کوہ مذکور جنگل تراشیدہ توپخانہ را ہمراہ میر علی رضا خان روانہ ساختہ خود مع سوار و مردم بار بمقابلۂ لشکر غنیم شتافتہ از زیر دامن کوہ صفوف آراستہ حشمت صف را بچشم غنیم نمایان ساختہ راہی گردید چون راہ عقب کوہ ناصاف و نشیب و فراز و غار او مغاک بسیار بودہ توپخانہ زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکہ بمحنت شاقہ تا دو سہ فرسنگ راہ طی گشتہ بود جنگل ہم آخر شد و شب ہم بسر آمدہ روز روشن گردید نگہبانان راہ بغنیم خبر رسانیدند کہ توپخانہ نواب سمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانہ تاکید کردہ روانہ ساخت و خود ہم عقب در تاخت نواب بہادر چہار پنج فرسنگ راہ طی کردہ متصل قریہ گری گوڑہ کہ الیسانی پٹن سہ چہار فرسنگ فاصلہ دارد رسیدہ بود خبر شنید کہ غنیم بر آتشخانہ سرکار چون سمندر جان نثار یورش کردہ بلکہ ہمہ کارخانہ عدو سوز بر گرفتہ فوراً بر گردید بایلغار صف سپاہ اعدا را کہ گرد توپخانہ بمثابۂ ہدف تودہ قیام ورزیدہ بودند از یک طرف شکستہ پراگندہ ساخت بتوپخانہ پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشتہ میمنہ و میسرہ و ہراول و چنداول از جوانان بار و پیادہ و اتواپ قایم کردہ تفنگ ہا زنان سمت

دار الریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم اسپان جهانده به شکست صفهای مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خودها را سیاه ساخته مایوس برمیگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ ملچهر بربند موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله آتش اهل بهیر نواب زیر و زبر گردید پس نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان و کوششهای نمایان بعدم فرصت برکشیدن اتواب و پیمودن راه صواب چون قضای ناگهان بر سر الیشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق سرب و باروت وغیره بدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کاردانا و اعیان دولت کار آزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه ها برداشته سکونت ورزید صبحی باطمینان کلی داخل دار السلطنت باید شد اما از آنجا که فلک دوار همیشه بر یک وتیره نمی گردد و کارگذاران قضا و قدر مدام بر یک دستور کاربند نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک نخواهد دید و شب گور احدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده قدر را جز تقدیمش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانایان قبول رای والا شان نیامده از آنجاست که گفته اند

**بیت**

چون زوال آید بکس بندد جنون راه خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد

سر رشته حزم و احتیاط از دست داده بعد فراغت از اکل و شرب ما حضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید



افواج غنیم که بحساب مور و مگس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چرکولی رسید از قضا گوله از توپ غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانها افروخته شده بر اهل بهیر هنگامهٔ رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صندوقهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخانش که اوج گیر گردید بسیاری از لشکریان کوه قیام را معلق بر هوا برده سرنگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازهٔ جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانهٔ داماد بخرامد جرات پرداز شده در خزیدند اگرچه لشکریان نواب بهادر از شمشیر و تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده زیر دست گردیدند و لبان صابران بر هر مکروهی که از دست اهل غنیم میرسید صبر کردند و لاله میان خویش خاص شهباز صاحب هنگامهٔ قیامت بر آنجماعت برپا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن ننگ مردی دانسته حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و لیسین خان وبیٹی گدری رفیق باتوفیق که هم وضع نواب بهادر بود در صف اعدا خود را نواب بهادر وانموده جرعهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تشنگی مردی نوشیده بر فرش زمین آسود نادان اورا نواب حیدر دل تصور دیده دلشاد کامی برداشته نزد ترمک راؤ رسانیدند پس همه اسباب شایسته و سامان بایستهٔ لشکر که بچندین محنتها فراهم شده بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کارخانجات درست و توپخانه مستعد

اعدا شکن جزو کل بدست غنیم درافتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

## رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست
ور تدبیر بد است هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی که
جز نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

برکوه چرتولی سوار شده بر آسیا سنگی چون شیر مردم خوار استاده نظر غضب آلود و بست برد وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظارهٔ ترک و تازی بی ادبان می نمود غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا بر داشت و بچهار ده سوار چست و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پٹن رسانید اما نواب بهادر بمفارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده در مضجع قادر ولی پیرزاده که الیسانی قلعه متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را که قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار مذکور زنبد و لبست واقعی قلعه کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادهٔ والا قدر طالع یاور با دو سه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پیاده بسلامت جان از آن مهلکه میرسید او را پر از دو مشت زر هامیداد و کسی که مع اسب و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت پنج مشت زر باو می بمود آری

## رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود
بمشک و العنبر سرشته نبود
زداد و دهش یافت آن نیکوئی
تو داد و دهش کن فریدون توئی





اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بر صحت و سلامت و نوع دیگر ذات والا صفات وقوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این مطلع مخمس بزبان خود میراند

## مطلع مخمس

دم بمردی میزنم تا در تن من جان بود
جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود
ترک سر کردن بمیدان شیوهٔ مردان بود
مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته برکوه مذکور سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام با وصف برداشتن سته زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردمان غنیم را از تشلک های بنادیق بخاک عدم درانداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده کوشش مردانه می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته گرد شان چوکی ها نشانید و کمندان ترمک برحسب اشارهٔ سردار خود هر چند در باب قبول کردن نوکری مرهٹه بانواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم ترغیب نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پٹن رفته بعد التیام زخم مع وابستگان حاضر شده حسب حوصلهٔ خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب دیگر از آنجا رهائی یافته

بایکهزار و ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار الفنگچی مرهٹه که
از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر ساخته پا به بنادیق بسته بفراغت
تمام بر بستر ها دراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در
افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک ها زده
نزدیک قلعهٔ پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال نمکیش دریافته و تردد شایانش از صدای
شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بخلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از
کارخانهٔ سرکار بنادیق درست و طیار برآورده باو سپرد و اطراف قلعه تبیر بها بنا
ساخته الواپها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی
سامان رزم مقید و مامور بود غنیم ظفرمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا روانه ساخت
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهورا و قبول کرده بحکومت
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطهٔ برادری باز بنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
برگردیده بود در روبروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید
روانهٔ پونا ساخت و یسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده
بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن وابستگان
و صاحبزادهٔ بلند اقبال التماس ها می نمود آن مرد دانا که محض پاس نمک و داد تصدیع
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود





از سخنان دلدهی ترمک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصهٔ هفته
عشره بر سلامت ذات نواب و فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
احراب و اضراب و استحکام قلعه وقوف یافت دانست که خان اسیر یکی از فدائیان
نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
کوچها دوانیده توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد و
دهش نواب بهادر در لشکر ترمک شایع شد که اکثر مردان کاردان و شجیع که به کساد
منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود
رسیده در سلک ملازمان نواب منسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در
عرصهٔ قریب ده دوازده هزار مردم بار و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف
قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم انا و لا
غیری می زد شبی محمد علی شجیع موصوف را طلبیده فرمود که غنیم شوخ و بی باک شده
جرات پرداز است گوشمالیش بذمهٔ همت خداداد خود وا رداده ایم چه مصلحت است
آن شجیع کار آزما سرانجام این مهم بر ذمهٔ کاردانی خود گرفته جریده بدو هزار الفنگچی از دروازهٔ
میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوار های سومار پٹیه گذشته بر سر اعدا که متصل عیدگاه
سه هزار پیاده پالیکار جیتل درگ و دو هزار پیاده مرار او مع چهار ضرب توپ و هزار
سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت و از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط
زندگی بر خیزانید و بیداران غنوده طالع بخاک عدم بخوابانید لبقیة السیف راجه از
سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعهٔ مقهور
بر سر ایشان برداشته مع اسپان و توپان روانهٔ حضور ساخت و خود هم آنجا تا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردید درگو الومرا راؤزردونار برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانهٔ طرب نواخته وتوپهای خوشی سر کرد پس
ازان غنیم زور آور بلا وسواس شمالی کوه کری کته بر نهر جوی بتیری وسیع ومستحکم که
بمورچهٔ خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ ورانداز در آنجا قایم کرده بگوله اندازی ومنجنیق پرانی
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجیع بمشاهدهٔ جرات بے ادبی ومردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات ومرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچهٔ خاص ترمک هنگامهٔ رستمانه برپا ساخته اهل مورچه را نهزمیت میدهم وصدمهٔ
عظیم بریزش تیر وتفنگ بحال سپاه غنیم لئیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه او را ازین عزم باز داشت اما او بجد وکد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار میماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار ودو هزار پیادهٔ کرناٹکی وقت شب کوچیده فقط باسامان
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول وارگرا سمت کوهچهای هروٹر آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تنک تک پا رسید ومردمان غنیم یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجیع بخت یاور وطالع راهنما
یافت واز راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدوسوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
برآوردند وسرهای محافظان مورچه وکمینداران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده



بریده توده توده جمع ساختند وتوپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب
جلوی یعنی خورد که سبک وشایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی درتاخت وباز بقایم کردن مورچه ودفعهٔ سپاه منصوره کوشش
نمایان وحملهای شایان نمود اما کاری نکشوده دست بر سر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه ومورچه
شکسته بخاک برابر ساخت واسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافت واز زبان اعلی وادنی صداهای آفرین وتحسین شنید
چون ترمک خرابی حال وبیجراتی لشکریان خود برینوجه دید از فکر مورچال آراستن
بتاخت وتاراج تعلقات اطراف همت گماشته پنڈارهای افواج را منتشر
ساخت وخود با تمامی لشکر بمیدان چهتر راه صوبهٔ سرا اقامت داشت وروزیکه
عید هنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هردو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کته راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته بربانا منڈوف
قیام ورزید وصاحبزادهٔ عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که آنطرف
جو است درکمین داشت وکمندان شجیع را مع غازی خان دلیر وجانباز بچهار هزار
تفنگچی وچهار صد قزاق وچهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلهٔ
جنوب رویهٔ کوهچهٔ مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جو گردیده در آب
بازی وشناوری مشغول گشت ولشکر جنڈاولیش که عقب خرامان خرامان می آمد فرصت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بخان دلیر اشاره ساخت

آمد جانباز بدوسه صدمرد کارساز بر آنجماعه تاخته روباه بازی وحیله انگیزی نادانان
را تعلیم شیری نموده کشان کشان برروی آتشبازان کار گذار آورد وسواران خود را
منتشر کرده پس بکمینداران پناه گرفت بغتتاً کمندان شجیع انگیز کرده بشلکهای توپ و
بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیارها را بمطمورهٔ عدم فرستاد ودر آن زد و خورد
دو سه سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان وفیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
اعدا منتشر گشت غازی خان وصاحبزادهٔ والاقدر فرصت وقت غنیمت یافته
اسپان جهانده بکسان منهزم درآویختند وتا مقدور دست شجاعت از قتل وغارت
برنکشیدند وتا نیم فرسنگ پئ مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست
آورده بار دیگر با غنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد وزار شده برجع القهقری
با پارچهای تر ولب خشک برگردیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب
بهادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهر ساخته سجدات شکر بدرگاه واهب
متعال ادا کرده شادیانهٔ طرب نواخته داخل قلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و
خورد و کوفت وکافت مردان شجیع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم هزیمت یاب
می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگهاٹ
یعنی جنوبی پٹن که در قبضهٔ تصرف نواب بهادر بود وعبارت از کوئمبتور و پالگهاٹ
و دهاراپور و ڈنڈکل است بسببی که او شنیده بود که سامان رسد غلات وغیره از آنطرف
ببدرقهٔ نایمار و ماپلهها به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا
در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر





که هر بیخ کاه وسبزهٔ تر از زمین برکندیده شد و شاخ وبرگ اشجار آن صحرا دست تظلم
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند با این قلعداران آن سمت
هر هر قلعه را قایم کرده باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک به پایان گهاٹ
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام وخیام
خاص در میدان کوهچهٔ مذکور نصب کنانیدند در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نیست مبادا که فتنهٔ از ینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت واقبال از حد حساب تجاوز کرده ودولتخواهان جان سپار
بس کمیاب اند اندیشهٔ دور و دراز باید فرمود فدوی حسب طاقت و مقدور خود تردد
کرده در فدویت وجان سپاری سر مو قصور نخواهد نمود وصاحبزادهٔ بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در ضلع بارهمحل باید داشت نواب بهادر باقبال این معنی پرداخته
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بارهمحل
روانه ساخت و کمندان شجیع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده بر گهاٹ راهی کوٹه هردو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت ورزید و کمندان
شجیع با فوج خود به کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیم حسب الحکم ش با اسباب بسیار و دواب بیشمار که در ملک بالاگهاٹ و پایین گهاٹ
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر خود و سرمایهٔ زر و گوهر از
گهاٹ پتور آمده از راه تریاتور و وانمباڑی گذشته کتل کرنپات عبور کرده عازم
پونه اند مجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پانصد جوان باروسته صد چٹی کار

وهزار پیاده از راه کنکندی پاله که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شباشب برآمده
گهاٹ تبل پلی عبور کرده بر رسته کرنپات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قایم گشت
وبالای گهاٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است وناظمش درآنوقت به سازش
نواب بهادر بود و نیز گذاران دروازهٔ گهاٹ هیچ امر مانع وقتش نشدند چٹی کاران را فرستاده
تا آنها دروازهٔ گهاٹ را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضارا روز دیگر قزاقان غنیم
با وفور سامان وگله گله گاوان وطویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود
به مطبخ برسد میرسیدند کمندان باخبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین داران گهاٹ
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هراولی آنجماعه متصل دروازهٔ گهاٹ
وچنداولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غران بر عقب شان تاخت
بلاتوقف شلک ها زد و بمجرد آواز شلک کمین داران گهاٹ از پیش حمله کرده طنبورها نواخت
دویدند و به سنان وشمشیر درپیوسته سینهٔ دشمنان را چون پنجره مشبک ساختند
وعقب دگان پشت وپهلوی اعدا را از تیر وتفنگ و نیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بشتر دلی تمام تا بضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار ومغاک درخزیدند کمندان شجیع هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منهزم واسپان وگاوان مع خریطه های طلا ونقره
بسته بسته برسر اسیران برداشته از گهاٹ تبل پلی ببدرقهٔ پیادگان کرناٹکی روانه کشن گیری
نموده خود همونجا بر آبگیری که از زیر گهاٹ بود قیام ورزید چند سوار غنیم که عقب همه ها
بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتند و از دور قراولی میکردند بعد دو ساعت
کمندان شجیع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک ها

زد



زد که دفعتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده رو بگریز
نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر ومنصور عبور گهاٹ کرده به کشنگیری رسید چون ترمک را ماخبر
تاراجی جمعیت خود شنید تصور رید که گهاٹ کرنپات متعلقهٔ ناظم ارکاٹ است در آنجا
گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتمند یعنی نواب محمد علی خان و نواب بهادر
در ساخته باشند خدانخواسته اگر این هر دو سردار باتفاق یکدیگر بمقابلهٔ ما پردازند و
کتل های راه بر لشکر ما مسدود سازند ناموس دولت پیشوائی تاراج وجانها رایگان تلف
خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گهاٹ پتور نموده بر سواد قصبهٔ اوتان گرا
فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزادهٔ والاقدر را از رسیدن مرهٹه خبردار ساخته ترغیب
رفتن دارالریاست نمود چون آن طالع یاور وقوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب
لشکر یعنی خیام واعلام وبهیر وبنگاه وغیره روانه پٹن کرده خود را بجمعیت سه چهار هزار سوار بطرف لشکر
ترمک غنیم رسانید قضا را آن روز کهی آوران لشکرش سمت بلده وهرم پوری آمده شور قیامت در آن
سرزمین برانگیختند وچند دیهات را غارت ساخته لفراهی کاه وهیمه مامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
لفراهی کاه وهیمه پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پشتاره ها بر اسپان وشتران وفیلان بار کرده بلاتمیز
خویش وبیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش بارهای کر بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه وتوقف بازوی مردانگی گشاده
آنجماعه را باندک سعی چنان بر هم ودرهم نمودند که از صدای بزن وبکوب مردان کاری هول وهراس در
دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چارهٔ دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و
راس گاو وپنجاه شصت شتر توپخانهٔ خاص غنیم وپانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن
گرفت ترمک از شنیدن هول زده با لشکر خود کوچ بر کاویری پٹن فرود آمد وهمون شب کمندان شجیع

ازفرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون زدن ساخت قضارا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب بسر آمده دم عنقا بانگ بیداری و هشیاری بر غفلت پرستان زد برگردیده زود بدامن کوه گلگن گده پناه گرفت اتفاق ترمک آنروز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بیخبر بود آن شجیع از صبح تا شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف جهان فرو هشت نیارست بر لشکر جرار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردانگی گرفت وچند اسیران افراط و تفریط چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زبر کرده خیام و اعلام را آتش زده بانصد راس اسپ وشش زنجیر فیل و یازده شتر پر خزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده از دامن کوهستان در خل راه کوشه گردیده بلا توقف از آنجا شبگیر زده بانی کل رسیده بود که ترمک بر جرات فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی شان پیش رانده خود هم عقبش کوچیده راهی گردید چونکه شجیع مذکور بخوانخان هیلی رسید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود ساخته گردش گرفتند تا شجیع مسطور سه روز در پناه قلعچه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه خود جا بجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعچه پارچه های کهنه و مدرس و مستعمل پوشانیده با لشکر خود از آنجا عقب برگردیده به نزد دشایان از راه تنگ و تار جنگل و نشیب و فراز مدخل بلا توقف عدالعد صحرا نوردی بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنای آتش و سپیدی در و دیوار گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بحقه کشی وطعام پزی اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شلاک سر شکن بسر کرد وچند انواب را از گولهای انگوری پر کرده پراینده پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح سعی مردانه بجا آوردند و بیقین دانستند که از میان ریزش توپ و بندوق احدی را جان بسلامت بردن محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده دو صف مردان حیدری در خزیده داد مردانگی در دادند تا پنج

ششصد



ششصد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساختند مردنا آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکری و رگ راه سلامت طی کرده به پٹن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آنشب بتائید جمعیت منهزم پرداختن نتوانستند و راه گریز بطرف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترمک ماما ساختند او که از دستبرد غازیان بجیا عدو فریب ایشان تنگ آمده بود بفکر دور و دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه منڈا بسمت میلکوٹه رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً اصلاح و فلاح حال خلق الله مد نظر داشته اپاجی رام نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معامله آشتی که قول دانایان است + + + + ـــــه

| | |
|---|---|
| راستان را جز وداد کج نهادان چاره نیست + | باکمان لازم همین باشد اطاعت تیر را + |

نزد ترمک روانه کرده بود او طریق خود پسندی بیهوده بر صلح رضامند نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان عبرت نمای خود با او میکرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جناب می داشت بعد چندی غنیم از نمک حلال برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد نگر که خوب آباد بود همت گماشته پیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل از معنی نواب را آگاه ساخته در بندوبست آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از معنی متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در بندوبست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود آنمرد شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدو مال خود گرفته برخاست تا نواب بهادر او را به شش هزار تفنگچی کار آزموده و ده ضرب توپ و دو هزار سوار اصطبل خاص بگوشمال دشمن رخصت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریاپٹن بر گھاٹ کوڑک که سداپور نام دارد رسید و کوڑک واله که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای تھانه داران نواب را که در قلعه مرکڑه بودند بریده در بندوبست ملک باز تصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت کمندان شجیع جنگ از آن صحرائیان تا بوجو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردید

وجنگل کوڑک رابروست چپ داده روان شد اما گران اسبابی عبور کوه وجنگل دشوارتر دانسته چهار هزار مردم جری از تفنگچیان ودوصد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر وتوپخانه وسوار وتمامی بهیر وخیام را بندمه اسد خان کمندان وجهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جریده بی توپ به چهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینی اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن شیر بیشه شجاعت در عرصه مرد آزمای وفرستادن توپخانه بسمت پتن آگاه گشته جوق جوق آبان طرف روانه ساخته خود هم سوار شده بر سر غنش راهی گشت پس بزکداران کمندان شجیع که بر کوهچه ایستاده قاصدان بصارت را بهر جانب برگماشته بود دلبردار خود گفت گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه مارا هی گشت میرود بمجرد استماع این خبر شجیع کاردان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیدند مرادش اینکه لشکر اعدا متوجه مقابله خود شود وتوپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت در تاختند چون شجیع بدانای وتجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا بر گردیده قدم قدم راه جنگل پیمود تا گرفتن دامن دشت آنطرف ترنک خود بدولت معه تمامی سوار در رسیده گردش محاصره کرده قرولی میمنه وشجیع مذکور رفقای خود را جای بقوا عد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه شصت هزار سوار اسپان تاخته بشمشیر ونیزه صف بصف ودست بدست برآمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنابر یقین برکرده مستعد وخاموش بودند یکبار برخیزانیده جار اقایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست چنان شلکها ریختند که از صدا آتش گوش فلک کر شد واز صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز برپا ساخته شلک زنان پیش رو ودویدند واز بس نزد دنمایان تخمینا ده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود در باختند وچهل وپنجاه سردار وجمعدار کاروان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام وعماری وشتران نقاره از ریزش تیرها وتفنگ مجروح وسقط شدند

## نظم





درآن چپقلش گاه جنگ آوران
شده فتنه بیدار خفته امان
سلامت به فرسنگها تاخته
قضا در میان کار خود ساخته
ره زندگی سربسر گشته گم
سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد
بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بردست روحان گم
اجل ید بدندان حسرت برید
یکی از بگیر وبکش نعره زن
یکی ز آه وناله کشاده دهن
برای برادر برادر گریست
بخون تریزی پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار
پسر بر اب وعم لبسا زار زار

القصه چون خون از آن میدان روان وشکست فاحش بحال لشکریان غنیم وداده چنان گریختند که میدان کفایت نکرد وغازیان مظفر پای ثبات بمیدان مردی فشرده قایم وسرخرو گشتند غنیم بمشاهده حال لشکریان خود وقوت جانبازی ومردانگی غازیان بهم برآمد ونعل در آتش گشته توپخانه طلبید وبمقابله جلادت کیشان قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دورشست اندازی کردند وصدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست وپای همت عدو شکنی آنها را رایگان شکست چنانچه صد وپنجاه مرد کار آزما مفت جانهای خود در باختند اگرچه نزدیک بود که شیرازه جمعیت از هم گسیخته شود وکتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید اما شجیع والا فطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داده سیماب صفتان را قایم النا تسکین ودلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب ونعشان لشکر غنیم که جوق جوق در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار ببستند خود باعتقاد درست وصفای باطن

تیمم کرده رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرهٔ
حفاظت کشیده همه صفوف بزمین نشانید پس کرامت آن شجیع در آن عرصه بظهور رسید
که بعد گفتن اذان غنیم هزارها گلولهٔ گوله توپ پرانید همه از بالای سرها پرید تا بحال احدی هیچ مضرت نرسید
آری بیت اگر تیغ عالم بجنبد زجا + نبرد رگی تا نخواهد خدا + غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
وباروت خالی کرده هیچ فایده ندید و بر فرقهٔ قلیل دست قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرودگاه خود که
از آنجا بفاصلهٔ دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجیع که همه روز بمقابلهٔ غنیم سرخروی حاصل کرده مع غازیان
بی آب طعام میدان را قایم کرده بود شب قابو یافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را که پای
مشی بصدمات توپ گم کرده بودند در رزمگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعهٔ ستاره کیر
راسته صوبهٔ نگر است ڈولی ها روانه ساخته می طلبم پس صف ها آراسته راه میسور گرفت و طلایه داران غنیم که
نگهبان راه آن طرف بودند اگرچه خبردار شده اسپ سواره چپ و راست ایستاده می نگریستند اما مانع راه شبگیر
زدگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین بر ایشان
کشاده ثناها می گفتند چون روز روشن شد غنیم بی توقف در همونجا اتواپ قایم کرده
گوله اندازی بعمل آورد دو قیقه که آفتاب بلند و پردهٔ تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان
برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند واز واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت و کمندان شجیع
بی مزاحمت سلامت داخل قلعهٔ میسور گردیده آسود و همین شب صاحبزاده والاقدر
با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیادهٔ جرار تاخته لشکر رسد آور غنیم را که هفت هزار
سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خزانهٔ بسیار مع بیست فیل وصد شتر و
پنجاه استر بار کرده بودند مع سوداگران پر اقمشه و امتعه و ساهوکاران صاحب سرمایه و

بازر



وبا زر و گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت وغیره از پونا آمده متصل چن رای پٹن بی وسوس
فرود آمده بودند واز شبخون زدگان صلا خبر نداشتند یک قلم تاخت و تاراج نمود چه به قتل
وغارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
ذره ذره اسباب غنایم برداشته بدار الریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بزمین نامرادی
گذاشت وسر بجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیله غازیان
مظفر را زیر سازد قضا را درینحالت جوڑی هرکاره از پونه خبر رسانید که نارائن راؤ را
راگهو با عمویش بقتل کنانید و خود مسند آرا شده بندوبست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوه و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مآل خود در صلح دید
بوساطت وکیل نواب راه مصالحه پیموده درخواست خرج لشکر خود که کروڑها صرف کرده
بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصه هم بلشکریان پیشوا ارزانی داشته فارغ گشت و همه ملک چهار گاه
عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیر نیست و فایدهٔ صلح زمان حال موقوف بر آینده
و ترقی این دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاه و حشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو لک روپیه
و بمچلکهٔ اسیران چرکولی رضامند ساخته بجای خود آسود ترمک بمقتضای وقت که ضرور افتاد
خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته ٹھانه های خود را از قلعجات متعلقهٔ پٹن
برداشت و اسیران را با خلعت و انعام زر واگذاشته با بوجی سیندهیه را با یالت صوبهٔ سرا
مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتاً بلشکر راگهو پیوست قزاقان تا جوی تنگ بهدره

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده بافتوحات بسیار برگردیدند و میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت‌ها بوساطت نانا پهرنیس مخلصی یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنڈه و ذنڈکل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت ؎

## ذکر تسلط راگهوبا عموی نارایِن راؤ و بیان فوج کشیش بر ملک بالاگهاٹ و بلوای امرا بر او و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالی‌هہل و نولگنڈه وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شده تفصیلش آنکه ؎

چون نارایِن راؤ باغوای عموی خویش از سعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگهو که از عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در اول مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت بعضی امرا و اعیان دولت مرهٹه را با خود متفق ساخته بافواج شایسته نهضت کرد ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر مغول سایه پرور و خودپسند و او باش منش بودند بکثرت افواج مرهٹه تاب معرکه آرائی نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید که لشکریان خود تن بمعرکه نداده راه خانه‌ها گرفتند و همه سامان جنگی و توپخانه به غنیم ارزانی داشتند لهذا سر انداز شد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن شکنی درماند و موسی رموفر اسیس دو هزار مردم بار و دو ضرب توپ فیل سواری خاص را گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بیدر و اورنگ آباد و صوبه برار وغیره نویسانیده گرفت و از آنجا برگردیده بعزم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بهادر بود





در تاخت درین فرصت پهرنیس کارپرداز پونه که به بهانه بیماری در دار المقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو دیوانه شده پسر برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک و مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشته بود نواب با لشکر نو آراسته خود مستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازند کو بجمیع امرای دولت مرهٹه نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند و بنابر مصلحت همراهی راگهو گزیده بودند نوشت که شمایان یقین میدانند که او بدکار و سمه خون پسر بر جبین حال خود کشیده و زنار بدنامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم سوخیت آنست که همه متفق شده از و انتقام بگیرند و زن نارایِن راو مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر مرهٹه انگاشته از مطالعتش انحراف نورزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیاداری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور بدند که از و احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز دار المقر خود شدند غرض از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ که از راه کوپل و بهادر بنڈه و کنکگیری تاخته بود لشکر راگهو منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار سی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش نماند غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سررشته انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدرآباد هم برحسب اشارت کارپردازند کو بفراهمی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میر سید و امرای پونه هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند بایکدیگر اتفاق کرده بعزم تنبیه چون
شاهین بدراج عقب نموده اندر راه صحت و سلامت مسدود و دو عرصه وقت قتل و غارت
کشاده تر است مشوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیموده وکیلی را روانه کرده
التماس کومک و زر چوتهه نمود نواب نظر بمقتضای وقت و برهمزدگی کاروبارش نموده التماس
او را بدرجهٔ اجابت مقرون ساخت بهانه تاراجی ملک و غارت سامان ثروت پذیرش آورده
جواب صاف نوشت که ما را چنین امور معاف دارید او مصلحتاً بالتجی گردید که صوبه سرا در وبست
بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا تا بادامی و جالی هل وغیره بگماشتگان والا می سپارم بهر طور
ده لک روپیه عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نهاد باجی راو برادر نسبتی
خود را با سه صد سوار برای بر داشتن تهانه از قلعه صوبه سرا روانه کرد تا راو مذکور بصوبه مزبور
رسیده تاکیدنامه به راگهوبا بوجی سیندهیه قلعدار فرستاد او اتواپ قلعه تیار ساخته جواب
داد که راگهو قاتل پسر برگشته بخت راچه یارا که بر گماشتگان رئیس پونه که عبارت از اولاد بالاجی راو
نانا باشد حکمرانی کند اگر عافیت مطلوب است زود از اینجا باید رفت و الا ایک یک متنفس نمک حرام
از گولهٔ توپ پرانیده خواهد شد راو مذکور از جواب مردانه اش بیجگر گشته راه سرینگ پتن
طی کرده سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بست آن صوبه وغیره
نموده صاحب زادهٔ ظفرمند را با جمعیت گران همراه خود برده بهمدران اثنا مکرر خطوط کارپردازان
مذکور بنواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بسخنان فریب قاتل پسر یعنی راگهو از جا
نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تنبیه و سزای قاتل بدکردار بند و بست کارخانه دولت آن
نواب حیدر دل از رئیس پونه و کارپردازان اینجا بواقعی صورت خواهد بست بلکه الحال تنبیه آن
وخیم العاقبت بزدمه همت خود مقرر باید ساخت نواب برحسب التماسش با فوج





سنگین از دار الریاست نهضت کرده بر چن رای پتن فرود آمده بود صاحبزاده والا همت
چونکه از حضور پدر بار اول صدر مرخص گشته بسرا رسید و قلعدار آنجا را مستعد جنگ دیده مورچال
زده بسعی دو سه ماه قلعه فتح کرده تهانه گذاشته بمدگیری شتافت و بعد چار روز بکشایش
قلعه و بند و بست آنجا پرداخته بچن رای درگ محاصره نمود و در عرصه یک ماه بمردانگی
یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تمکور رسیده بود که راگهو
چونکه از اطراف میدان سلامت و امنیت برخود تنگ دید و از فوج کشی نواب بهادر و عدم
ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعجات صاحب زاده بزور بازوی شجاعت
شنید این معنی وبال جانش شده جز گریختن و جان بسلامت بردن چاره ندید با جمعیتی
که شانزده هزار سوار موجود داشت بی نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان و جنگل چون
مار سیده دم بر بدیچها خورده راه هند گرفت پس افواج پونه و لشکر ناظم حیدرآباد تعاقبش
کرده او را تا برهان پور و از آنجا تا خاندیس و باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت
وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچید و بی مزاحمت احدی کوپل و بهادر بنده و مونده کی درگ
و کنجن رگده وغیره که در علاقه مرهته بود و بقبضهٔ اقتدار خود و بعضی قلعجات بجنگ مردانه و
اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیکاران آن طرف پیشکش شایان گرفته و زمیندار
سرهتی را با نعام و خلاع سرفراز نموده بتائید به بند و بست آن نواح تاکید فرموده پیشتر
نهضت ساخت در اندک مدت نولگنده و جالی هل و بادامی تسخیر کرده بسمت هوبلی دهاروار
رسید مخفی نماند که قلعدار دهاروار را در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدرنگر بلطایف الحیل بلکه
حسب استرضای خاطر میر رستم خان فاروقی قلعدار آصفجاهی گرفته تهانه خود
داشته میر مذکور را بقدر حوصله اش بماه پنج صد روپیه بعهدهٔ بخشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه مادهوراؤ عازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین زمان نواب بهادر قلعدار آنجا را که بیسونت راو نامی از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بود بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نشد قلعه را محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته به عمل آورد شب سیوم جوڑی هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرچ و ماهر از نام سرداران و واقف مصطلحات مرهٹ بود بحضور طلبیده خطے از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راو تاتیا ناظم مرچ برادر کلان پرسرام بهاؤ بود و در آن حین تاتیا مذکور بتعاقب راگهو رفته بدین مضمون که درینولا مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دهاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد لازم که آن شجاعت منش داد قلعداری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عنقریب کومک فرستاده شود و تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرموده ملفوف کنانیده مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره با تبدیل لباس داخل قلعه شده مفصل حقیقت بهجوز بانی کارپرداز مرچ ظاهر ساخته تسلی نامه رسانید حارس قلعه بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده جنگ گردید بعد سه چهار روز شبے دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹه از راه مرچ به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن جمعیت فوجی علیحده را تعین کرد تا از اطراف اتواپ و بنادیق بے گلوله پر کرده سر میکرد چون آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازهای قلعه کشاده منتظر بودند پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعدار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنیم و بر برج و باره و ابواب

قلعه



قلعه مردمان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذاریم او نادان همچنان کرد یعنے مردمان خود را یکجا فراهم ساخت سردار با تدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعدار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب قلعگیان گرفته یک یک را محبوس ساختند چون بیمن اقبال عدو مال قلعه بے جنگ و تردد مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند اتواپ خوشی سر کرد نواب بهادر بصدای اتواپ بیقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد در آمد تا صبح قلعه تشریف آورده بند و بست آنجا باز داخل خیمهٔ خاص گردید چون بعرصهٔ یک سال از تسخیر آن مکانات فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی ٹهانجات مستقیم مع قلعداران با استقلال و شجیع و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بند و بست پالیکاران آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر بهدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره معرفت وکیل بکارپرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظفر و منصور معاودت بسرینگ پٹن فرمود و باجی راؤ برادر نسبتی راگهو را بحضور طلبیداشته بزبان مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون نامبرده از خرابی حال راگهو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از و و از خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود خود خبر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی هم رایگی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوهٔ جانبازی بجا آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بمنصب پانصد سوار و فیل با عماری و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمدهٔ خود فرموده درین ایام بر نیاز نامهٔ ارا

کہ بحالت تباہ و بماہیانہ دو ہون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و در حساب کنہڑی مہارت
و در توشکخانہ آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شدہ از نزد ساہوکار مذکور
برطرف کنانیدہ دفتر حساب کنہڑی باو سپردہ بدرماہ معقول سرفراز فرمود و کشن راو نامی نار
دار دفتر ہندوی یعنی مرہٹی داشت پس ہر دو باتفاق بدرستی حساب جمع خرچ توشکخانہ
و خزانہ عامرہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت از آن مہم در گرد آوری آلات و
ادوات حرب و ضرب و فراہمی سوار و پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
ملکداری و جہانگیری بوجہ احسن بہم رسانید کہ جوق جوق از مردان کاری و سپاہیان کارگذار
با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدور و حوصلہ خود خدمات
و مناصب بمشاہرہ معقول می یافتند و دستہ ہا یعنی سواران طویلہ را چون گلدستہ رنگین
آراستہ و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاہ بانات پیراستہ و قریب ہزار مہار شتر را کہ
از عساکر غنیم غنیمت یافتہ بود و از شتر مال آمادہ ساختہ و دو ستہ ہزار سوار آہن پوش با ہوش مردی
جوش انتخاب آرد و پیادگان احتشام خون آشام را از ہر جا طلبداشتہ ببیست ہزار سوار جنگی و
شانزدہ ہزار مردم بار صلابت شعار و سی و چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد ساختہ فارغ گشت
پس دبدبۂ جہانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جہان شایع شدہ از ہند و دکن بلکہ از
ایران و توران مردان کار آزما با اسپان بادپای برق آہنگ جوق جوق و گروہ گروہ حاضر
حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول بامور کار و خدمات میسر گردیدند؛

## ذکر تسلّط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گہاٹ بسازش نواب محمد علی خان سراج الدّولہ و بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی نظام علیخان



## اسد جنگ باتفاق نواب بہادر و کوایف جنگہای فیما بین و انگریز و نواب حیدر دل کہ در ابتدای سن یکہزار و یک صد و ہشتاد و پنج ہجری واقع شدہ تفصیلش آنکہ؛

چون نواب محمد علی خان بہادر صوبہ دار ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعۂ
نتہر نگر محصور گشتہ بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معہ فراسیس بندر پہلچری
بکشایش قلعہ ہمت گماشت نواب محصور از میسور والہ و گورنر بندر دیونا پٹن ملتجی شدہ
کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چندا صاحب مفت برباد رفت میسور والہ را
بعدم ایفای عہد خود کہ ذکرش سابق رفت راندتا حسن تردادت و سعی مردانہ و فراست
دلیرانہ اہل انگلستان کہ درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیدہ و خیل
کاروبار و مختار کل امور خود گردانید چنانچہ بتائید و اغوائش فراسیس از بر ساختہ بندر
پہلچری گرفت و بہ بند و بست ارکاٹ بواقعی پرداختہ بے مزاحمت احدی ہمہ منصبدار و
جاگیردار آن صوبہ را کہ از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کردہ علم خودسری برافراشت و از
ناظم حیدر آباد ہم راہ سرکشی پیمودہ بود چون ناظم موصوف از جنگ و تعاقب آنہو فراغت
حاصل ساختہ معہ لشکر بخیال اینکہ نواب محمد علی خان را کہ از خود برگشتہ است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پائین گہاٹ شدہ است تنبیہ باید کرد و خود تنہا با لشکر
سراج الدولہ و انگریز مقابلہ کردن نتوانستہ خواست کہ بتائید نواب بہادر بعزلش پرداختہ
خود متصرف کرناٹک شود لعد کنکایش و ارادۂ مصمم خود بنواب نوشت کہ انگریز تجارت
پیشہ درینولا بوساطت صوبہ دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و ہوس ملکداری

در سر داشتمی باکانہ علم تسلط در آن نواح برافراشتہ است ارادۂ اینجانب است کہ باتفاق
آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفتہ را باز بہدست نماید نواب بہادر
برین معنی گوش رضا نہادہ با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود با دہونی
آمدہ بسالت جنگ برادر خود را ہمراہ گرفتہ از راہ کنول و کروپہ بچین پٹن رسید اما راوی دیگر
چنین روایت کردہ کہ نواب محمد علی خان سراج الدولہ چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بہادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگندہ حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید کہ
با دصر صر عزیمت نواب بہادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد ہر آئینہ کینۂ بدعہدی بیوفائی
کہ سابق بمعاملۂ ترچناپلی از من بوقوع رسیدہ برنگ خار دلش را خراش دادہ عنان متوجہش
را بانیصوب انعطاف خواہد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنا برین
بہ انگریزان اشارت کرد تا گورنر بندر مدراس عرف چیناپٹن وکیلی را مع فوج روانہ حیدرآباد
کردہ ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگہاٹ نمودہ بر آن آورد کہ او چست
برخاستہ با لشکر گران عازم بالاگہاٹ شد و مرکوز خاطرش این بود کہ اول ملاقات نواب
بہادر حاصل ساختہ عرضش دریابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشۂ لشکرکشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش بہدست خواہد شد و الا در استیصال دولت صوبدار الغی کوشد و
فوج انگریز را ہم با خود داشت و موسی رموفراسیس نوکرش بدو ہزار تفنگچی حاضر حضورش
بود القصہ چون ناظم موصوف خیمہ و خرگاہ در میدان چین پٹن برافراشت و نواب بہادر
را بملاقات طلبداشت اگرچہ نواب ہم با لشکر جنگی و سامان حربی خود برآمدہ در میدان
شرقی مذکور فرود آمدہ بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشتہ صاحبزادہ والا
قدر را با لشکر آراستہ و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و اسمٰعیل صاحب و غازی خان و مدو خان





وغیرہ سرداران ذی ہوش را ہمراہش کردہ مع پنج زنجیر فیل و دہ راس اسپ پری پیکر
نذرانہ روانہ کرد چون صاحبزادۂ والا شوکت متصل خیمۂ نظام الملکی رسید صدای طنبور و
کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نہیب زد معاً بر خیمۂ بالاخانہ
سوار شدہ دبدبۂ سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینہ کردہ بسیار پسندید و
بفراغ خاطر ملاقات نمودہ بسخنان چرب و شیرین تالیف قلوبش نمودہ بخطاب
نصیب الدولہ مخاطب ساخت و از خیال بد و اندیشۂ باطل درگذشت در باب تنبیہ نواب
محمد علی خان صوبہ دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کردہ باخلاع و دوشالہای خاص مرخص
ساخت چون صاحبزادۂ فایز حضور پدر والا قدر گشتہ ذرہ بذرہ گفتۂ ناظم موصوف را
گوش گذار نمود نواب بہادر باقبال مرکوز خاطرش پرداختہ با لشکر خود بپیشتر نہضت فرمود
و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانہ کرد پس ہر دو دولتمند باتفاق یکدیگر
از نواح یار امحل گذشتہ متصل گہاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل اوڈسٹر انگریز
با جمعیت پنج ہزار سپاہ بار و ہزار سوچیر یعنی مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گہاٹ
رسیدہ در قلعچۂ آن طرف گہاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن
لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصرۂ قلعچۂ مذکور روانہ کردند چنانچہ افواج
صدر شبا شب تاختہ کرد لشکر انگریز طلایہ بودند و دست غارت کشادہ مردمان
گرد و پیش آنہا را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج ہر دو دولتمند اطلاع
یافت بمضمون اینکہ

**بیت**

ہر کہ با فولاد بازو پنجہ کرد ۔ ساعد سیمین خود را رنجہ کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیدہ ہمان شب کوچید و راہ ترنامل گرفت

وتا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب نواب بهادر داشتند بمجرد استماع این خبر دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصله دو فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از اطراف بر آنجماعة توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوهی بدست آورده همونجا قایم گشت واز اتواپ وبنادیق سر وگردنهای یورش کنان تا شام می شکست هرچند فدائیان هر دو دولتمند از بهر غارت آنجماعة کوششهای مردانه نمودند اما فتحیاب نشدند یا این از مربی آزاد وبی آبی اکثر کسان آنجماعة حیران وبر بزش گلولهای اتواپ دور انداز ضایع شده بودند وقت شب کرنل صدر راست صف آراسته فایز ترنامل گشت و هر دو دولتمند بر جوئی کلسپاک اقامت ورزیده طلایه مستقیم اطراف آنجماعت تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود راکه ماهر این ملک اند تاخت وتاراج صوبهٔ ارکاٹ و اطراف چنیاپٹن وغیره وگرد آوری مواشی و آذوقه رخصت سازد تا هول و هراس در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگرچه نواب بهادر نظر بضرورت وقت کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را از جدا کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف باعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بکار برده بسخنان گرم جوشی و همت نمائی فریفته بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار وسوار وپیاده با توپهای جلوی متعین صاحبزادهٔ والاقدر نموده میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان وغازیخان وغیره سرداران معتبر را همراهش داده رخصت در آن سمت فرمود وخود بدولت بجمعیت قلیل که پنج شش صد سوار خاص کوتل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیادهٔ توپخانه داشت مستعد اعداشکنی گشت و هیبت جنگ رالبسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سر رشته احتیاط از دست نداد چون که از رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود گرد لشکر خود





خاربند کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه بزرگهای مستقیم با اتواپ میداشت چون سرداران انگریز فایز ترنامل شد مفصل کیفیت لشکر وکثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا که برای بندوبست امور ضرور سمت شهر نگر بود بحکم گورنر مدراس بچهار هزار جوان بار و هشتصد سوجر وشش هزار سوار صاحب صوبهٔ ارکاٹ وچهار هزار پیادهٔ کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه رنجن گڑه به ترنامل رسید چون هر دو سردار خونخوار ملحق شدند وکیفیت لشکر مغول و نواب بهادر دریافتند افواج مغول را بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بروز روشن چون شیر غران اتواپ زنان بر روی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهمین جمعیتی که موجود داشت بمقاومتش قیام ورزیده توپ اندازان را بآتش افروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست راست لشکر انگریز ایستاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد وسواران آتش بمثابهٔ مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگریز از عقل دوربین دریافتند که نواب بهادر بآئین بهین و قواعد درست صف آراسته رزمگاه را قایم ساخته است ولشکریان مغول چون رمهٔ غزال حیرت تمثال بی بندوبست ایستاده اند بیبازی اعدا فریب از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورده چند گلوله قطار بند صف شکن پرانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و بنگاه و توپخانه وارد و بازار اعلام و خیام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف بشکسته حال خجلانه از جنگ کناره کشیده بر پی تدبیرهای رکن الدوله دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خوانده پس پا گردید و لشکریانش که گاهی جنگ مردان نیازموده بودند خداوند نعمت خود را گذاشته چون رمهٔ گوسفند که بمشاهدهٔ گرگ بهر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سوار هم

حاضر نبودند نواب بہادر بمشاہدۂ این رنگ بیرنگ برنگ و ناموس مغرور نفر تنہا کرده
توپخانۂ خود را فوراً روانه سنکاریپٹه فرموده بده ضرب توپ جلوی رزمگاه را قایم کرده بود
که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند
نواب حیدر دل توپ کشان و شلک زنان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قایم شده
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنکاریپٹه رفته مقام نمود نواب بہادر هم از پی بندوبست
کارخانجات مغول دلتنگ شده بفاصلۂ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نموده
آسوده و سرداران انگریز که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بہادر فوراً شتر سوار
و هرکارهای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادۂ شجاعت کیش که اطراف مدراس
شورش افزا بود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کارآگهی امرای آن دولت نیکو بظهور پیوست که وقت کار هزار مرد با سلاح و
امیری با شوکت همراه رکاب نبود ظاهر است که بچنین افواج هیئت مجموعی بر انگریز طوفان
انگیز فتحیاب نخواهم شد انسب آنست که آنحضرت برکاویری پٹن اقامت ورزند خیرخواه صمیمی
بهر حیله و فریب که عقل صائب رهبری نماید بجدال و قتال انگریز پرداخته هزیمت میدهد تا ناظم موصوف
همچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بہادر تا مراجعت صاحبزاده والاقدر
در اطراف سنگاریپٹه و باره محل واوتان کیرامی گشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرداز دو فور سامان رسد
و غلات و مواشی وغیره رسید نواب از فکر و اندیشه وارسته میمنه و میسره آراسته مستعد گردید در آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچه نواب بدل از این معنی
رضامند نبود اما بپاس خاطرش معه لشکر کوچیده بمعانقه و مکالمۂ جسمانی پرداخت پس در مادۂ شکست خصم
قوی بازو هر دو دولتمند مشاورت نمودند که چون نواب بہادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق





برناصیۂ حال ناظم موصوف آشکار دید در معرض دلدهی آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین
حالات شنیعه هرچند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو داده اما آنها بشان همت دلاوری بمرتبۂ فایز شدند
که مزیدی بر آن متصور نباشد لازم سرداری آنست که زنگ کدورت توهمات و تفکرات بر مرآت دل صفا منزل
ننشانید و غبار ندامت از و این عزم جزم همه حال به پرانید که قول داناست ✣ ✣ ـــــــه؛

درهمت از عقیق مغره مایه کم مباش ‖ دل بر خراش خود نه و تحصیل نام کن ✣

لاکن بحزم و احتیاط که شایان ارباب دول است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود بسمت هسکوٹه تشریف دارید
خیرخواه صمیمی بتدابیر عدو و مال غنیم را زیر ساخته بندوبست کرناٹک پایانگھاٹ بوجه احسن میسازد ناظم موصوف
باقبال اینمعنی پرداخته بسمت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منورخان کنولی و اسمعیل خان بلیجپورے
ورای ربنام ہٹه را با بیست هزار سوار متعین نواب بہادر نمود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدوله از گهاٹ
پتل پلی عبور کرده انبور گڈه را که تهانۂ انگریز بود محاصره کرد بلکه بکشایش قلعه همت گماشت چنانچه درین جنگ
خاکی شاه فقیر ندیم نواب از گلولۂ توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز براینمعنی اطلاع یافتند
از راه کرناٹک کڈه و دهوبی کڈه و کیلاس کڈه و پلی کڈه یلغار کرده رسیدند نواب بہادر از آمدن لشکر
انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد وڈهیری و بابن پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز کروز
در آنبور گڈه مقام کرده روز دیگر بمقابله شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بہادر سواران خود را متعین
صاحبزاده نموده میمنه قایم کنانیده بود و میسره برکن الدوله وغیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران
جلادت کیش و محمد علی شجیع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز لشکر آراسته دریافته یک پلٹن و دو کمپنی سوجر
و دو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلٹن و یک رساله فرنگیان با چهار ضرب توپ
بمقابلۂ صاحبزاده روانه داشته خود با راست متوجه قلبگاه گشتند پس از هر دو جانب نایرۂ زد و خورد مشتعل گردید
که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات فشرده از شلک توپ و بنادیق در گذشته بسنان

و شمشیر در آویختند **نظم**

گرفت آتش کین یمین و یسار ❊ جهان کرد طوفان نوح آشکار
ز هر سو سنانهای زهر آبدار ❊ چو مژگان غمزه زنان فتنه بار
هر آن برق سر میزد از کارزار ❊ نشان مینمود از زبانهای نار
ز بس شدت شعله در کار شد ❊ زمین تا فلک کرهٔ نار شد
ز پیکان خونین که رخشان شده ❊ دل کوه لعل بدخشان شده
ز خون دلیران و گرد سپاه ❊ زمین گشت لعل و هوا شد سیاه
ازین دلوریکاه پیدا شتے ❊ که پیدا نه شد در جهان آشتے

لشکر رکن الدوله از مقابلهٔ یک پلٹن و چند گلولهٔ صف شکن استقامت مردی از دست داده تا وانم باڑی دم بر نیاورد و صاحبزادهٔ والاقدر پیش از آنکه انگریزان بر قلبگاه ظفر پا بند با سواران نصرت اثر انگیز ناکرده بر چنداولی لشکر انگریز کا برار خان و اسرار خان جماعداران با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده رسد و اہل بهیر وغیره سامان فراهم ساخته می آمدند در تاخته بقوت شجاعت کامل مانند شیر که برگلهٔ آهو حمله آورد بر آن گروه حمله کرده کشتی حیات اعدا را بگرداب فنا غرق نمود و تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداخته همه را متفرق و منهزم ساخت چنانچه کوس سراپا ناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غله وغیره اسباب را آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پالکی ها و اسپان دستگیر کرده برگردید بمشاهده این حال فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اہل بهیر برگشت و نواب بهادر از آنجا بجا بکی برق سبقت کرده پلٹنے را که تعاقب رکن الدوله نموده بود بیک حملهٔ شیرانه در ربود و مع سامان غنیمت آنچه که بدست شد به وانم باڑی معاودت فرمود و صاحبزادهٔ هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز همونجا سکونت ورزیدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سخنان

رنجش



رنجش آمیز شنوانید چه گفت که همراهیان شما بے ریب نهزمیت اثر اند باید که شما مع افواج بهادران شهرے بحضور برید که از سعی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا که اثر برودت تاختن ایشان به نسبت همسایگی و هم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت کرده حرارت غیرت مردانگی را برباد دهد چون او مجد د سخنان دلیری بر زبان رانده از موافقت پهلوتهی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت مآثر مدام بفاصلهٔ نیم فرسنگ مقام ساز د و احدی از لشکرش به لشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرور نبز بانی هرکارهای معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریز با سپاه کوچیده بطرف وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اوّل در میدان ترپاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا کوچیده با لشکر فیروزی و توپخانه در سواد کاویری پٹن چنان جایگه گردش شالے زار و گل ولای بسیار بود مضرب خیام فرمود و چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته اتواپ قایم کرده آسوده و رکن الدوله بیرون احاطهٔ لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز کرنل را به بند و بست وانم باڑی و ترپاتور گذاشته خود بفاصلهٔ یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب دامن کوهی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از ین مقدمه اگرچه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سد راهش نگشتند

بلکه از آنجا کناره کشیدند **بیت**

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد ❊ خدا پنج انگشت یکسان نه کرد ❊

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید اما

بنادانی ہرکارہای راہنما در خلاف خلاش شالی زار و یا سرم کہ اتواپ دران جسپیدہ میشدند
حیران و پریشان بل پشیمان بود کہ نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
اعنی شب ظلمت سرشت ناگاہ بہ سپید صبح مبدل گردید تا نیرکداران با ترہیای نواب خبردار
شدہ بر ریزش شلکہای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شالی زار را
گلزار تازہ بہار ساختند و از عقب شان طلایہ داران نواب پاشنہ کوب رسیدہ بہ تیر و تفنگ
اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و ہمدرین شب رکن الدولہ بہ انگریز موافقت
کردہ راہ یگانگت پیمود و عہد و پیمان درست ساختہ اگرچہ از یک طرف بہ بہانہ کومک مستعد
شدہ بود اما بنا بر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بہادر کہ بیشتر حرکات و سکنات
رکن الدولہ بطرفداری انگریز بگوش ہوش شنیدہ بود و از مستعدی تقریب آن وقت
و مطلع نساختن از اہل شبخون تفرس دریافت کہ او مع لشکر خود برگشتہ است پایندہ خان
بخشری رسالدار را حکم داد تا نامبردہ با جمعیت خود پیش آمدہ بارسال چند گلولہ توپ او را از
پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محروم برگردیدہ بہ فرودگاہ خود آسود

## ذکر تقرر صلح دایمی فیمابین نظام علی خان و انگریز بہ مدمہ سازی رکن الدولہ بی اطلاع نواب بہادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگہا بعد ازین درمیان سپاہ نواب و انگریز بطرف حیدرنگر و ترچناپلی و بارامحل بعد دو ماہ و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدولہ از کولار بچینا پٹن و بیان فتوحاتی کہ در آن زمان ہمدست سپاہ نصرت اثر گردید در سال صد و آخر مقرر شدن صلح آنکہ





چون جنرل موصوف بفرودگاہ خود شتافت و رکن الدولہ بحضور ناظم حیدرآباد رفتہ ترغیب و
تحریص آشتی از انگریز نمودہ سوال و جواب صلح درست ساختہ راہ رسل و رسایل مفتوح کرد و نیز
دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیدہ راہ آنبور گڈہ گرفتند نواب ازین معنی متامل گشتہ در
فکر دور و دراز افتادہ بود کہ ہرکارہا خبر رسانیدند کہ ناظم موصوف از ہسکوٹہ طرف گہاٹ
کرنپات شتافت و وکلاایش بلشکر انگریز آمدہ اند و رکن الدولہ نزد نواب محمد علی خان رفت
نواب یقین پنداشت کہ او کہنہ گرگ دمدمہ فریب و حیلہ برانگیختہ راہ فتور و قصور پیمودہ باشد
اما بحکم آنکہ ۔ اہل ہمت را نباشد تکیہ بر بازوی کس ۔ خیمۂ افلاک بی چوب و ستون
استادہ است ۔ باعتبار کارگذاری فدائیان والاعزم خود قایم و مستعد بود کہ ناظم
موصوف بنا بر مصلحت ملکداری بر حسب صوابدید رکن الدولہ در وبست ملک سیکاکول
و راجبندری کہ محاصل آن سی لک روپیہ است و بیشتر بایالت انور الدین خان سپس
ازان بہ تنخواہ موسی بہوسی فراسیس دران زمان مقرر شدہ بود بصرف اخراجات
فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشتہ بلا اطلاع نواب بہادر از راہ کڑپہ و کنول
بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماہ و چند روز جنرل اسمت و کرنل وڈ بفراہمی
لشکر پرداختہ بخیال تسخیر کرناٹک بالاگہاٹ بر حسب اشارت ناظم موصوف آمادہ جنگ
شدند و نواب محمد علی خان را ہمراہ خود گرفتہ از آنبور گڈہ بیشتر کوچیدند نواب بہادر مقابلہ
لشکر انگریز مناسب ندیدہ بجنگ قزاقانہ عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاہ را مع
توپخانۂ قلعہ شکن بطرف آنیکل و ماگری درک روانہ کردہ فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
و باندار وغیرہ مستعد جدال گردیدہ گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساختہ و خود بدولت
بہ شکست جمعیت خصم قوی باز و حیلہ ہامی انگیخت ہمدرین حالت ہرکارہا خبر رسانیدند

کہ از طرف تنہر نگرو نجاور رسد گران ببدرقہ دو ہزار پیادہ و ہزار تفنگچیان انگریز و چہار صد
سوار و دو توپ از گہاٹ چنگم بلشکر انگریز می آید و مواشی بسیار ہمراہ اوست پس نواب
کہ مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشہ درتاخت و بہ پناہ کوہ و جنگل بر رسد آوران کہ
علامت قیامت برپا ساخت چنانچہ بیک حملۂ رستمانہ اہل بدرقہ را از جان ربودہ ہمہ
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحہ متامل گشتہ بر تریاتور مقام نمودند و از مدرس
سامان جنگی و آذوقۂ لشکر باز طلبیدہ نشستہ بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید کہ فوج انگریز
از بمبئی آمدہ قلعۂ کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب کہ بعرصۂ
قریب بلاد نگر ہم تبصرف سردار فوج مذکور خواہد رفت فوراً صاحبزادہ را بہ دو ہزار جوان
بار و ہزار پیادہ و چہار ہزار سوار بہ بندوبست آنطرف و بجہت مدافعۂ لشکر خصم روانہ کرد و
خود ہنگامہ آرای جدال و قتال این دو سردار بود کہ عرایض عامل کومبتور و کلیکوٹ باین
مضمون کہ از طرف تنہر نگر کپتانی بدو سہ ہزار مردم بار مع چہار ہزار کلر و ملازمان رام راجہ
پالیکار ملیوار داخل کرور شدہ عزم بیشتر بتسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعہ
ہیبت جنگ را با جمعیت چہار ہزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزادہ بسبیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید کہ سردار لشکر انگریز قلعۂ بندر را مضبوط ساختہ گردش
بفاصلۂ یک فرسنگ تبرہیا بنا ساختہ قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از انجاکہ ہمگی ہمت والانہمت صرف انتظام ملک و دولت بود بندوبست
آنطرف را بجمیع امور مقدم دانستہ چہار رسالۂ جوان بار و چہار ضرب توپ رعد آشوب
و دو ہزار سوار جرار از سائر لشکر انتخاب کردہ ہمراہ خود گرفت و تتمۂ لشکر و خیام و اعلام
خاصہ و نوبت و نقارہ متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و





غازی خان و بید وغیرہ کردہ بعرصۂ یکہفتہ داخل قلعۂ نگر گردید و بہ جمیع قلعداران و عمال آن نواح تاکیدات
روانہ ساختہ در عرصۂ دہ دوازدہ روز بیست ہزار کس را از قوم رعایا فراہم ساختہ بنادیق از چوب آبنوس
تراشانیدہ بایشان سپرد و بیرقہا از پارچہ سیاہ و سفید و سرخ و زرد دوزانیدہ فی ہزار مرد یک بیرق مقرر
کردہ بہیئت مجموعی بیشتر از آنجا نہضت فرمود چون متصل بتبرہیای انگریزان رسید صفوف آراستہ پیش روی
بتبرہیا افواج خود را کروشہا دادہ در میدان فراز فرود آورد و صاحبزادہ را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر
از یکطرف بر تبرہی حملہ کردہ بعد کوشش موفورہ بزور بازوی دلاوری مفتوح ساختہ تبرکداران آنجا را
تہ تیغ کشید چونکہ این واقعہ برہم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز با عبرت نمائی نواب کہ لشکر کثیر میمود و او اندک
جماعت داشت بعزم خودداری کہ مناسب حال و ارباب سردار لشکر حزم و احتیاط است کوشیدہ ہمون شب
بتبرہیا گذاشتہ راہ قلعہ گرفت درین فرصت دو جوان از اہل فرنگ انکردہ خود گریختہ بحضور صاحبزادہ رسیدند
و از رفتن آن جماعہ آگاہ ساختند صاحبزادہ فوراً اینمعنی معروض جناب والا داشتہ قبل از انکہ نواب از جای
خود حرکت کند و اہل خصم فایز قلعہ شود از یکطرف سبقت گرفتہ بسرعت ہر چہ تمامتر شلک زنان داخل
قلعہ گردید و نگاہبانان حصار را تہ تیغ کشید نواب ہم بمجرد استماع این خبر مع سوار اسپان
جہاندہ پاشنہ کوب درتاخت و باران تیر و بان فنانشان بر آن جماعہ بارانید پس سلک
جمعیت شان از ہم گسیختہ شد چنانکہ ہمہ ہولزدہ راہ قلعہ گذاشتہ ساحل دریا گرفتند لشکریان
حضور نواب بی محابہ بر ساحل دریا تاختہ ہمہ را اسیر و قتیل نمودند اما سردار آن جماعہ بر جہازی
کہ مستعد لنگر بریدہ بود سوار شدہ بی نیل مقصود راہ بمبئی سر کرد نواب در قلعہ بندر تہانہ
مستقیم گذاشت مجموعہ رعایا را بانعام شایستہ رخصت دادہ مع اسیران اہل فرنگ مراجعت
کردہ بعرصۂ یک ماہ و پانزدہ روز فایز بنگلور گردید درین عرصہ ہر دو سردار موصوف قلعجہ
وامنباری و تریاتور و گلن گرہ و تکل و جگدیو بضبط خود آوردند و قلعہ

دهرم پوری را بعد کشته شدن پاینده خان رسالدار که تهانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت کوه کشن گیری
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بندوبست بارهٔ محل ناقد نمود
پس از گهات گنکندی پاله عبور کرده قلعچه هسور و ماشتی و هسکوته و موڑ واگل و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مراراو گهوڑپڑیه را از گتی بتاکید
خود طلبیده در بندوبست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج لقوا عید
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر راو مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شبی قابو یافته بعزم شبخون در تاخت و بلا اندیشه حملهٔ مردانه نمود بتمامی لشکر راو را
غارت ساخت چنانچه راو مذکور مجروح شده دست جرائت خود از تمامی اسباب محاربه
برداشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده التواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعهٔ هسکوته رسیدند و در میدان شرقی قلعهٔ مذکور جای قایم کرده گرد لشکر
تیر بها بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانهٔ کسل مزاج در پیش
آورده بساتگده شتافت و دیوان خود را از بارمحل طلبداشت همدران اثنا هیبت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچناپلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدین مضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کپتان لشکر انگریز کوه ڈنڈکل و قلعهٔ کومیتور و پالگهات و
دهاراپور و هروڑ تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچناپلی رسیده در قلعچهٔ کرور فراهم شده است از
گهات گجل هتی عبور کرده بمیسور و سرینگ در تازد اگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و توپخانه فائده بران مترتب نخواهد شد

سـ٥
مخفی نماند که ضلع
بارامحل و ارکام
سلطنت تعلق
شاہ پیلشال گرد
دکن معمور بنکر
متعلق حیدرآباد بود
و جنگ بہادر شاه بن
عالمگیر بعوض بخشی
بادر زاده اعظم شاه
بیان کردیم که
داد و ضلع مذکور هم
محمد [illegible] ساخت
الحاصل.

نواب



نواب بهادر بمجرد موضوح مضمون عرضی صاحبزادهٔ شیر افگن را بتمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
جا بکو گذاشته خود بدولت بشش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع تهانه داران آنجا گرفته گهات
پتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر هازده بکرور رسید و قلعچه را که دو صد جوان بار و
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه تهانه بود محاصره کرده در یک شب تیری بنا ساخت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی التواب سر کرد چون حصار قلعه از گل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و همدران اثنا چهار هزار راس گاو باربردار را بدرقهٔ دو صد تفنگچی و سه صد کلر که کپتان لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بکرور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و هزار تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کارگذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس گاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هرور نهضت
فرمود کپتین مذکور بسبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر داشت شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده اطراف توپخانه
گشتند پس سواران از اطراف قرولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان بر
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر جمعیت مذکور بگمان آنکه همین سواران هیبت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیاپی گوا ایل

سر شد چنانچه تفرقه داران جماعه وداده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند اسپان
جهانده بلا اندیشه در تاختند وبضرب تیغ ونیزه بسیاری بیگناهان را معرض تلف در آوردند
اگرچه مردمان این ملک اکسیکه امان خواست از جان گذاشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نداشتند وبعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
بیشتر کوچیده در ظاهر قلعچه هرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور بکپتین پیام فرستاد
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی برسر رسیده ولشکر جنرل اسمٹھ نواب محمد
علی خان را تاخت وتاراج نموده وتمامی لشکر خودرا مع سرداران به بندوبست ارکاٹ
روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کارشما یلغار کرده همه رسد آوران را در راه کرور مع
تهانه داران قلعچه کرور تهٔ تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقی است در پناه دامن دولت ما بیائی
والا فردا احدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بی عقل که احوال فوج تاراج
بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون قلعه رفته ذره بذره کیفیت گوش گذار
کپتین نمودند لهذا او راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ درگذشت
وپالکی سوار شده بدوسه خدمتگار ویک ترجمان هشیار وهفت جوان با رفاء حضور نواب
نامدار رسیده نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشته بدلاسا وتسلی خاطرش کوشید وخیمه
علیحده نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او
نگذاشت چون کپتن از حضور رخصت شده داخل خیمه گردید واز ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
تشویش نشسته اطراف می نگریست ودوربین عقل حق شناس او برسه پایهٔ تامل نصب کرده وسعت آباد
دریافت را تماشا مینمود که معامله چیست وانجام کار چون است درآن اثنا متصدیان حضور آمده درباب
سپردن قلعه وآلات محاربه وغیره سخنان چرب وشیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد



مستعد بود تاکید درخواستند هرچند کپتن مذکور اصرار کرد که بعد ازانی رخصت ورفتن من بقلعه ادای
سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفته نخواست بزمی وگرمی فرلفیته منزاولی سخت درین باده
بعمل آورده خواه نخواه تاکید سپردن قلعه واسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانید که بحضور
آمد نواب بهادر چهار رساله بار وهزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج
معاینه کرد بلا تامل فرد یادداشت موجودات سپاهیان واسباب جنگی معه کلید قلعه لسبزار حضور سپرده
خود بیرون آمد وتهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت وهمه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد درآمد پس
ملازمان رام راجه وگروه کلر را گرد لشکر خود سه بار نثار کرده گذاشت وبعضی از اسیران لشکر انگریز را در قلعجات
ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح ونصرت بر سبیل یلغار از گهاٹ گجل هٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
دران حین جنرل موصوف که از مهسکوٹه مراجعت کرده در حدود کولار خیمه وخرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن
وچهارصد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعچه هسور فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
شبا شب به هسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی
کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کمندان شجیع را بچهار رساله بار ونواب به تسخیر قلعه هسور روانه فرمود
خود بدولت بر سواد ندرا کل رسد بردگان را گرد گرفته شور محشر وهنگامهٔ طوفان بلا برانگیخت وقزاقان
بیباک قزاقی بهادرانه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کاو پرجوال حتی که راسان توپ خانه
رمانیده بردند واز بار گران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان وغالب الطریق دغا
تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سرداران گروه محصور در قلعچه ویران که نزدیکتر بود
پناه گرفته از شلک توپ وبندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلعچه هسور تهانه
قایم کرده مع سامان واسیران داخل لشکر گردید بعد ازان از حضور به قتل وغارت آنجماعه متعین شده
چون شیر غران رسید واز یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعچه شکست وبرای حملهٔ دلاوران خود را

مستعد داشت درآن اثنا جنرل لشکرکه در کولار بود از صدای توپ وشلک بندوق یقین دانست که بر رسد آوران کار سخت رو داده است فوجی بکومک روان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق شد دست مقدور محاصران کوتاه کردید اگرچه آنها شبا شب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از سامان غلات رسد بلشکر انگریز نرسید پس نواب از انجا کوچیده بهسکوته که تهانه انگریز بود محاصره کرده از اطراف حملات بعمل آورد سرداران قلعه بمردانگی تمام پیش آمده چند بار حمله کنان را برگردانید و این خبر بجنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده بسمت هسکوته راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را لبسرداری صاحبزاده و میر علی رضاخان بر لشکر انگریز فرستاده خود بدولت با رسالهای مردم بار وپیاده بکشایش قلعه همت گماشته کمنداران شجیع افرمان داد تا نزدبانها راست کرده بنهایت سعی مرکب مردی بر برج وباره برآمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود طاقت دفع انبوه کثیر نیاورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعگیان را که داد شهامت داده بودند از جان ومال امان بخشیده بیرون آورده وتهانه در قلعه گذاشته معه توپخانه ومردم بار وپیاده بعزم دفع لشکر جنرل مستعد گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گذار در ظاهر معموره هسکوته رسید بخیال اینکه هنوز قلعه و ضبط قلعه از خود است راه قلعه گرفت نواب بسرعت تمام که جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپ خانه را درمیدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صدمات آتش که سینهٔ زمین تا بناف می ترقید هزاران مردان کار بمعرض تلف در آمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ ودست وپا ضایع ساختن بیجا منع کرده بنشیب نیمن نشاند وتن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسیران فوج نتهر نگر وهسکوته وغیره اشاره فرمود تا سرداران محافظان دو سه کس را از بند آزاد کرد چون کسان مذکور فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوته وحقیقت حال افواج حیدر نگر ونتهر نگر وهرور گوش گذار ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز همونجا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود وگران اسباب لشکر





مع دو سه ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجملهٔ آن یک ضرب توپ هان شکسته که همین جا افتاده بود تا زمان حال یادگار باقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را بر داشته بیشتر کوچیده بزیر سی پورم فرود آمده بود که هرکاره عرض کرد که از گهاٹ پتل پلی بیدرقه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسد بلشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت معه توپخانه سبک ورسالهای بار وپیاده در تاخته پیش سوی گهاٹ در کمین بود چون روز دیگر رسد آوران بر گهاٹ عبور کرده تا پدنا این چرو رسیدند غازیان بفرمودهٔ نواب از کمینگاه برجسته از اطراف وجوانب حمله آورده چون گرسنه برخوان الوان نعمت دست یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پایمال سم ستوران ساختند و همه اموال واسباب مغروته داخل مودیخانه وتوشکخانه نموده برگردیدند چون این خبر بجنیل رسید بسبب اینکه در لشکر رسد وآذوقه کمی کرده بود در فکر دور ودراز افتاد وازفاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را بتسخیر مکانات وتعلقات بالا گهاٹ مقید وجایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پایین گهاٹ شد پس از گهاٹ رای کوته عبور کرده کشنگیری گرفت ودر قلیچه ترپاتور ووانمباڑی تهانه گذاشته اکثر دیهات انبور بآتش قهر سوخت واز راه آنبور گده وساتگده ورای ویلور ودهوبی گده وآرنی وچیت پیٹه غارت کنان به ترنامل رسیده مقام فرمود وصاحبزاده را بطرف مدراس ومیر علی رضاخان را بطرف تجاور ونتهر نگر وغازی خان ومها میرزا خان وغیره را بطرف چنتور ونیلور برای تاخت وتاراج شهر وقریات نامزد فرمود چون در اندک مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل وغارت رفته شد واکثر خلق پایمال سم ستوران گشت جنرل باستماع این واقعه وخرابی پایین گهاٹ در گرداب تفکر

فرورفته گهاٹ کرنپاٹ چار ناچار عبور کرده بساتگڈه رسید وازانجا سمت ای
و یلور نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دو شیر خونخوار لغیرت مردی و
محض بواسطهٔ ناموسی دولت کوشش هامی نمایند مفت درمیان خونریزی وتاراج
خلق الله میشود باوجود تلف هزاران مرد کاری دست از محاربه برنمی کشند چنان
معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالاگهاٹ تمامی خطه پایین گهاٹ از دست دادن
است بعد ازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساخته بصلح رضامند کرد ونجیب خان سالار جنگ
ودانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک روپیه مع مکاتیب صلح وهدایای نفیس
بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد ومصادقت پیمود واظهار واقرار مودت ویگانگت
نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندیده وتهٔ بار خرچ لکوکها زر آمده
در دل ارادهٔ آشتی داشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جملهٔ مغتنمات شمرده
باقبال هدایا پرداخت وبرضا ورغبت خود علی زمان خان ومهدی علی خان نایطه را برسالت
روانه نمود چون وکلای ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجه احسن درست نمودند وچنان استحکام بنیان عهد وپیمان ساختند
که من کل الوجوه بار دیگر درعهده داران این دو سرکار مجادله ومقاتله رو ندهد بلکه ممد و
معاون یکدیگر بوده باشند وهم درین ضمن وکلای نواب بهادر علاقه داران نوایطه یعنی
وابستگان چند اصحاب واقارب امام صاحب بخشی مع زنانهٔ ایشان با دیگران محض پاس
قومیت از قید نواب محمد علی خان رهائی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند وتعلقهٔ کرور
هم درین صلح از نواب موصوف بضبط گماشتهٔ نواب بهادر درآمد سوای این اکثر
منصبداران وجاگیرداران صوبهٔ ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل مهدی خان صاحب

جاگیر



جاگیردار اول کنڈه ومرتضی حسین خان منصبدار کرگت پاله ومحمد تقی خان جاگیردار وندواسی
ومحمد سعید خان منصبدار پرموکل گڈه وعلاقه داران محمد علی خان پولوری وحرمت خان
ساتکڈی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر ورنجیده دل بودند مساعده مع بار برداری
فرستاده طلبداشت وخدمات معقول حسب لیاقت وبقدر حوصلهٔ هریک یعنی بخشی گری و
عاملی وقلعداری مع تشریفات مقرر فرمود ونیز بساسکنای شهر وقریات ویلور وارکاٹ
وغیره که بکساد منزلت حزین وعزلت نشین بودند وقت قدردانی را غنیمت بل یاوری طالع
خود ها انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدرشناس گشته هریک بقدر استعداد
خود مامور کار وخدمات گشتند چون سلسلهٔ فساد وعناد بمقراض چهار لک روپیه منقطع گردید

نواب ظفرمند فتح ونصرت مراجعت ببالاگهاٹ فرمود

## ذکر لشکر کشی نواب بهادر بطرف کڑپه وکنول وبلاری وغیره وپیش کش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر همون سال یعنی یک هزار ویکصد وهشتاد وپنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربه انگریز بود عبد الحلیم خان حاکم کڑپه وقت قابو دیده سواران
خود را بتاخت وتاراج تعلقات وقریات علاقه نواب تعین کرد چنانچه دیهات من مضاف
صوبه سرا خراب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکدا ول واله طرح موافقت انداخته
بر دم آزاری سعی بلیغ بظهور رسانید وناگک قلعهٔ بلاری که ڈڈپا نام داشت نیز بے باکانه در
تعلقات رای درک وغیره شورش افزا بود اگرچه متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
نواب میرسید اما بندوبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشت دران زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از ممر قرار و مدار مصالحه طمانیت پذیرفت احمال و اثقال افواج را مع متعلقان اهل نوایط روانه پٹن فرموده خود بدولت بعزم تنبیه بدخواهان دولت بجمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد جرار باتوپخانهٔ آتش باربود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کرپه نهضت فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کرپه دقیقه از دقایق خرابی فروگذاشت نمودند بلکه احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون این خبر بحاکم کرپه رسید اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده وکیلی را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه پیکر و چهار راس اسپ مرصع زین و زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانه کرده برآینده چنان عهد مواثیق مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطهٔ اطاعت نواب بیرون نگذارد و حسب الفرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطهٔ ظهور خیست باشد همراه لشکر ظفر اثر بگذارد نواب التماس و مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساخته نقد مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون **بیت** چیزیکه بی سوال رسد دادهٔ خداست زنهار رد مکن که فرستادهٔ خداست منظور نظر و داخل توشکخانه خاص نموده چند ارشادات برمزید پند و نصایح در صلاح حال و مآل که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد ترقیم فرموده اخبار نویسی را بدار المقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدر الزمان خان را که سابق قلعهٔ بالاپور خورد بماد هورا و سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود ریخته نوکری حاکم کرپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان هم نفش تولنامه فرستاد و العفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت





سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹه که در علاقه کرپه والا بود گذاشته بطرف بیگن پلی نهضت فرمود قلعه دار آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود و بلااندیشه مستعد بجنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلولهٔ توپ بطرف سواری خاص که نواب بر فیل پون گج نامی سوار بود بیباکانه پرانید پس جمعیت جهانداری اقتضا بآن فرمود که آن بی ادب را چنان گوشمال دهد که موجب عبرت دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را دایره وار گرد گرفته دست غارت و یغما برکشادند پس او سپر انداز شده حلقهٔ اطاعت و فرمانبرداری بگوش جان انداخته وکیل را با پنجاه هزار روپیه فرستاده بجای خود آسوده میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادرزادگانش هم درهمین اوقات بعزم نوکری حاضر حضور گشته به بخشی گری دسته سرفرازی یافتند نواب از انجا بطرف کدوال دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حملهٔ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیده وکیلی را مع دو لک روپیه و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانه ساخته از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فایز حضور گشته بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دوربینی و مصلحت وقت باقبال نقد و جنس او پرداخته ازان طرف برگردید اگرچه از سرحد گٹی یعنی بر تعلقات مرارائو مع افواج می گذشت اما هیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع و راؤ مذکور مصلحتاً نرسانیده سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم جدال و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین مجذوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از زمرهٔ

امرای ذو الاقتدار و دولتمندان باوقار همچو اورجوع و معتقد بمرشدان نبود فرمود کای منور
غنیمت را نهزمیت میدهیم شاد باش خان مذکور ازین مژده خوش دل شده دانست که لشکریان
قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه و میسره
بسر داران شیر دل سپرده خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاه آراسته توپخانه بر رود داشته
فیل سوار در ظاهر قلعه استاد و خواست که در سر سواری قلعه را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و
دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دو سه صد
افغان جانباز متوجه لشکر نواب گردید بمشاهدهٔ این حال بعضے مصاحبین و خوانین
حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
قطب و اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت
خداداد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود
انسب آنست که حضرت لشکر را جای فرود آورانیده اقامت ورزید تا خود بخود افغان
اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملاذمان و الا
نیست نواب ازین معنی که کسر شان صاحب عرفان بود بهم بر آمده بر روی آراکین نگاه
گرم کشاده سوال نمود که لشکر ما زیر پناه کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناه و وسیله هستیم
همه ها ازین سوال و جواب عاقلانه زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
که البته باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثه و مقابله
خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان بر آرم و گردن جر آتش را به کمند
خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده باندازه
تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشار الیه که عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتتاً بر گردیده





به قلعه رفت و اندرون حرم سرایش در حجرهٔ تنگ و تار خزیده بخان مسطور فرموده ای منور
هرچه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعهٔ ترا باو نمیدهیم بمجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکهٔ هیبت شکسته دیوان خود را
مع تحایف و سامان ضیافت بحضور روانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود بقرار اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشته التماسش بحیز قبول در آورده غربی قلعه بر کنار
جوی تنگ بهدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمه گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعه نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و جنس
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
وارست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر جاها مطلوب خاطر همایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه بیتی گنده و پندی کنده و گپٹال حدود بلاری را با این
اراده که پالیکار آنجا را از بیر ساخته قلعه اش را مسخر سازد جرأت جهان کشائی خود در دل بساط
جنگ ناظم ادهونی که او خفیه همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خدادادی نمود
انداز د مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش افروزیش در
دیهات قلمرو ای درک وا نموده رسالدار مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران ذی همت
تبردشایان سیبها پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعهٔ کوهی همت
گماشتند و به سعی بیست روز برج گوشهٔ پائین قلعه را که ایسان رو به واقع است بزیر شش
گلولهای اتواب بخته شبی حمله نمودند اما تا یک محصور مردانه کوشیده هیچ رو هراس ابدل
راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب بر آمد نواب از جراتش بهم بر آمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهمات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ مجل زنانه نایک پرانیدند بظهور این حال زنان علاقه اش
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بهر طور از نواب بهادر راه مصالحه بپاید و
هر قدر زر که او میخواهد بسپارد اگر آنقدر زر موجود نداری همه زیورهای گران بهای ما
می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با یصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زنهار
خواهان گردید دران اثنا منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تا تیا مرهٹه ناظم مرچ
باغوای گوبند راو بن امرت راو حاکم گجندر گڈه بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دهاروار است چون نواب را بند و بست
آن ضلع و گوشمال مرهٹه ضرور افتاده بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساخت
دو لک روپیه نقد از و گرفته اخبار نویسی در انجا گذاشته بیشتر نهضت فرمود و از گهاٹ
کرکنات ندی تنگ بهدرا عبور کرده بکوچهای دراز بنکاپور رسیده بود که غنیم از یلغار
نواب آگهی یافته از ترس و ستبر و غازیان لشکرش هوش و هواس باخته ناکام راه مرچ طی کرد نواب
از انجا مراجعت کرده لیسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرچ
دو روزه لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار روپیه مقرر شد نذر گذرانیده فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری هٹی و ڈوتل و کنکگیری گذشته و پیشکش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفته به بیجانگر عرف آنی گنڈه خیمه و خرگاه بپا راست و تمراجه حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چهتری اند و بکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف
همه ملک کرناٹک و دکن بلکه از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود داشتند آخر دولت





رام راج از دست سعی موکب داران بادشاهان اسلام یعنی قطب شاه و عادل شاه و نظام شاه
در نواح نیال کوٹه که بر کنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو هجری
تاخت و تاراج گشته چنانچه مرد رام راج روز آدینه تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عهد فرمانروائی
خود سته محل یعنی حویلی آنی کنڈی و درو جی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان
گذاشته بود چنانچه راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب
تذکرة البلاد والحکام ظاهر ساخته در انولا او خود را کسلمند سخت وانموده پسر خود را مع چیزی
سامان نذر و لک روپیه فرستاده امان خواست نواب برعمر کی جد و اباتش نظر غور فرموده بمعافی
پیشکش پرداخت و از حضور خلعت بحالی محال آتش عنایت کرده از راه هرپن هلی و جریمله
بنواح چتیل درگ رسید پالیکار آنجا به بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سه
لک روپیه بحضور فرستاده فدویت خود ظاهر ساخته مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفته به پند
و نصایح او را رهنمای فرموده اخبار نویس و واقعه نگار دانا را بدار المقر ش وانه فرموده از راه
بوگا پٹن سواد ها گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و باحضار پالیکار آنجا
که بارها اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیده بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت
مخفی نماند که پالیکار مذکور بی ریب از عقل و دانش بی بهره و از شعور معرا و افیونی بود همه
محاصل تعلقه خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانه سوار شده
تماشا و نظاره کوه و دشت می نمود چونکه روبروی قلعچه ها گل واری تالابی پرآب و کوهچه
آن طرف تالاب است از کار پرداز خود می پرسید که برابر آن کوهچه افیون خالص و بقدر
آب تالاب اگر شیر بهم رسد مردم در چند روز تمام خواهد خورد او می گفت البته یک ماه صرف
خواهد شد او جواب میداد شاید که آدم مثل عصفور است که قدری قدری بخورد

وقطره قطره ننوشد اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون بمالیدن دندان وشستن روی صبحی نشیند بعد دو پهر روز تا هم لنبر اولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد و غذا لیش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس زنش اغذیه اش پزانیده پرستاری بطلبش می فرستاد چون پرستار سر و پا زولیش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت وطعام میخورد و باغچه بفاصله یک تیر وتفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لبسیر آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته مستعدی می نمود و به سنر اولی کارپرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت از و می پرسیدند چند روز شد که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمجلس خاص خواهم رسید او می گفت البته به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین سرعت پر پرواز کشائیم غرض از کار حماقتش بیشتر است که در حیطهٔ بیان نمی گنجد چون آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیهٔ حالش آثار حماقت آشکار ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص و توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاو پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز حاضر است اگر منظور باشند نذر می گذرانم نواب بر سخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت کرد و دیهی بصرف مایحتاجش براو بحال داشته امینی را برای بندوبست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پتن معاودت فرمودند

## ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والاقدر و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت





## وصبیهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بندوبست پالیکار وغیره فراغت حاصل ساخته مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات شادیهای کتخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای ٹیپو سلطان صبیهٔ امام صاحب بخشی نایطهٔ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخواهش و رغبت خود خواستگاری نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ ماجدهٔ صاحبزاده و اهلیهٔ مرضیهٔ حیدر صاحب کلان صبیهٔ نامزده را قبول نموده حسب استرضای خاطر نوشته و اهل قبیله رقیه بانو صبیهٔ لاله میان شهید چه کولی را که همشیرهٔ حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجیده خاطر شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانهٔ طرب و کوس و دهل ساز تهنیت از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دادند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن و طرز دولتمندانه و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس و داماد آراسته شده صلای طرب و جشن همایون باطراف امم شایع گشته محفل عشرت مشاکل با ساز و سامان خوشدلی چنان مهیا گردید که ومه وادانی و اقاصی چه از ملازمان و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربهٔ تر و خشک نساختند و سرداران لشکر و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بلباسهای زنگار رنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به بخششهای در و گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آز و نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشه را اول بر در خانهٔ نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه را سوار کرده بر در باو قاع لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه وغیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیلهٔ مشاطه بلند رتبه ادا ساخته مهر و ماه را قران سعدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگرچه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار می بخشند و اهانت قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش بر مز و کنایه ادا می کنند بالغرض چون از رسوم میمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجهٔ ناموس موجه را داخل محلسرای صاحبزادهٔ والا شوکت نموده آسودند من بعد نواب صبیین شهباز صاحب مرحوم که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود و از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در جنگ انوتی از گلولهٔ توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد از ین سبب خوشدامن مامن حقیقی صاحبزاده گشته بود و دو دختر از زوجهٔ قوم اجنبی نا کتخدا بودند با یکی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را لیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از اهل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بر بسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مآل حافظ سید علی خلف شاه صاحب کهنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب بود و بوکالت حیدر آباد رفته سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت





فیمابین ناظم حیدر آباد و نواب والا نژاد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و اعیان دولتش بحسن کارروائی خود لبا اسباب شایان دولت و اثاثهٔ ثروت و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و لبسیاری مرد باجرت و ناموررا فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظر النور شده بود پسندیده باز دواج صبیهٔ خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز داری فرمود چون در عرصهٔ یکسال ازین کارها فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده تنخواه عدالت و انصاف را بهر جانب ناحیه وان گردانیده تا هر جا دزدی و راهزنی و اچکه ها و گره برد بیدا د بر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که بناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را با یالت و ضبط تعلقات منصوب گردانیده در گرد آوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فریق و اهل هنر را زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قول نامهٔ مساعده فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله راسان عراق و عمان و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبداشته بزر بخشی همراه ام خود کرد و شجیعان چست و چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب دو هزار جواسیس و سوانح نگاران با تدبیر در اطراف ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدر آباد و پونه چینا پٹن و در دهلی و بنگاله و ایران و توران و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصا در هر تعلقهٔ پالی کار باج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه نویسان یک بر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامچه مفصل می طلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از بنادر فراسیس و لندیز و پرتکیس مع دیگر سامان ولایت
فرنگ للکوکها زر خرچ کرده فراهم می ساخت ٭٭٭

## ذکر فوج کشی تا تیام مرهٹه ناظم مرچ و گوبندراو بن امرت راو و سبّو راو کها تکیه وغیره سران مرهٹه بعزم تسخیر و خرابی ممالک محروسهٔ نواب بهادر از طرف پونه و تاختن ابراهیم خان دهونسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد و اسیر و دستگیر شدن سران مرهٹه بدست غازیان لشکر نواب و ناکام رفتن دهونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داده آنکه ٭

چون نواب بهادر در پٹن چندی به بندوبست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مامور بود دلبسالت جنگ ناظم ادهونی و مرارراو فتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه متضمن روانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال عظمت و اقبال نواب که ترقی جاه و حشمتش را بیقین موجب نزول دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر وقت بودند اگرچه نواب بر فتنه انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت امّا قبل از وقوع واقعه مزاحم احوال احدی شدن شایان همت والانهمت و مناسب ای جهانکشای دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت ورزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر مستعد فرصت صید بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگبهدرا متواتر خبر رسانیدند که ناظم مرچ باز چند سرداران مرهٹه را با خود متفق ساخته شورش افزای نواح بادامی و دهاروار هست اگرچه کارپرداز پونه برین معنی راضی نیست امّا او خود بخیال





خودپسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدرآباد بر حسب استدعای ناظم ادهونی و حاکم گیتی ابراهیم خان دهونسا را که در سپاه گری دم انا و لاغیری میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که او چون پیل بدست خرطوم جرات خود دراز ساخته میرسد و ناظم ادهونی لشکر خود را بتسخیر بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالارش و موسی لالی فراسیس که رستم جنگ خطاب دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و تا یک مخصوم مردانه و ارسعی جمیله در دفع خصم بظهور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم بار جیله و هفت هزار سوار خونخوار مع فوج باجی راو بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دهاروار فرموده پیشتر کوچانیده چون سردار شجیع بر سبیل یلغار بعرصهٔ پانزده روز فایز دهاروار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهر مذکور برو داده اعلام ظفر انجام نصب می کنانید و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان بر زمین نیفتاده که سران خصم که در آن روز عید دسهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز باراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر سالار شجیع را که اندک نما بود و او شان قریب سی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانزده ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در نگرفته حمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش افروزی داشت متواتر سرکرد و شلکهای بنادیق بقواعد درست زده همچو سنابل
گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح
قریب بر سر مقهوران خاک مذلت بیختند و باندران از یک طرف آتش فتنه افروخته
خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه وزعید بر لشکر
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد جسیم بود بصدمهٔ شلکهای توپ و بندوق
از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میمالید
و دیگر سران بی حمیت که از پیچیدن دود توپ و تفنگ راه سلامت ازان معرکه گاه
مردآزمای گم کرده از درخشندگیهای برق شمشیر شمشیر بازه تاریکی در چشم بصیرت و فراست
آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناچخ گوپال تازدیده عقل و هوش دوخته شده بود لباس
مجروحان بر کشیده بر تن های سلامت خودها بامید جانبر شدن راست کرده آه زنان
بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطرخواه دست یغما کشاده هر چه که خواستند
بر داشتند سپهدار شجیع بر این فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش
حقیقی مودا ساخته دوگانهٔ شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سرگروه
اوشان تاتیا بود کشان کشان آورده در خیمه علیحده بمحافظان با اعتبار سپرد و منجمله فیلان
و شتران و اسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس بهدست شده
بود نصف به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی به عمل آورده بودند و بفقرای همراهی
خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازهٔ آن سخی حاضر می بودند یک بخشید و زنان
اسیران آن قوم را به حبالهٔ نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت





توامان محل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت و فردیاد داشت نصف اسباب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه شجیع و افراد حساب استماع فرمود بنجواست سر مجلس زبان تحسین بر کاردانی و جرأتش
کشاده همونساعت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکرانهٔ فتح و نصرت سر کنانیده و شادیانه
بشارت بر روی جهان نواخت و شجیع موصوف را به تشریف شاهانه و کمر مرصع و اسپ با زین
زرین سرافراز ساخته علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران با تمکین برافراخت بیت

زاقران فزون پایگه ساختش | بتعظیم و تبجیل نواختش ⁂

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار البسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نگشود و نایک محصور بارها بر مورچال شبخون
زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ کشیده و دهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگگیری و کوپل
رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور و ستمش خایف و هراسان اند نواب بمجرد استماع
مضمون عرضیش سالار شجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامهٔ تاکید چنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهونسا مقرر
فرمودیم باید که زودتر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگوشمال و پرداز د انشاء الله تعالی
ماهم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور
سازد سردار شجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامهٔ والا با فوج ظفر موج خود آمادهٔ جنگ شده
بکوچهای دراز طرف لشکر دهونسا در تاخت و اسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور
ببدرقه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پتن ساخت نواب خود بدولت از دار السلطنت
پتن کوچیده بصوب رتن گیری نزول اجلال فرموده بهیر و بنگاه و گران اسباب عساکر و توپخانه

قلعه شکن متعین پرنیا متصدی توشکخانه که او از همون وقت سردار بهیر مقرر گشت ساخته با سواران
اسپ و مچی و مردم بار و پیاده جریده با توشهٔ خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو
روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سیوم چون تیر بهدف بر سر لشکر لبسالت جنگ نازل گردید و
بهادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حملهٔ صف شکن کرده بر ریزش بان
و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال دمار تیرگی از روزگار آن جماعت
بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا هیئت مجموعی داشته
از چنین واردات بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بنات النعش از هم متفرق گردیده
بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر او شان سر کوبان و آه زنان پای گریز فشردند و گروه
گروه آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواران شیر دل لبسیری
نوشیده دراز خوابیدند و سپه سردار لشکر تصور رو زرستخیز برهنه پا افتان و خیزان خود را
در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
تا فراسیس مذکور کمر همت بر میان جرأت جست بسته لبقیة السیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراهم ساخته لقواعد درست صف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
شبا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
مغول بهدست شمشیر زنان و عدو سوزان نواب بهادر شد چون صداهای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیر بهای بشارت و شادیانه شادمانی بگوش فلک رسید نایک قلعه دار
هراس بیقیاس مستولی گردید مشعلها و قهابها افروخته کس فرستاده خبر طلبید هر گاهیکه بر
یلغار کردن نواب و درهم شکستن لشکر مغول را آگهی یافت عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت و
از حملهٔ شیرانهٔ نواب برخود چون بید لرزیده حواس انتبری و همت مردانگی در باخته مع محل زنانه

وچند



و چند رفقا با چیزی خزانه و جواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شبگیر ها زده از راه کوه و
دشت سمت بجاپور شتافت که تا زمان حال سراغش بهدست کس نشد و همه سامان راجگی و
اثاثهٔ خانگی و آلات محاربه و نوبت و نقاره که فراهم ساختهٔ نایکان سابق بود بلا ذمامی الا گذاشت
نواب بهادر برین فتح خوشدل شده تهانهٔ معقول در قلعه گذاشت و در مرمت قلعه تاکید اکید
کرده با لشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبا ئین خیمه و خرگاه آراسته بسالت جنگ
پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس تردد عدو سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است اس مبلغ
مواجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
و سامان ثروت خود خواب و خور گذاشته بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای
وقت چیزی زر از خزانه و چیزی برهن زیور و جواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاده و اظهار
دوستی بکرک آشتی نموده بجای خود آسود نواب ظفرمند از انجا پیشتر کوچیده بگوشمال
دهونسا که ملک کجندر گڈه و کنکگیری بجا روب غارت رُفته بنواح کنچن گڈه رسیده بود همت
برگماشت و محمد علی گهونسا هم از راه کرک و سرهتی و ڈمل بر عقب لشکرش علم بر همزدگی برافراشت
چونکه دهونسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعهٔ بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی و
رسیدن برای تنبیه و تادیب خود شنید همت مردانگی باخته بی مطلب و مقصود برجع القهقری
مراجعت بحیدر آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تا رایچور تعاقبش کرده بسا اسباب
لشکریانش و دو ضرب توپ و چهل و پنجاه شتر توشکخانه و سه زنجیر فیل خیمه بردار بهدست نموده
برگردیدند و قتیکه نواب بهادر لشکر مغول را بیک شبخون منهزم گردانیده بلاری تسخیر کرد
مرار راو دار المقر خود را بجراست بالی خان کارکن خود گذاشته نزد دهونسا رفته اقامت
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گهاٹ بشتر میکرد و حلیم خان حاکم کڈپه و پالیکار عتیل درگ نیز باغوای

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهونسا
موافقت کرده بوذند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نه نهاده راه دیار خود سر
کرد هر سه شرارت کیش فتنه جو نادم بمکان های خود مراجعت نمودند و نواب ازان طرف
معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید

## ذکر تسخیر کوه گتی و سوندور و اسیر کردن مرار راو مردم آزار فتنه کیش را رو داد همون سال ۱۱۸۷ هجری

مرار راو بارها در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جهد بلیغ داشت نواب من کل الوجوه
بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه بمحض تالیف قلوبش چها می گفت
اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بیت نیش عقرب نه در پی
کین است مقتضای طبیعتش این است و در انهدام بنیان دولت خداداد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصوری نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترمک ماما و کلا
با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بوذند همون عقرب
صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خدا بخش نموده صدمهٔ عظیم که عبارت از مقدمهٔ
چرکولی است بحال نواب رسانید اگرچه این معنی نمک زخم والا شده وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون درمیان
راو مذکور و بسالت جنگ رشتهٔ موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باهم شرکت
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه مینمود که قول و انا است بیت دو دل یک شود
بشکند کوه را پراگندگی آرد انبوه را الحمد لله شکست لشکر مغول رفع اندیشه خلش گردیده و موت
راو مذکور بدهونسا تمسک نزول دوتش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز





ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که همدران فرصت او را از میان
بردارد تا بعد بندوبست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کیش را وجهه همت جهان کشا
ساخته بآن طرف نهضت فرمود و مصلحتاً راو مذکور را که از شکر دهونسا بنیل مقصود آمده
در دار المقر گتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از کردهای
نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته و بی فراهمی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر بار پیغام داد
که تعلقه سوندور در وابست بصرف مایحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گتی وغیره را که
بحر است ناپایان شهنشاهی بود بگماشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقهٔ
مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و حشم بسیار بر گرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلوتهی کرده مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
مردم بار و پیاده از اطراف، قلعه را مرکز وار درمیان گرفته جنگ توپ و تفنگ در انداختند
و از هر جانب صلابت کوچه و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب الفرمان والا شان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدمزاد
را محال مینمود بلکه پرنده را از حصار پر پرواز کشادن و مور و ملخ را ازانجا عبور کردن ممکن نبود
هرچند راو متحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
اما طلایه داران بارها قاصدان را گرفته می آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشتهٔ بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هر کدام شد دو سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلعه بغایت دشوار و تنگ
گردیده بود راو محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب و باروت مثل هنگام جوانی وفا نکرده لاعلاج
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانه کرده اظهار اطاعت نمود و از جرایم دمایم
سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش
شاهانه بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامهٔ خاطرجوی و دلداری مع قولنامهٔ امنیت جان
و مال مصحوب وکیلش ترسیل داشته طلبید تا او بسواری پالکی بدوسته خدمتگار از فراز کوه فرود
آمده داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمهٔ علیحده خالی ساخته او را فرود آورانید و کوه تهانه
خود فرستاد و محل خاص یعنی درولبست زنانه اش را مع اسباب ضروری و پارچهای مستعمل
و زیور زر و نقرهٔ کم بها باو ارزانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمهٔ دولتمندی و آلات حرب و پیکار و اقمشهٔ نفیس و گران قیمت بضبط خود در آورد و سرانجام و
اثاثه رقاصان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدردانی و زربخشیش صاحب
زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضی طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه‌ها
بر بالای کوه در محل راو مذکور پناه گرفته بودند از رضامندی والیان آنها بقیمت گرفته داخل
ناتک سال محل زنانه خود نموده منجملهٔ آن بعضی طوایف را بشهر گنجعام که جنوبی قلعهٔ دار السلطنت
برکنار جوی کاویری آباد کرده بود فرستاد و بعضی‌ها را به بنگلور روانه فرمود هر چند راو اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم
انشاء الله تعالی بعد مراجعت به پتن بحصول مدعای شما پرداخته آید پس او را بمحافظان هوشیار
سپرده روانهٔ پتن نمود و خود بدولت به بندوبست الکهٔ سوندور همت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهته بکومک مرار راو از طرف پونه رخصت شده در سوم





کوکاک ببهته فرود آمده اند نواب از بندوبست الکهٔ مذکور زود فراغت یافته تنبیه اشقیا وجههٔ همت
ساخته بهمین هنگام خبر رسیده بود که کیفیت تسخیر گتی و سوندور و اسیر شدن راو مذکور مستعد گردیدن نواب
بگوشمال اعادی سرداران مرهته شنیده مراجعت به پونه نمودند و همدران اوقات نواب بر محمد علی
شجیع بنابر مصلحت مبادا که بغرور کاردانی و تعظیم و توقیر خود راه شوخی و بیباکی بپیماید برهمی و انمود و
بهانهٔ بخشیدن فیل و شتر بسبرداران و فقرای بی اجازت حضور پرنور پیش آورده چندی از
رساله داری معزول ساخت اما در دل خود مهر و شفقت بر او زیاده تر داشت او هم از حکومت
رساله دست برداشته تاج و جبهٔ فقیری بر سر و تن خود راست کرده مستغنی بود و همدرین ایام گشپا
پرده‌بان رای درگ قلعچه هریال را که جنوبی چهار کروهی بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود
مرار راو جبرا و قهرا تسخیر کرده تهانهٔ خود گذاشته بود بعد گرفتن سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان به سعی سه
ماه گرفت و تعلقهٔ ونیکت گیری که سر راه گهات تیل پلی واقع است و آنهم در ایام سابق زیر حکم
پالیکار چارکل بود راو مذکور بزور گرفته داخل صوبهٔ گتی نموده بود در همین زمان انضباط گماشتهٔ سرکار خداداد در آمد

## ذکر تسخیر چیتل درگ و اسیر کردن بهرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده بود آنکه

چون نواب مرار راو را اسیر کرده بنیاد خلل و فسادش قطع ساخته خاطر جمع گشت و از بندوبست
گتی و سوندور وغیره فراغت حاصل نمود در انولا گوشمال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکار
چیتل درگ پیش نهاد همت جهانگشا ساخته عنان رایات ظفر آیات بدانجانب
معطوف داشت زیرا که آن غاور سرکش هم بر نواب کر لشکرکشی نموده بتاخت و
تاراج ممالک محروسه همت می گماشت و علم حرام خوری بهرج و مرج رعایای این

بلادمی افراشت موافقت و سازش کرده سعی جمیلهٔ بخرابی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر
کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف و جوانب
پیموده در نفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود
لیکن باطناً در ازعاج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع و قمع آن
شقی سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برایا لازم بل واجب بود خصوصاً
کشتنا پردهان رای درگ که بارها بی سابقه حرکات مکروهات از دست پالیکار مذکور گوشمال
خورده و ملک بتاراجیش داده بود ترغیب و تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
وجه صرف سرب و باروت بذمهٔ خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و همدران اوقات
چونکه نواب بکشایش قلعجات کوڑی کونه و جبرپیه و ملکال ڑوکه در ضبط و اختیار برادران نسبتی
آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیبت جنگ را با لشکر گران به تنبیه پالیکار ہرپن ہلی
و تسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بر وجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگھو مرہٹه
بود شخصے از کارپردازان ہرپن ہلی که نشو و نما یافتهٔ ظل آن دولت و بجمیع امور ماہر و رازدان
آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کار فراہمی
پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز و ماہیت جزو و کل آن دولت
پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیکار ہرپن ہلی
چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک و مال خورده پیش از طغیانی
آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدار المقر خود و ایصال
مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه
برانداز را مع یک ایلچی واله و نکٹ نرسو نامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کار سرکار تاکید

اکید



آکید نموده بود چون نامبرده از شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی
تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پدک مرصع و جمالهٔ مروارید و حلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته گفت
الحال قیام دولت ما برای رزین تست که هرگاه مثل تو مدبر و نمکخوار قدیم بطرفداری ما
پردازد دولت ما را از زوال کو پس دل آبله محض بحیبن گفتگوی نادان نواز بدام تزویر کشید آری

| بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل ہر زمان | | از طعام و از شراب و از خلاع و از زبان |
| --- | --- | --- |

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود دخیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام و زبانش را
چاشنی حلاوت می بخشید ازانجا که قول بزرگان است ؎

| از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است | | پروری در چشم عقرب را اگر نیشے زند |
| --- | --- | --- |

نامبرده بغرور علاقهٔ سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا و رعایا همت گماشت و بموجب لہای سکنای آنجا
را میرنجانید بلکه هرچه که دلش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد و با وجود چنین مردم آزاری و غربا
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیلهٔ غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها
می نمود پس خلق الله از دست ستمش بتنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هرچه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزید و
الا راه امنیت خود پیش گیرید بظهور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا
بر اماکن و اوطان اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار مذکور بهیچ و متعرض
احوال آن فتنهٔ بلادنی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصهٔ باساز و سامان طلا و مرصع زین طلبیده بجد و کد بسیار او را بر آن سوار

کنانیده رخصت خانه نمود ازانجاکه نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنهٔ عظیم در بند و بست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
باسلاح در کمین داشته او را اندرون دیوانخانهٔ خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی هست و
بطرف حجره که آمادهٔ اتمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآنطرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بمجرد وقوع این واقعه
پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان ایلچی والاحضور را
طلبید و گفت حادثهٔ طرفه ناشنیدنی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورشها
آخر آن لئیم الطبع طور حرامخوری خود نگذاشته چه بی تکلف خواست که برمن خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک و مال من شود درینصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی بالفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظنهٔ دیگر
بملازمان حضور راه نیابد باین بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثهٔ خانهٔ مقتول هرچه که جمع
شده بود طلبیده داخل توشکخانه نمود و شباشب بعزم خودداری و حفاظت حال و مآل تمامی
زنان علاقهٔ خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانه کرده جریده
مع سوار و پیادهٔ خود بکوهستان نارایین گیر اشتافت و دارالمقر را بحراست خیرخواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی ایلچی والاتبار مقدمهٔ صدر فایز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که
البته پالیکار حیله برانگیخته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرمجوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانه فرمود فیض الله
خان هیبت جنگ که به دانائی و کارآگهی یکتائی داشت اگرچه مطابق امر جلیل القدر یلغار
کرده بمحاصرهٔ قلعهٔ اوجنی و گوتور پرداخت و بعبرت تمامی سواران را تاخت و تاراج

دیهات



دیهات نامزد ساخت اما به لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود درکشید و بسخنان
معقول متنبه ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشهٔ دور و دراز کرده بعجز و الحاح
دانایان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوای زر پیشکش مقرره التماس عفو
تقصیر خود نموده وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود
روانهٔ حضور ساخت چونکه نواب را بندوبست بلاد درگ منظور بود بصلاح وقت خلعت معافی
تقصیر و سند بحالی تعلقه بمعرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقرره او را برای مدد طلبداشت
پس پالیکار مذکور خاطرجمع بدارالمقر خود رسیده دو هزار پیاده و سه صد سوار کومک مع مبلغ
مذکور ابلاغ حضور داشته بجای خود آسود نواب از تسخیر گوری گوته و گن گپه و مولکالمورو و دڈیری
وغیره فراغت یافته تهانجات معقول در هر قلعه قایم کرد هرچند پالیکار درگ را بمعرفت
دیگر پالیکاران که همراه لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دارالمقر خود بمتصدیان حضور
قبول کردن نوکری حضور بتقرر جاگیر پنجاه هزاره و پیه ترقیم و ترسیل فرمود هرگاه قوت
مجادله و طاقت مقابله با سپاه شجاعت دستگاه حیدری در خیر حوصلهٔ خود احساس ننمود
علاج واقعه را دران دید که قلعهٔ درگ را که بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخایر
و ادوات حرب و پیکار و اسباب قلعه داری مملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش
حقیقت برارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از بیشتر در مقام مخالفت در آمد گهاتهای
اطراف قلعه را به پیادهای جرار که قریب بیست هزار پیاده و دو هزار سوار خونخوار فراهم
کرده بود و آلات جنگ مضبوط کرده مستعد محاربه گشت و سرداران کفار یکدل و یک
زبان شده برعزم جدل مجاهدان اسلام پیمان را بسوگند مؤکد ساخته بر حسب اشارهٔ
آقای خودروی به ترتیب سامان لازمهٔ رزم آوردند نواب بالشکر گران و آتشخانه

عدو بریان لسعی یک سال گهاٹهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته
طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال مسلح و مکمل گشته از حصار بیرون شتافتند
با و غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت و فوجداران
باحشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خار اشگاف و شمشیر آبدار
هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا
شان به تیشه های کارآگهی و تبر چابکدستی بیشهٔ اطراف کوهچه های قلعه را تراشیده خار بند
مستحکم بروی محصوران بربستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
واقع شده است بنا کرده اتواپ قایم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند
باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره ریخته شده پناهی نماند اما
محصوران هر شب دیوار تازه از گل احداث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمده
شور قیامت بر بیلداران مورچه میر یختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار
کشیده در گلوی خودها انداخته برمی گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
برخاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیلهٔ فدائیان
اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجاگیر و اضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرموده او
در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب چنین
جواب گستاخانه ظاهرا بیش از بیش برهمی خاطر وا نموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
و غازی خان را باحضارش فرمان داد تا آنها بخیمهٔ خاصش رفته بسخنان نرم و گرم او را فهمانیده
بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک





رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشید
ما بدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضای مزید عنایات خداوندی بعفو
جرایمش باید پرداخت که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ او دهان دریده بملاحظه باوصف
اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان والا بود
مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش ٭ قول دانا است بخشش جاگیرات و لایات
و نوبت و نقاره و اضافهٔ مناصب موقوف بر ذات والا است بالغرض بعد ارشادات
کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جومالهٔ مروارید عنایت ساخت او در
عوض تشریفات خلعت عرض اضافهٔ ماهیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخوشدلی تمام
در کار سرکار سر موقصور نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دو روپیه فی سر آسامی اضافه
کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک و جومالهٔ
خلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبیده طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان
خود خورانید همون شب بر باتری که بنیٔ قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کوهها
همین جا بود با پیادگان هر چن هلی و رای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار
رسالهٔ مردم بارود و هزار پیاده و ششش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
کرد پس سردار اهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
اما هر بار قرده ینصرک الله نصرا بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
حصار تنگ گردید که باندیشهٔ تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانه هیمه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
بیدر مانده بحراست کوهیچه‌ها پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سرداران
اهل شرک وضلال را بتشجیع ومحافظان برج وباره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح
نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس
پنجهزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه های اطراف در کمین داشته
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصلهٔ چهار فرسنگ مضرب
خیام و اعلام ساخت و ارادهٔ نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری تعاقب
نماید از اطراف براو هجوم کرده سرش چون گوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا پرگنه
قصبات و قریات متعلقهٔ درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
آنها بامید ترقی خود هر تدبیر و حیله که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
مورچال که از چوب و غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه
بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف قلعه بر آمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگهای
عوعو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
مراسم شادی کتخدائی خود که او در خانهٔ میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر سیکن پلی
خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم وطریق رسوخیت حلیم خان و وصول پرزش کش
از و دستوری یافته بطرف بلاد کرپه شتافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب
روداد چه پسران حارس الکه جر پلیه که او حسر درگ و الا می شد و در ایام محاصرهٔ او نیز





متحصن بود از پالیکار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوهیچه که بفاصلهٔ یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
مذکور ساختند که برادران نسبتی تو برحسب اشارهٔ پدر خود باین ارادهٔ که سعادت اندوز حضور
نواب بهادر شده سوال و جواب واگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ
خاطر کامرانی کنند رفته اند او نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از آنها
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بی گناه خسرش را بریدند و خانه اش را
باتش غارت در سوختند چونکه پسرانش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده برنداشته
بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر گشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود با یکدیگر مشورت کرده چست تر
از برق و باد عنان عزیمت به لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار
هرپن هلی که آنها از پالیکار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ها زده بخلاع و انعام شاهانه مباهات
اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر
گردید هر دو برادر در ترغیب و تحریص بگشایش حصار درگ بیشتر کرده فراج و باج را بر آن آور دند که
نواب برحسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران با صولت بمفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیردل در مدت یک
هفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راهیکه سراغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه
چشم قیاس و دیدهٔ بصیرت وهم و خیال والا فطرتان جهان پیما گاهی مشاهده نموده بود
حملات اعدا شکن بعمل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

و پریشان ساختند و برکوهچه ها بطناب و کمند بیباکانه سوار شده طبل و دف و طنبورهای فتح نواختند و تیغ و سنان کین را نجون ارباب ضلال آب داده دمار از روزگار آن بخت برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صداهای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزمین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت جواب آخر میدهد یعنی رخصت میشود و شخص اقبال و کامرانی خود کوچ می کند اگرچه خود هم مستعد باسلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرا شتافت اما چون اکثر مردان کاری خود را کشته و خسته و معدود چند را بی آلات بیکار گرد خود دست مالان و اشک باران دید از پای تدبیر متحیر بسان نقش دیوار درمانده بود که محمد علی شجیع با دیگر سرداران برسرش رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ساخت نواب بهادر او را مع عیال و اطفال بحافظان معتمد علیه سپرده روانهٔ پٹن فرمود و هر یک سپاهی دلیر را بانواع انعام و خلاع نواخته بمناصب ارجمند معزز و ممتاز نمود*

## ذکر توجه رایات ظفر آیات بصوب بلاد کرپه و اسیر و دستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوٹه وغیره که در سن یکهزار و یک صد و نود و یک هجری رو داده آنکه

چونکه نواب از جنگ و تسخیر درگ بعد سه سال فراغت حاصل نمود و قلعه معه توابعش بضبط گماشتگان سرکار در آمد دولت خان نامی متبنی خود را که اصلش از نسل قوم نایار است در چنیکه پندراج در نواح سنی منگل اقامت داشت و نواب بهادر خرش عزیمت به بندوبست پالیکاران آن نواح بوصول مبلغ پیشکش و دریافت جوان نوخیز بهمدست شده چون فرزندان بناز و نعمت دولت مندانه





پرورش یافته بود بجا راست درگ و بند و لبست در و لبست تعلقات من مضاف آن بمختاری کل امور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده در سواد موضع ایه منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکوخدمتی و هواخواهی فوجداران و سرداران لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود داده و صندوقی پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابهٔ جنازه ببدرقهٔ مولویان روانهٔ پٹن فرمود چونکه شاهد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکرش صداهای هوے و نعرهای نالهٔ زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر بفلک کشید و بی تکلف و بیخواست آه جگرسوز از نهاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بندوبست لشکر با وجود پراگندگی دلها ظاهر هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و تنسیق ممالک محروسه هرگز خلل پذیر نشد صاحب زاده والاقدر بتیس زمام نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زنده دل بحلیم خان حاکم بلاد کرپه رسید همون زمان شیرینی شکرانهٔ این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبار نویس حضور را به بی تمیزی شهربدر ساخت قضارا جاسوسان هشیار مغز مفصل عمل شنیعش معروض حضور داشتند نایرهٔ غضب حیدری سر بشعله کشیده عزم استیصالش بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کارخانجات خود خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلدوی این نیکوخدمتی تمامی دولتخواهان را بانعامات و خلاع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجانب تنبیه افاغنه بر افراخت و موکب همایون کوکب بسمت بلاد کڑپه حرکت نموده بود
که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کڑپه پا از
دایرهٔ اطاعت و موافقت برچیده فوج خود را بعزم مقابله برآراست و سدی از سپاه
در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتشبازی دران منصوب ساخته نیز در گرداگرد
لشکر است بمجرد وضوح مضمون عرضی شعلهٔ قهر حیدری بیش از بیش ملتهب گشته
با جمیع لشکر ظفر اثر بسبیل یلغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کڑپه از توجه آن
هژبر میدان شجاعت و تهور با لشکر شهامت اثر واقف گشت از صدمهٔ غازیان
قوی بازو اندیش برخود لرزیده محمد غیاث نامی را بامر وکالت و استعفای جرایم خود بحضور
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
داشت ادا ساخته دولتخواهی او وانمود و خواست که بنای عداوت و مخاصمت را بر
قانون محبت و مودت برغم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
سردار شما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
عنادمی پیماید و خبر انتقال ما شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و ایلچی والد را بمذلت تمام
راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفوش دیدنی دارد
و حقوق نعمتی که ما بدولت و بنوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
تربیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش
خواهد دید اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل
مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کڑپه لشکر خود را ترتیب
داده بسرداری برادرزادگان خود یعنی لپسر کرامیان بن مجید خان که حسینی میان





و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرد و فیمابین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش
سخت رو داد که دران مصاف افاغنه غالب برآمدند بمجرد ورود این اخبار نواب یلغار
کرده مع پیاده و سوار و توپخانه وقت دو پهر شب چون مرگ ناگهان بر سر اوشان رسیده از
تیر و تفنگ و بان و گولهٔ توپ برق نشان سلسلهٔ جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری اشرار
را لقمهٔ تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگرچه ناتجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشردند و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیة السیف را
کڑپه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون
نزد موضع بالسن هلی رسید شب بسر آمد و سپیدهٔ صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلحداران
و دسته داران لشکر منصور حسب الحکم والا پیرامون آن جماعة حلقه بستند و از هنگام میدن
تباشیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا دو پهر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحهٔ روزگار یادگار باقیست
و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیراندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
افزائیهای مخالفان بحدی رسید که ناگاه آثار هزیمت با فاغنه نمودار گردید ناچار
سپر انداز شده قلعچهٔ هلی مذکور را استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جا بجا بدست
حسب الفرمان والا از گولهای توپ حصار قلعچه شکسته بخاک برابر ساختند جوانان
ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی هلال بخشی و صید
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعهٔ فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
و تانچه و نیزه ها و صمصام و خیام توده توده بقبضهٔ تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از انکه بر فتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرٹپه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فرّ
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمهٔ علیحده متصل
خیمهٔ خاص نصب کنانیده افاغنه را دران خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنهٔ اسیر
گرفته بیارید مبادا که نوعدیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راه یابد چون ابو محمد مرده[*] یعنی سرگروه یساولان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهتر و تیزتر از ان از توشکخانه والا بشما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازد همه ها جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه همدست شما نخواهد
شد چون پیام گذار مفصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بند وقچیان
براین کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دهان بندوق ملاحظه کردند از انجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمهٔ خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزگذاران حضور
سه کس را بر در خیمهٔ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمهٔ خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
نیمچهٔ خاص سراپردهٔ خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان باجرئت

[*] مرده بفتح میم [illegible] ۱۲





و بدسرشت جا را از وجود با جود خالی دید بر خود لاحول خوانده بر بالش خاصه شمشیر می افشرد
که جلادی از عقب رسیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد ... نه که را منزلت ماند نه مه را

سوء الظن از آنمردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنهٔ
بیدریغ واژهٔ جانربا بند دست و پای افاغنهٔ اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران ریختند و هریک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضے از آنها ترس جان خود ها را سید و شیخ وانموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد از ان نواب در شهر بزگداران کار آزما گذاشته قزاقان را بطرف
قلعه سدهوٹ که حاکم افاغنه در انجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران مذکور
شبا شب در تاخته شورش افزای اطراف قلعهٔ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هر گاهیکه
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت که نواب بهادر لشکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بظهور
حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنانیده شهر کرٹپه را بیک حمله
گرفته قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس او سخت اندیشناک شده بتجویز
بعضے خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل
درگ شبا شب روانه کردند قضارا قزاقان تیز هوش براین معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوهستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راه برشبگیر زدگان شورزدو

کشاکش نخوت دقیقهٔ از مردم آزاری فروگذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
بعضی افاغنه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتل رسانیده برگردیدند خان نادان
باستماع این حقیقت بر بیخبری خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
خود بدولت سوار شده با لشکر و توپخانه بطرف سدهوٹ نهضت فرمود و قلعه را باحاطهٔ
درمیان گرفته مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیردل نداشت
لاعلاج شد و باز محمد غیاث را روانهٔ حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
کردهٔ خود نادم گشته از ذمایم سابقهٔ غدرها خواست نواب عاجزنواز بر عجز و زبون حالی
و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لک
روپیه بعفو تقصیر قلعهٔ گنجی کوٹه درخواست فرمود چونکه او در خزانهٔ خود لک روپیه
هم موجود نداشت برارشاد رشاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت
بآن مرتبه رسانید که نواب بهادر برهم برآمده میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوٹه دستوری
داد تا او که جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
شتافت و کوه گنجی کوٹه را محاصره کرده بسعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاردان و قلعداری پردل را به نظم و نسق
آن قلعه و تعلقه روانه کرده میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹه
بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبد الرسول خان دیوان خود را
مع محمد غیاث روانهٔ حضور ساخت تا آنها بطرز بانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
شایستهٔ صداقت و مضمون بایستهٔ مودت مملو بود عرض کردند و گفتند که عبد الحلیم
سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال و اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است





و پیرامونش باروت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کارآمدنی
است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمایید بیت

کرم بر حال کس کردن بزرگی است — مراد کس برآوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر
همایون ما این است که تا دو ساعت دو نشان ظفرنشان مع دو جوق تفنگچیان بمحض تحمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعهٔ شما بدارید تا بر جریدهٔ جرایم
قلیل و کثیر شما یک قلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود
شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطرنشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در
امتثال امر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود براین مژده گوش رضا نهاده
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که بپاسداری قلعه مستعد و بجنگ آماده بودند و بارها
بهر شروع جنگ و آتش افروزی پرخاش اجازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خوانین
را که قدم جرأت در میدان ممانعت قایم کرده بودند تبرشیروی رخصت برطرفی داده
منتظر دخول سپاه مظفر نشست نواب زنگ کلفت و ملال از آیینهٔ خاطر ملکوت مناظر
زدوده چهار هزار جوان با سرخ و زرد پوش را با دو علم نصرت شیم روانهٔ قلعه فرمود و به سردار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمجرد مداخلت در دروازهٔ قلعه نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فصیل قلعه مامور کرده خود بمثابهٔ تیر سرعت و تیزشتاب رفت
خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت و با چند خواص و توابعانش
یعنی مع زنان و مردان حرم سرا وغیره حاضر حضور ساخت تا نواب در ولایت شهر قصبات
کروپه را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدار الریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبدالحلیم خان را مع زنانه و خیلخانه در معمورهٔ گنجام محبوس
داشته مبلغ خرچ معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود و پیشتر ازین و قعه
سید محمد دامادش مع زوجهٔ خود شبا شب گریخته بپاکتور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان
نامی که همراه خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جهان فانی را پدرود نموده از کاهش دنیا وارستند

## ذکر شادی کتخدائی صاحبزادهٔ کہین در دار السلطنت پٹن از صبیهٔ حکیم خان ساونوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور که در سن یک هزار و یک صد و نود و دو هجری بظهور رسیده اینکه

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار دو صد سوار
بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیرهٔ خود از ارکاٹ بعزم نوکری وارد
آن نواح شده بودند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از بطنش پسری
تولد گشته به کریم صاحب موسوم شده و دختری نیز از ان عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
دختر مسطوره عاصمه بمرض مهلک متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصهٔ منظورهٔ خاص پسر
و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت
و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت درانولا چونکه خاطر همایون از رتق و فتق کل
مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویزها نمود پس رای جهان
کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود که افغان ساونور یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
نیست و اکثر اوقات از جادهٔ خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفت و مخاصمت





طرفین بخوشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلا را بعنایت
نامجات تهنیت سمات و معافی پیشکش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان بشهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
باهوش فایز ساونور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامهٔ سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساختند که برای دولت چندروزه که چندان امتدادی ندارد جهان بهتر که غبار عناد
و فساد را بزلال صلح رشاد فرونشانید و بساط مخالفت و بیگانگی برچیده بنای محبت و
مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیله بظهور رسانید تا جمیع کافهٔ اسلام بل خاص و عام هر فریق در مهد امن و امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیدهٔ وکلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شو
دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول و دیدهٔ منت نهاد آخر مصالحت و موافقت
و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزاده در آرد
و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوه کانی بخشد پوشیده نماند
جلوهٔ ظهور این امر خطیر ازینجهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و
رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والاقدر عدیل و نظیر خود نداشت و سر
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین و حکام سابق باوجود وفور
لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیه آنها نمودند کاری نکشادند در اندک روز
به تیغ جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بمرتبهٔ در تمرد افگنی
و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد زاری مستحکم

پایهٔ شنید بنیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت
ظفر آیتش بهر ناحیه که سر عزیمت برافراخت جز آنکه اعلام اعادی را بخاک مذلت
و خواری سرنگون بینداز د سر فرو نیاورد علی هذه القیاس خرابی حال مرارائو و نانک
چیتل درگ و افغان کرپه و غیره عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشته خصوصاً
ورود عساکر نصرت مآثر بعقب و کلا تشویش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خودپسندی
افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد بالجمله خان بید ار بخت
صوابدید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضامندی بعبارات تهنیت
سمات و فقرات عقیدت آیات آراسته بصحابت وکلا مع خلاع و تحایف تبلیغ
داشت و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی همت گماشت نواب با طمینان
خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه بدار السلطنت پٹن طلبیده
باداء رسوم تهنیت لپسر سعادت مظهر لبشان و مراتب جشن و سور خسروی پرداخته
بساعت سعید ترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواهر نوشهٔ ابهون مراسم
و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الخیر خان عرف خیر میان بن حکیم خان
درکشید بعد از انکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر و لپسر خود را مع
فوج بحضور گذاشته بساونور مرخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمید

## ذکر فوج کشی نواب بهادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گهاٹ باغوای ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه در سن یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری واقع شده و بیان فتوحاتی که دران نواح





همدست غازیان شمشیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه و صولت حیدری در ترقی و تزاید بود هر کس از
خوانین و سردار شجیع بمزید جان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل
می جست و صیت جهانگیری و عدو مالی و آوازهٔ زرپاشی و غربانوازی حضرت خلق
پرور در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن رفیع الشان
بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال اصناف
خلایق شاداب و ریان شده و جمیع قلاع قوی و بلاد معمور سه رونق و رواج تازه گرفت
تا آن وقت دیگری صاحب فوج با شوکت غیر از جناب نواب که گردنهای گردن کشان
و رعونت افزایان را به پنجهٔ قهر و جبر و تدابیر عدو مالی برتابانید و بصولت حیدری تمامی
روباه بازان کفر و اسلام را بدام اطاعت و فرمان برداری درکشید باقی نماند پس خاطر
ملکوت مناظر بعد از انکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست نشست
از جمیع وجوهات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در
گردآوری سامانان جنگی و مردان جنگجو و اسپان عربی و عراقی و فیلان تنومند
همت جهانگشا برگماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و حشمتش خار عناد و فساد در
چشم و دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهٹه خلیده در شکست دولت
این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بظهور رسانیدند هر گاهیکه اساس دولت و سلطنت
حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود را که در شوکت و عظمت با فلک
دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و سمت ازدیاد یافته
نزدیک بود که در وبست مملکت تلنگانه و مرهٹه بلا جنگ باو منتقل شود فکرهای

دقیق بکار برده حیلها برانگیختند هر دو متفق اللفظ والمعنی رسولان را با تحف و هدایا و خلاع گران بها بموقف سلطنت خداداد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مسلط شده در ولبست ملک بنگاله را که خال چهرهٔ هند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کرناتک پایئن گهاٹ را جاگیر خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه نامش کامرانی می نماید خصوصا قاتل فرزند یعنی راگهو شقی با عانت شان عزم جزم تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلمرو حکومت مرهٹه مصمم کرده اکثر رعایای باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت منزل خود بدر کرده اما بمین افضال خداوند لایزال و بصولت اقبال عدو مال آن بدخواه مخذول سزای معقول یافت با این بیم آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد اعادی این دولت خانه ها را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بید خل غیر فرمان روائی بکنیم و هر گاهیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده در آن باب سعی نمائیم اکنون که ما هر دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگریزان بنای نتاق مکرر بمیان همت چست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ماسه دولتمند یک دل و یکزبان باشیم هند و لبست ملک پایان گهاٹ بلکه تمامی هندوستان باحسن ترین وجوه صورت خواهد بست ابیات

بعالم چو گردند یک دل دو شاه | نماند گرفتنه را هیچ راه



به صلح ار فروزند شاهان چراغ | شود شهری و لشکری با فراغ
وگر رو بمیدان کین آورند | بلا از آسمان بزمین آورند
همان به که صلح روا آوریم | طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکاهل روا ندارند مبادا که فتنهٔ انگیخته شود که تدارک آن بسهولت میسر غازیان و فدائیان ناموس ار نگردد ازانجا که نواب با صابت رای و رزانت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضا نه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصالحه شما ز غیب زبانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان ناتجربه کار و زر پرست و آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشهای قبیح از او شان بظهور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشتهٔ عهد و پیمان فیما بین تسر کا یکقلم خواهد گسیخت اگرچه ما بدولت بمقتضای همت عاجز نواز بیت

بسته ام من کمر جهد درین کار بچست | دارم اسباب عدو مال مهیا یکسر

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد لشکریان خود آرا و امرای سایه پرور شما عزم رزم و خیال نا ورد بشیران جهان گرد نماید و بار تردد و کاوش و کاهش بر خاطر آسودهٔ خود گذارد و آن قوم که شما الحال از انها نفرت دارید و باستیصال اساس تسلط او شان همت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یکزبان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی و فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که باهم تجویز کرده اید صادق باشید بار استگی افواج وشایستگی مواد حرب وضرب بپیکار عازم آن حدود شوید وازینجانب راهم مستعد آنوقت شمارید والا بار دیگر چنین تصدیع ندهید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را بخداوندان خود برنگاشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاظ وشداد ایمان موکد ومشید ساخته حکایاتی که نظام ملک واستحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرار مذکور کرده عزم مصمم خودها وانمودند پس چنان مقرر گشت که مرهٹه باجتماع سپاه وامرای خود بعزم تسخیر بمبئی رخش عزیمت برتازد وناظم حیدرآباد بالشکر شهری متوجه بندوبست مچهلی پٹن وراج بندری گردد ونواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد چنانکه هر دو دولتمند بهمون عزم خیام واعلام بیرون دار الامارت های خودها نصب کنانیده باحضار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر اگرچه یقین تصور فرمود که مغول ومرهٹه صادق القول والجنان نیستند آخر درین دعوی بسر نخواهند برد اما پاس عهد مواثیق وشرایط موافقت مجدد که تشدید پذیرفته بود ملحوظ داشته خود بدولت بعزم جزم متکفل این مهم گردید وبعضی برآنند که گورنر بندر چیناپٹن بمعاندت خلاف مرضی خود که با رئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن ومرکوز خاطر داشت محرک سلسلهٔ تخریب این دیار شد هر دو دولتمند حارص را که معاملهٔ شان بمصالحت سالهای دراز انجامیده بود بار سال هدایا وزر وگوهر وخلاع فاخر خوشدل ساخته بهمت قضا نهمت تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ برگماشت وتبقریب منازعت بی سابقهٔ امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انگیخته نامهٔ موسومهٔ نواب محمد علی خان وگورنر مذکور در باب واگذاشت قلعهٔ تهرنگر عرف ترچناپلی بموجب قرار نامهٔ او که به راجه میسور

نوشته



نوشته داده بود وتفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوح شده باشد ارقام فرموده ترسیل داشت چون ازان جانب جواب باصواب موصول وموضوح نگشت باحضار امرا وخوانین وفوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت حسب الفرمان والاشان سرداران باستقلال با ساز جنگ وجدال متوجه درگاه والا جاه شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد

رباعی

لشکری ناکشیده قهر شکست ✤ سپهی ناچشیده زهر فرار
بره در زیر شان چو غران شیر ✤ نیزه در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت وبموجودات سپاه فرمان داد تا متعهدان این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه وده هزار سوار قزاق وپانزده هزار سلحدار خونخوار وبیست وچهار هزار مردم بار جلادت شعار وشصت هزار پیاده جرار وهفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیگاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند باخیل وحشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرینگ پٹن روان شدند

نظم

شد از طبل اقبال بانگ بلند ✤ به نه گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرنده میغ ✤ درخشان تر از برق تابان ز تیغ
هراول چو فیل علم پیشرو ✤ پر از بادپا عرصه گاه جلو
نقیبان و سرهنگ در اهتمام ✤ روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا ✤ سرایان به نغمات دلکش نوا
دران قلب گاه شیر گیتی ستان ✤ روان بر عماری بیری نشان
بفتراک میر کواکب سپاه ✤ زده دست از هر طرف مهر و ماه

| | |
|---|---|
| بدینسان همه کار آراسته | سرانجام پیکار پیراسته |
| دم تیز پوی بره میزدند | بهر منزلی بارگه میزدند |

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه گهاٹ چنگم عبور فرموده در حوالی گلسپاک
سراپرده وخرگاه بدروه مهر وماه برافراشت و از همون منزل صاحبزاده کهین یعنی
کریم صاحب را با جمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانه فرمود و خود بدولت از انجا
پیشتر کوچیده بالشکر نصرت اثر کوهیچه تر نامل را تسخیر کرد و قلعه چیت پٹ را محاصره
نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر بسعی مشکور بعد از انکه گروبخش نامی قلعدار آنجا
که از قوم سکهه بود دو سه روز تردد شایان نموده آخر در دروازه قلعه کشته شد مفتوح
ساختند ازان پس در قلعچه دهوبی گڈه تهانه گذاشته صاحبزاده والاقدر را با فوج
ظفر موج به تسخیر آرنی وتمری نامزد فرموده روی رایات جهان کشا بصوب دار الامارة
ارکاٹ آورده طرف تمک پیٹه وغالب پوره فرودگاه لشکر مقرر ساخت و قلعه وحصار
عالم پناه را گرد گرفته در تیاری مورچال فرمان داد و سردار ان قلعه یعنی اچنا پندت
برهمن عرف رایجی نایب صوبه که راجه بیر بهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده
اوست ونجیب خان سالار جنگ بهادر با پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد
اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شده دار الامارت را بذخایر و آلات حرب و پیکار و
اسباب قلعداری مملو ومعمور گردانیده روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دو سه
هزار اشراف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاس ناموس خودها بجنگ برخاستند
بتقرر مدد خرچ روزینه وتشریفات واعزاز واکرام خرسند ساخته برج و باره عالم پناه را
بحراست شهر کا محله سپرده فدائی وار میکوشیدند و کریم صاحب چونکه به محمود بندر





شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معموره مذکوره را گرد گرفت و بیک حمله
شجیعانه خانهای همه سوداگران وساهوکاران وبیوپاریان صاحب سرمایه ابجار و
غارت رفت لبسته لبسته اقمشه و امتعه وخریطه خریطه زر وگوهر فتوح حاصل ساخته
روز دیگر تمامی اموال واجناس تجار که باراده فروخت بصرف کروڑها زر از اطراف
طلبداشته اماده ساخته ویکجا جمع کرده بودند ودر ولبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونره بود دوسه چهار جهاز متاع آورده داشت وهمدران
روزها سی وپنج چهاوه فیل یعنی بچه های هشت ونه ساله وشصت راس ٹانگهن مینله ویگو
وقماش نوادر وخلعت های نفیس از بلاد بنگاله وبنارس وولایت چین وکاشمیر وبرهان پور
ومچهلی پٹن وغیره طلبیده فراهم کرده بود یک یک بر داشته بر فیلان وشتران وراس
گاوان وبهلها بار کرده نامبرده را مع زن وبچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
صاحبزاده والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول رایات
جاه وجلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا
غربی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن
اندرون قلعه رسانید قلعدار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم نشنیده بود
تاب مشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظفر خود را آراسته مع کلید قلعه
بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها
پیشکش ملازمان عالی نمود وبعرض رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند
بپاس ناموس سیدانیان که مبادا تاراجی عصمت نشان گردد قلعه مع توابع بگماشتگان
والا سپردم والا تا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده بر سخنانش بی تکلف وبی معنیش

متبسم گشته در قلعه تهانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم حضور
بحراست آن قلعه متقرر کرده قلعدار اسیر را همراه خود گرفته عازم تمری شد حارس آنجا
هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد و پس ازانجا
نهضت فرموده قلعچهٔ تروآتور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان
به بهانهٔ کسل مزاج ازجای خود حرکت نمود و مرهٹه هم بعد تگاپوی چندی آخر به صلح و آشتی
راگهو را از دست انگریزان بنهای زنده گرفته بجای خود آسوده در هیچ امر تائید نواب بهمتی نمود

## ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار کنجی و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعهٔ ارکاٹ را و بیان بعضے فتوحاتیکه دران زمان وی نمود و رو داد سال مذکور آنکه ٭ ٭

چون نواب بهادر بالشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف
در اقصای مرز و بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جانبی
فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
شهامت جنگ از انجاکه زعم تهور غشاوهٔ دیدهٔ عقل شان بود از قدوم جنود ذهولتی
داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج
خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صدد چارهٔ کار در افتادند و باجتماع عساکر





خود کار بستند و از اهل حکومت بنگاله استظهار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
که پیشتر باغوای بعضے بدخواه فوج لازمی را برطرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند
بندوقچی نگهداشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتے که موجود داشت بمقابلهٔ نواب برآراست
و جنرل منرو را بهر خاش برگزیده با شش هزار مردم بارو هزار و پانصد سوار و دو هزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه جنگل پیٹ و کهستان سیورم
بکنجی رسیده انتظار الحوق جوق کرنل بیلی متعینهٔ گوٹور که بسیاست جنگ ناظم آدهونی
بهر انقطاع اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداخته
بخرچ جمعبندی لشکر در و بست محاصل تعلقهٔ مذکور واگذاشته کرنل موصوف بحراست
آن صوبه متعین گشته بود هر گاه که ضرورافتاد با سه هزار جوان بار و بیست ضرب توپ
و چهار و پنج صد فرنگی که از قلعهٔ بندر آمده بودند عازم این صوب شده از راه منگول
و نیلور بسمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزاده والاقدر را
با سواران خاص پایگاه و سلحداران و چهار ضرب توپ لمچهر بغارت فوج کرنل روانه
فرمود و تمامی قزاق و باندار البسرداری سدی هلال خان بخشی که پیشتر نوکر افغان
کرپه بود که در جنگ باسن هیلی اسیر آمده منسلک سلک ملازمان عمده گشته و مرد جری و
دلاور بهر قزاقی کرد و پیش لشکر جنرل او مانع رسد و سد راه کومک دستوری داد چون
صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستویٹر بافواج کرنل مقابله رو داد راه های سلامت
بر آن جماعه مسدود ساخته بتوپ اندازی و قراولی اشتغال ورزید اگرچه کرنل موصوف
نبرد و خورد ناموس پرستان هراسان نشده جنگ کنان قریب تعلقهٔ تکول که از کنجی

ششش کروه فاصله دارد در رسید اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکر ش
نیم جان شدند و عدم گاه و همیه و آذوقه علاوه بران گشته بود جنرل موصوف این خبر
دریافته دو صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانڈیر میگویند از لشکر خود
منتخب کرده باستظهار کرنل با چند سر براهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
شرب و باروت وغیره شباشب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کرنل پیشتر
نهضت فرماید بار ها بسته مستعد به نشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی
قصد میکرد شباشب بے تردد و رنج بچنجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکریانش مستولی گشته بود همونجا آرمید
نواب بهادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معه جمعیت شایسته با موسی
جانی سردار جٹی کار و موسی لالی فراسیس که از تزدبسالت جنگ بعد هزیمت یافتن جوش
بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بدو هزار جوان بار و
پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحبزاده پیشتر راند
و همون شب پنجهزار سوار را بنابر تاخت و تاراج اطراف چینور و ممستان پالیکاران
شمالی ارکاٹ لعین فرمود چونکه سپیدهٔ صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
جهانگیری از نیام افق برآورده سپاه انجم را منهزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزاده
عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان رزم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجیع و شیخ انصر وغیره رسالهای جٹی کار
بود آتش رزم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس به نیزش گولهای قطار بند





وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
و سعی مردانه فایز لشکر جنرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ عدو آشوب و تیر
تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود
دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره و وامانده سر انگشت حشم گزید و فی الحال در
پناه قریه و قلعچه پرمبارک و باغ تاڑا استقامت گزید

همه گرم تا زره احتیاط — شود تا نه گم جادهٔ ارتباط
همه پخته مغزان و پیر عقل و رای — خبردار و هشیار بوده بجای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال ارکاٹ کرده با تمامه سپاه
نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاض کوفته پا شنه کوب وان شد چون قمیهٔ از شب
بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر راه کنجی باید نهاد و بهر طریق
که موافقت کند به لشکر جنرل باید پیوست کرنل ازین مشاورت سر تافت که مبادا در خیل
شبانگاه سررشتهٔ حزم و احتیاط از دست رود و انتظام تورک بر هم خورد و مصلحتش
چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم
نمی پسندد و آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحر خیز ببانگ بلند
کوک آغاز نهاد کرنل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز کامی چند نرفته نمودار فیل علم و
غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکار بودن منافی
ناموس شجاعت شمرده قدم بجولانگاه میدان سربازی افشرد تا دو پاس و چهار گھڑی روز
داد جرائت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

تزلزلی در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دوربین عقل و شعور دریافت
گلوله از توپ دور انداز برسند و قمهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود زد از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازهٔ جمعیت اجتماعت از هم گسیخته شد درهمین فرصت
از یکجانب دلیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش
قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سر و سینهٔ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برهم زده صمصام های مینا فام را از خون دشمنان یاقوت میساختند

نظم

سپاه زره پوش آهن قبای — ربودند آن کوه آهن زجای
بسا سر ز گردن به بر داشتند — بسا گله انبار انباشتند
زبس جوش زد زهر سوی خون — تو گوئی که سیلاب زد جوی خون
نهادند زان سر بصحرا بسی — ستادند ناچار هر جا بسی

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بهیر پایمال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور بمعرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلاتوقف بعزم مقابلهٔ جنرل که در کنجی بود پیش نهاد همت فلک نهمت کرده برگردید بفاصلهٔ
دو فرسنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که باهنگ یاری کرنل بیلی
فرسنگی راه طی کرده بود دران اثنا بمعاینهٔ آن دود انگیزی بلاد و باز نشنیدن دندنهٔ توپ
زدنها گمان برد که غالباً چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کنجی انداخته با جمعیت خود راه جنگل چتپت
سر کرد اگرچه نواب ازین معنی خبردار شده تا نواح سیورم بظلمت شب عقبش در تاخت اما هیچ





سود ندیده فوجی را بر سرش برگماشت و یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
و حراست قلعهٔ کرگت پاله فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام کنجی خیمه و
خرگاه آراسته آسود روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت
و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه
و غربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

دو جانب که شد رزم در اشتعال — تو گوئی که زد حشر جوش و بال
برانگیخت از بسکه دود و غبار — صفا رفت ز آئینهٔ روزگار
چو آوازهٔ توپ گشتی بلند — تزلزل بفر سنگها می فگند
ز ابر دخان تفنگ شعله بار — نمودی چو باران قهر از شرار

غرض توپهای شیر دهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افگند و وقوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در روز ثبات قدم از جا می برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کرنل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دمدمهٔ مورچال چتری بر هوا بسته و غریدن توپ با صدای
رعد توامان افتاده و بوارق زنجکهای آن معنی یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ
بصورت آورد الحاصل از طرفین کوشش و تردد ها بمرتبهٔ بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچهٔ غربیه بضرب گولهٔ توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران و سپاه لشکر منصوره دران معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان
کروڑهٔ شهر که مرد شجیع و با تدبیر بود به سینه کوبی گلولهٔ توپ مرحلهٔ حیات مستعار منقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطرار مخمصه بجان آمد و غوغای های های و نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوهٔ این حال شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را زنگ برو بها شکسته ازین رو دهشتی عظیم در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کار گذاران مرحله بجناب الامعروض داشتند که امروز نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسید و مادهٔ کار آمادهٔ پختگی گردید لیس و وم شهر ذیقعده سن الیه فرمان قضا اذعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار در مرحلهاشبانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان همگنان لسان داربازان شلک زنان بر فراز دیوار و برج برآیند همچنان بامتثال مثال اشتغال ورزیدند چون تیغ دودمهٔ سحر از غلاف شب برآمد روز چهارشنبه باندازان تصعید بانها مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهود همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شورانگیز بان در گوش شان خورده سر از بالین برداشتند و فلک ابکام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بی حواسی بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار قلعه برآمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت داد گان را بسزای بددلی و نمک حرامی زیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم با شش هزار مردم دلاور از راه فصیل متوجه شهر شد و نوای سرنا و کرنا دران روز طاقت سوز از یوم ینفخ في الصور نشان داد و دهل کوبی شادیانه چوبی بد لکوبی اسیران شهر میرزد نظم

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| | دویدند در پی سپاه دلیر<br>دران گله شیران ابسی بر زدند | | چو بر پشت آهوی رم خورده شیر<br>بسر پنجهٔ زور خنجر زدند | |





| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| | بجمعیت شان فگندند فرق | | ته آب شمشیر کردند غرق | |

اچناپنڈت که بخانه خود خوابیده بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار و حشمتی یار خان سردار بی اسپان و سید حمید خان و تمبو نائر رسالداران مردم بار وغیره اسیر و دستگیر شدند و درانوقت دشمن کامی نجیب خان در ارک قلعه خزیده ابواب بند ساخته از بس ساده لوحی و ناتجربه کاری بلکه شدت خوف و بی اختیاری با جوانان انگریز که پیش ازین چهار صد جوان بار و دو صد فرنگی بحفاظت قلعهٔ دار الامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت نواب بر خرابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بمال و ناموس شهریان دراز نکنند بهر کوچه و بازار گردانده بتمامی غربا و مساکین از جان و مال امان بخشید و بعد دو سه روز باحضار نجیب خان و سردار انگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران باادب قولنامه بمهر حضور حسب علی شان ترسیل داشته طلبیدند چونکه او برا اعتماد استمالت نامهٔ حضور مع جمعیت مردم بار و کلاه پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت او را مع چند جوان ببدرقهٔ قزاق و خلاع خاطر جمع کرده روانه چینا پٹن نمود و راجه بیربر را بر جمیع ارکان و همگی اعیان معزز و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدهای انجار افراخور سلیقه و حوصله هر یک خدمات لایق بدرماهه معقول و عنایات خلاع و مساعدهٔ انعام زر و گوهر تفویض نمود و سید حمید رسالدار که مرد شجیع و نامور بود دلیبر داری چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه ماهیانه و عنایت منزل پالکی سرمباهات برافراشت و میر محمد صادق که نبیسهٔ میر احمد خان جاگیردار تعلقه هلکور و او یکی از منصبداران صوبه سرا بود میشد و تا مدت میر مذکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاری

وخبررسی لبسر می برد بصوبه‌داری یعنی کروڑ گی شهر ارکاٹ مامور گردید

## ذکر اسیر آمدن عبدالوهاب خان نصیر الدوله بن انورالدین خان یعنی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ و تعیین افواج ظفر امواج به تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و وقایع فتوحاتی که دران آوان حاصل غازیان جهان ستان گشت و واقع همین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفهٔ لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس قادر ذوالجلال و متقدر متعال گشته برواج و رسوم جهانبانی و ضوابط کشورستانی قیام و استدام میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب رزم با رعایت شدت عزم و استکمال درجات احتیاط و حزم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض حضور ساختند که عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه چتپور را اجراست دیوان که رای بهوجنک نام دارد و مولوی عبدالقادر و محمد کریم الدین برادرزاده مولوی مذکور گذاشته خود کوه چندرگیری را بذخائر و آلات حرب و ضرب مضبوط کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید ارادهٔ او این ست که بعد فراهمی سپاه خود بچنیاپٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابلهٔ ملازمان والا همت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقرر یافته بود میر علی رضا خان که وقت آمدن خود از بلدهٔ کڑپه مع لشکر در حدود چتپور یک شب مقام کرد و ضیافت از عبدالوهاب خان تناول نموده بخیرخواهی تمام پیغام فرستاد اگر ارادهٔ ادراک شرف ملازمت نواب بهادر دارند پیش از انکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیروزی شوند و الاراه





عاقبت خود پیش گیرند و گرنه عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال عیال و اطفال خود یقین شمارند او در اندیشهٔ دور و دراز افتاده قلعهٔ چتپور را بدولتخواهان سپرده کوه چندرگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفس شماری میگذرانید و بر صوابدید میر مروت تخمیر کاربند نشده بود بمحض پاس نمک چست برخاسته بجواب عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگرچه ارادهٔ شرف ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار هست لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه مقدور و استعداد دارد که بجنگ برخیزد وقتیکه حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین عرف سید صاحب که برادرزادهٔ میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت برافراخته بود با جمعیت گران باحضارش رخصت آن حدود یافت و میر معز الیه مع لشکر خود به بند و بست بلاد شمالی ارکاٹ و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبه که عبارت از ناٹر کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و خبر آنست حسب الحکم رخش عزیمت دوانده و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج وغیره بمعاینهٔ قهر و سطوت حیدری شیوهٔ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد مواصلت بستند و باستیلام عتبهٔ علیاش فرا رسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقهٔ خود صلا داده با زن و بچه و چند سوار و پیاده خود را ابدار الامان مدراس رسانید و صاحبزادهٔ والاقدر به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیادهٔ احشام و هزار سوار به تسخیر قلعجات غربی و نیز تنی آن صوبه و ضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعهٔ چتور را گرد گرفت و در سپردن قلعه پیغام فرستاد که چون حارسان آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها نمود و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبرًا و قهرًا مفتوح ساخت و قلعدار وغیره را بجای محبوس کرده قلعه بحفاظت پردلان کار آزما سپرده سمت چندر گیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید خان مذکور چونکه نه یارای ستیز و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و فرزند و خوانین سعادتمند استمداد جسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیروزی برای کاه و هیمه طرف کوه فرا رفتند قلعدار نا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگوله زدنها از غفلت و مبالات شان متنبه نمود اما پسندیدهٔ فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز ازین تندی اغماض میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذو الاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کارپردازان ناتجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسهٔ گدای یافتند پس انمعنی لبسر دار لشکر شاق آمده یقین وی انست که او ارادهٔ جنگ دارد همون زمان مشروحًا حقیقت رو داد آنجا و عدم جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپ قلعه شکن محاذی حصار مجرا گرفته چند گوله بالای کوه روان ساخت از قضا گوله اول اندرون محل زنانه صدمهٔ سخت رسانید چنانکه فغان و واویلا از محل برخاست چون خان محصور آب توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه دراندک مدت مشاهده





کرد همت چون و چرا درباخت و چنان هول و هراس در رگ و پیش سرایت کرد که مرض خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خزیده در حجرهٔ نامرادی بر بستر ناکامی دراز گشته بود که گولهٔ دیگر بمثابهٔ دود آه بیکسان از زیر ببالا رسیده دریاور حیچانه دیک طعام خاصه لشکست غرض از پیاپی پریدن چند گوله قطار بند خان محصور از طرف بیگم صاحبه نامهٔ فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسلمند است توپچیان را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مرکوز خاطر بتفتیح قلعه و ضبط ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را اجز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب قلعهٔ مع توابع بضبط خود آورده فوجداری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعین کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آورد نواب بهادر بعد چندی ببدرقهٔ فدائیان خان مذکور را مع زنانه روانه سرپرنگ پٹن فرمود و لپسرش را که عبد الصمد خان نام و دلیر جنگ خطاب دارد بدرماههٔ سیصد روپیه و داروغگی سلحدار کچهری سرفراز فرموده بود و صاحبزادهٔ جوان بخت و جوان سال در عرصهٔ یک ماه ماهی منڈل گڈه و کیلاس گڈه که متصل قلعهٔ رای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان و ساز جنگ عنان توجه بجانب سانگڈه که یکی از معظمات قلاع کرناٹک پائین گهاٹ مانند هفت چرخ برفعت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت ولی محمد خان قلعدار آن حصن حصین و سید مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بجا است آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگرچه ذخایر حرب و باروت وغیره اسباب قلعداری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر مخنث سلاح جنگ چه سود بکوتاهی کردند هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سواره کوس و کرنا و طنبور زرم نواخته دو

ساعت بمیدان ایستاد و صف های جوان بارو پیاده و جلوداران خودراگرد شهها
داده جوق جوق سواران رادر میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل
قلعگیان انداخت بفاصلهٔ یک فرسنگ آن طرف جوری مقام فرمود چنانچه شخصی صاحب
استعداد دبدبهٔ سواری و شان تزوک و صفوف افواج آیین درست و درخشیدن
بیرقها و علمهای زرفشان معاینه کرده بی تکلف این رباعی برزبان آورد رباعی

فلک توسنت راتپا است گویا
علمهای فتح تو در روز هیجا
نشانهای منجنیق ثریاست گویا
الف های انا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی توپخانه و کثرت سوار و
پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی درباختند هرگاه یکه
تاب مقابله و مقاتله باغازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده
مظفر کرده امان خواستند و همچنان زنهار خواهان بمامن سلک ملازمان حیدری خزیده
دلجمعی ظاهر و باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعدار و پیادگان احتشام
شجیع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبور گڈه که از آنجا
سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال و تشدد مورچال کرد
تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهچهٔ شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است
مورچال احداث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد
قلعداری داد بعد شکست و ریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت و با چند رفیق
خود اسیر آمد و زین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسد خان مهکری فوجدار
کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوس





دریافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجیع بکفایت مهم
قلعداری ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگی سخت بر دل مبارزان باعزم می زد
و دور پر کوٹه محکمش دست جرأت همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه و معتمد علیه
گردیدند و شجیع مذکور بامردم بار و توپخانهٔ برق کردار بر تسخیر قلعهٔ کوه ساجره موکل و متکفل
گشت تا کار آزمایان عرصهٔ ناورد هنگامه نورد گرم ساخته بحفر مرحلهٔ شکم کوه ساجره خالی
و بجمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذات
برج نهادند اما گولهٔ توپهای دمدمهٔ طرف حصار هرگاه از هدف متجاوز می شد خود را برنگ
شهاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند و اکثر سکنای شهر از صدمات گوله روی
خرابی میدیدند تا شبی اهل قلعه بیباکانه از کمینگاه شتافته بهر قتال اهل مورچه دست
سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحبزادهٔ والا قدر بکشایش آن حصار
مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آور همچو پیلان
شکسته زنجیر و شتران گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
آوردند و شهسواران بساط عرصهٔ مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابکدستان قلعه
که درازی آن برج منهدم آتش خانهٔ جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق
اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند غرض
عجب مهره ها به بی مهری برهم انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست
یافته ازان معرکه طرح دادند و چندانکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
دیده پس پا می افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجیع

که حارس آنجا بود هول و هراس در دل خود جا نداد صاحبزاده بیداربخت چون آن مهم دشوار
انجام را بسهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت
این خبر که کرنل رای ویلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکریان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوهها ضایع ساختن دور از صلاح دانسته
سرداران را مع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی یعنی هزار پیاده و سی صد سوار طلایه دار
بچند جهات جهت سد باب قلعگیان بجمیع ابواب برگماشت سپس جوق جوق
سوار و پیاده را به بختیان کار آزما تعین فرموده بتفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاٹ و آن
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک رساله مردم بار بتسخیر قلاع
کوهستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان دسته دار با ده هزار پیاده و یک رساله
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پر موکل مامور گردیده
روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کپتان جوسف نامی بام قلعداری آنجا میپرداخت
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعدار فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ بما سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده لبسرداری فوجی مثل
موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضا ایش نه نهاده در مقام منازعت
درآمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهچه که بهم متصل
است بعد از انکه بیک حمله بر آبادی تاخته باتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
کوهچه جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی
بجمبار ٹیکری بود و تالابی بان پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ





نصب کرده بشکست حصار کوهی مساعی شدند با این قلعگیان زیر نشده بارها بمورچال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر نبود محاصران چند بار بر کوه یورش
کرده هزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبات
که بضبط عمالان حیدری درآمده پناه گرفته بودند گرفته کشان کشان بلشکر خود برده محبوس
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که در قلعه بودند خرابی حال گفته فرستاد
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیچ وجه التفات بحرام نمکی نمودند
و رستم خان که با جمعیت گران بطرف چنجی شتافته بود بسعی یک هفته همه کوهها یعنی کشن گڈه
و چنید گڈه و راج گڈه که سرآمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و سخت
قلب واقع شده و باندر بنڈه و دهوبی بنڈه که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی پائین قلعه
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار والاجاهی اسیر کرده
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف ترنامل و سلف گڈه وغیره شتافت صاحبزاده جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی بتنظیم و تنسیخ پولور و فتح
کرناٹک گڈه که ظاهرا ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل
در نیمه راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا هوای کمرگاهش راه نمی یافت و تیاک گڈه
و راوت نیلور وغیره عنان رخش عزیمت در تافت چون از راه دهوبی گڈه و علی آباد
و باگ ماربیٹه و پولور به کرناٹک گڈه رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گهاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرودگاه
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیادگان تفنگچی و کمانداران را محاذی راه
عبور کوه نشاندند و چند گوله توپ از زیر به بالا پرانیدند اما به سبب بلندی کوه آسیبی بحصار

فلک نمون نرسید چون دو سه روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیران ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم امید کومک و حکم قتل عام محصوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذاران بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانیدند که زودتر قلعه بملازمان صاحبزادهٔ فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادله در حیز قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعدار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط امان جان و مال و ناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود همون زمان قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنها بود وا رسیده همه را زیر ظل پناه خود گرد آورد و قلعه را به امینی کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت به بندوبست آن نواح پرداخته کوه راوت نیلور را که به رفعت سر بفلک میسایید بسعی دور و مفتوح ساخت کوس عزیمت بتسخیر تیاک گڈه نواخت قلعدار آنجا که از قوم انگریز بود و دو صد مردم نبدوقچی همراه خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمیله بظهور رسانید صاحبزاده لشکر را در تالابی که غربی کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حملهٔ جهانگیری معمورهٔ گرفته بتیری بنا ساخته بکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپ اندازی و منجنیق پرانی در ایام بیست هشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را آب حوض کوه چون دل مفلس خشک شده آثار گل هم نماند سردار قلعه اگرچه ذخیره و دیگر اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بی آبی که مدار زندگی انسان و حیوان بدان





منوط و مربوط است علاج واقعه دران دید که قلعه بملازمان سلطانی واسپارد پس التماس نمود که یک امشب دست از کوشش باز دارید صبحی فردا قلعه بگماشتگان جناب والا حواله کرده شود صاحبزادهٔ شیر دل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولندازان فرمان داد تا دست از ریزشی حقه های آتشین برکشیدند اگرچه عرق ترحم بر حال سوختگان قلعه بی آب بحرکت آمد اما محافظان مورچال را همونجا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب باران بی موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمان عاشق زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و روز بیرق آفتاب ببرج مشرق برافراشت سردار قلعه کلاه گوشهٔ نخوت را بهوای جسارت برداشت و خاک ناتجربه بر فرق عهد و پیمان خود بیخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سر کرد صاحبزاده بظهور این امر بسیار غضب آلود شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار نمود پس گولندازان از صدمات اتواب کوه افگن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصهٔ دو سه روز باز حوض آب چون روی بدعهدان بی آب گردید تا هرچند سردار قلعه بر کردهٔ خود نادم گردید و بعجز و الحاح بیشتر با اهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه سخنش پیش رفت نشد پس همون شب بهادران حسب الحکم یورشی کرده بحلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حاصل کلام آنکه بعرصهٔ دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی وردا چل و سلمبر و وینکٹا پیٹه و بهونگری وغیره که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده باتفاق خوانین فوج عمده ها متوجه درگاه الاجاه گردید

## ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراس و کیفیت جنگ محمود بندر

## وکشته شدن میر علی رضا خان و راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشورکشا بصوب تجاور و تنهر نگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یکصد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه بارها از فراسیس پهلچیری در کرناٹک جنگیده بتدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد چندی بولایت خود رفته باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت متوجه آنصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ و مفتوح قلعهٔ ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بندوبست آن ضلع را ملتوی داشته با شش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که ترملکهیری گذاشته در میتال پیٹهه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد که ما بر اعتماد لشکر شما از درجهٔ اعتبار بر افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات تجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهدهٔ جواب ببیست مرد این ملک یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان چرا زر ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب و شیرین فریب خورده فوج بطرف کرده مبلغ خرچ ماهیانه سیبندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم





جنرل برین مذکور تبسم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولتمندان را بقدر ضرور و حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسهٔ گدائی در پیش غرض سراج الدوله سر تأمل در گریبان نزد دزده برکردهٔ خود نادم گشت و دو سه هزار تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان بهل کش را از تمام شهریان و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک هون نقد که در خزانه موجود داشت ببار برداری لشکر پیش کش نمود پس از ان جنرل موصوف تنبیه بهادران وجه همت ساخت و تبدیل و تدابیر همون لشکر هول زده را التعلیم شیری نموده در صحرای فرنگی کوه بیارا است و الکو کهازر از خزانهٔ کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بندوبست لشکر و تجهد اشت سپاه و گرد آوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنے سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح ونکل و نیلور و مچهلی پٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و سُم ستوران غارت سازان مصئون بود طلبداشته بهئیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون آشتهار خروج نواب حیدر دل از بلدهٔ ارکاٹ در لشکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساخته سر براه جنگل پٹ نهاد جواسیس حضور خبر رسانیدند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد با لشکر گران مردم بار تا به وندواسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطرار بادیه پیمای پهلچیری شده است نواب بهادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوهٔ این بشارت اشارت ورود

جهازات فراسیسان موکد مساعدت اقبال ارجمند و موید موافقت بخت بلند ش
شد پس ازآنجا آستین همت بر ساعد جرات پیچیده و دامن مبارزت بر میان
مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر لشکر انگریز در رسید و
بانهدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی هلال خان و مهامرزا خان
و ایثار علی خان و نور الابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
قزاق بآن سمت روانه فرموده بود جنرل موصوف از انها نهر سیده قلعه کرکٹ پالیه
که تهانه نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیده صبح بکمند و طناب و نردبانها
بران حصار بر آمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را که در برجها مانع دخول بودند بقتل
آورد و بعد ازانکه قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شهامت داده
جام شهادت نوش کرد فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نموده پیشتر کوچید
و آن روز اجر و اکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که
بکشایش قلعهٔ کوه پرموکل گڈه صرف همت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز که بتحیش
متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساخته بود دفعتهً مورچال
باز گذاشته فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر ازانجا کوچیده از پناه جنگل و کوهها به
پرموکل گڈه رسید و در ترفع مراتب سردار شجیع آنجا کوشیده همراه لشکر گرفت و سردار دیگر
را بحراست آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پهلچری سر کرد اگرچه بهادران لشکر فیروزی
گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز ترکتازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده را
می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله در آیند چون جنرل معز الیه فایز پهلچری
گشت از فراسیس آنجا که سوداگری مستاجر شهر بود غله و آذوقه لشکر بقیمت گرفته

ازآنجا



ازانجا کوچیده رونق بخش سواد گوڑلور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بجمل سفاین و جواری
از مدراس و جزایر نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت درانجا متمکن بوده
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد سرداران لشکر
فیروزی بفاصلهٔ دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تیرپها بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جاگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سدی
هلال را با پنجهزار سوار و غازی خان بیدر را مع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتمامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آنطرف گشت
و صاحبزادهٔ والاقدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهنگر بیشتر کوچانید چونکه صاحبزادهٔ ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم توانش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کور رم در همون سرزمین
بجلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمورها و تجانهٔ
که غیرت افزای نگارخانهٔ چین و نمونهٔ فردوس برین بود با زمین برابر ساختند و آتش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب و ویران ساختند

نظم
دران بوم و بر آتش افروختند
ز در حلقه بر زدند و در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت
بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسباب که لایق نذر والا بود روانه حضور نمود و قلعجه
ترکاٹ پلی و شاکوٹه را که ضمیمهٔ آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بحراست آن لواحق

برگماشته بجانب تهرنگر رخش عزیمت جهاند و در معمورهٔ الیا نور و ڈیار پاله عاملان و
قلعداران مستقل مامور ساخته شباشب بسمت سیرنگ و جهمکیسر که مابین جوی کاویری
و کورم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد سترگ هنود است بل بتازگی و انصار
بی‌نظیر در ربع مسکون بیت ✤ دیرها با سنگ صنعت هم صنم با زین و زیب
مهوشان شوخ و شنگ و لعبتان دلفریب — در تاخت و قزاقان را بمعانی غارت
فرمان داد تا دلیران بی باکانه اسپان را در آب زده بسان تشنهٔ که کوزهٔ آب سرد بخواهش
تمام میگیرد عبور کرده دست یغما بر کشادند و جملگی اجناس نفیسه و زر و گوهر گرانمایه آنچه
مطلب بود بدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیله و کنیزکان
ماه پاره از قوم برهمن و لولیان وغیره مع زر و زیور بر حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش
عشرت را گرم ساختند و منجمله اسباب غنایم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
صاحبزادهٔ تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوٹه که شرقی قلعهٔ ترچناپلی شش فرسنگ مسافت
رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پرشکوه بتصادم اطراف ترچناپلی که علت
غائیهٔ این همه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
در اثنای راه شرف بساط بوس دریافته و سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
توشکخانه نموده سرخرو گشت چون قزاقان و سوار همراه لشکر ظفر اثر صبحی گرد قلعهٔ
شورش افزا شدند حتی که معمورهٔ جوار قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف
بودند بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند دران حال سرداری مستر هال
نامی که روبروی دروازهٔ قلعه در آراستگی نوملازمان جهد تو اسد می نمود به شش صد جوان
شایسته و دو ضرب توپ ارادهٔ مدافعت خصم پیشوای همت خود کرد و توپ زنان

تعاقب



تعاقب غارت سازان گرفت و هزارها مردم شهر باقتضای جهل مرکب معاینهٔ صورت
محاربه بهمراهش شدند چون سواران قابو جوف دم قدم راه چرکل پالکه شرقی قلعه بفاصله
یک فرسنگ جریبی واقعه شده پیشتر از ان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
رسیده آسوده بود سرگردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پی ایشان گرفت
و باندازه پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیرکشان
و نیزه بازان بر انجماعه اسپان برانگیختند سردار مذکور فریب خورده اتواپ پیش و
داشته شلک زنان باز استقبال نمود همینکه در میدان پالهٔ مذکور رسید از یک طرف
احشام خون آشام در رسالهای تفنگچی حمله کرده به تیر و تفنگ و خدنگ خارا شگاف
جرات دران را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار اسپان
جهانده در افتادند اگرچه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدهٔ درست مستعد داشته بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شلک نیافته
دست جرات بر زمین ناکامی زد و نوملازمین او هیبتناک گشته بنادیق بر زمین انداخته
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانهای رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان به سنان یک یک را
دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
قضا را سردار آنجماعه که از چنین دستبازی چرخ غافل بود دبلا اندیشه راه قلعه سر کرد
درانوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا موی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
بالغرض چند بقیة السیفان را اسیر کرده مع اسباب رزم آنجماعه حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرهای مقتول بچند سبد کلان بار کرده بنابر عبرت به اندرون قلعه
فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپارند بهتر است والا سرهای
قلعگیان در اندک مدت بهمین دستور خواهیم برید پس همون میدان پاله مذکور نصرت گاه
انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس
این حال نقد حواس باخته باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درهای
قلعه همچنان کشاده بوده و از مبادی حیرانی چنان پنجهٔ تدبیر دور از کار داشتند که با وجود
قریب جلادت پیشگان عرصهٔ رزم نه یارای دفع و انتظام و نه رای منع اقدام همانا
غشاوهٔ غفلت بر چشم شان گذاشته شده بود نواب بهادر که غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دو سه روز مصالحه
مورچال و اسباب یورش یعنی نردبانها و پشتاره گیاه و بسته های شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کنند کرنل لکسن بهادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر هال بسبب عدم فوج که از پنج شش صد مردم زیاده نبودند لاعلاج شده همه
شهریان را چه از هنود و اسلام بقدر ماهیانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران
و زرگران را توپ اندازی مامور کرده در هر برج و باره هیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحه قلعه را مقفل ساختند و افواج قاهره در ملک بجاور و اقصای نتهر نگر که هجوم آورده
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا به سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران در ان سرزمین شایع و ذایع گردید جنرل کوٹ باستماع
این همه خرابی آن دیار بی نظیر و ورود جهازات بنگاله با جمع کثیر و هم بمعاینهٔ تصادم
طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گسستگی طناب خیام استقامت آن مقام

برخت



برخت اقامت بربستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات
یورش از راه چرکل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید و از طرف وروپاله تردد در گاه
نتهرولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش
بودند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه و جلال
رسید که جنرل کوٹ بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت باسپاه کینه خواه
توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع و رفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت
همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحهٔ مورچال
را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و هراول
لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریهٔ ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
آن جماعت اسپان انگیخته در آویخت و باستعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش
سخت رو داد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف درآمدند قضارا بخشی مذکور بتیر
تفنگ و زخم سنان بسیر جنان قدم کشاد و لال خان کامخانی همون روز از جادهٔ سعادت
منحرف شده طریق حرام نمکی پیموده مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد و شب بر قلیچه سلمبر یورش کرد قلعدار
آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود با سه صد پیاده داد قلعداری و جوانمردی داده
به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد
مردم از لشکر انگریز جانهای بی مطلب باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت
بی نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سر راه گرفت و از یمین و یسار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصونی چند به آلات

حرب مستحکم بربسته سد راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدانی به پناه
ریگ توده بکرسئی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یک تنه جلوس کرده بنظارهٔ حسن تردد
و کوشش فرنگیین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترکتازی بر عقب آن لشکر
مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلا گرد خویش جوشان دید بسرداران جهازات فرمان داد
تا بمحاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظهٔ عروض
تخلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نهاد و بالجمله بحملهٔ مبارزت مخالفان را
از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سد راهش
گشته با رساله‌های محمد علی شجیع و سید حمید و شیخ عمر وغیره بشکست اعدا سعی موفوره
بجا آوردند تا تفنگچیان و گولندازان را رحمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی
سر و سینه‌های زمین گیران می سوختند و باندازان حسب الحکم والا یک کس از پناه
اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیرها پرانیده بیچارگان را هراسان و
زیر و زبر می ساختند غرض تا دو پهر آتش کارزار سر بشعله کشیده هر طرف از کشته‌ها
کشته‌ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید و بقواعد
درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار و رساله‌های
مردم بارکه بدفعش سعی کردند آخر تاب حمله‌اش نیاورده ناکام برگشتند و بضرب گلوله‌های
انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
نمود و منفعت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که آتواب عقب کشیده





میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان بعمل آوردند درین اثنا میر علی
رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جهانیده خواست که هنگامهٔ رستخیز
بر سپاه خصم و اهل بهیرش گرم سازد و داد تیغ دهد ناگاه از جهازی گولهٔ توپ پریده
بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشتهٔ حیات مستعارش گسیخت
و ساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینهٔ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت بمصابرت و شکیبائی عمل کرده جبین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاهباز روحش بیک جنبش تبسم بسیر جنان پرواز کرد و از کشته شدنش
در حشرگاه نواب بهادر دریک گونه تشری رو داد پس همون زمان لاشش بصندوقی
سپرده روانهٔ سرینگ پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسپ
و فیلش بموجب فرد یادداشت حوالهٔ صاحبزاده والاقدر که حقیقی همشیره زاده‌اش میشد
نمود و قمر الدین خان پسرش را که بسن تمیز رسیده بود اگرچه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست
با دولت گذاشته بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری وغیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش براو بحال داشت و بنا بر
تربیت داشتش بدست صاحبزاده والاقدر سپرد چونکه تفرقهٔ عظیم بحال منصوران راه
یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیکتا پٹیه در تافت و
لاشهای فدائیان خود را بمهد زمین سپرده مجروحان را در ڈولی و پلنگ بر داشته
روانهٔ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دستهٔ خود و چند پیادگان

به بند وبست مواضعات وقلعجات متعلقهٔ تجاور وتهرنگر دستوری یافت چون
جنرل ازان رزمگاه کامیاب برآمد باز به پهلچری آمده ازانجا ازراه پرموکل گڈه چنگل پٹ
داخل فرنگی کوه گردید وهرگز کسے جا توقف نه نمود وقزاقان جلادت شعار اطراف آن
لشکر شور زور باز پرس ریخته ناسخ داستان رستم واسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده ازراه تروادی وبیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر
رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطبل برای کاه وهیمه در حدود
پرموکل گڈه شتافتند ودر باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری داد
تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بباغ مذکور رسیده بران جماعة شلک پراگندگی ریخت
چون آنها بے خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند وبعضے اسپان گذاشته راه عافیت
سر کردند وبعضے بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعة
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بمسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بجال اکثر رعایا ولشکریان
تصدیع میرسانید چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه نامزد فرمود
وخود بدولت هم ازانجا حرکت کرده درمیدان فرودگاه که روشن خان خیمه وخرگاه
بیاراست چون سرداران شجیع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار درمیان گرفتند
وصاحبزادهٔ ظفر اثر وموسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولندازان را به شکست
حصار مامور ساختند پیادگان باوصف ریزش گلولها وتلف جانها از پناه سنگها

صعود



صعود کرده درپائین حصار قایم شدند اگرچه درقلعه سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم وذخیره
بود اما قلعدار آن قلعه شیفتهٔ حسن وجمال فاحشهٔ نامسلمانه بود بهرام دل شکنیش منظور
نمیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد ومصر در صلح دید روز اول ازین معنی پهلوتهی
ساخته پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشه از روی ناز بیحیائی دست الحاح
بدامن التماسش زده گریه کنان گفت اگر اراده جنگ داری اول مرا قتل کنید وبعضی مردم
نیز درین مشورت با وی موافقت کردند بس خاطرش عزیز بود به صلح کردن خواست دران
حین صوبداری که شیخ عبدالقادر نام داشت عهده قلعداری بذمهٔ خود گرفته شش روز
جنگ کرد چونکه او از زخم تیر وتفنگ اهل مورچال کشته شد روز هفتم که دیوار قلعه ریخته
شده تاب مردی از دل قلعگیان رفته بود سردار قلعه دست ارادت بدامن اطاعت
نواب زده قلعه به فدائیان دولتخواه سپرد پس نواب آن کوه را بحفاظت بندگان
عقیدت سرشت گذاشت وبمرمت آنجا فرمان داده سمت قلعه وندواسی نهضت
فرمود مخفی نماند که جنرل موصوف خبر محاصره پرموکل گڈه شنیده دو رساله تفنگچی معه سامان
رسد وسرب وباروت کومک روانه کرد چنانچه آن مردم تا حدود داچروال رسیده بودند
بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشته ازانجا شبگیر زده داخل قلعهٔ وندواسی گشتند وقلعه
را استحکام داده آسودند چون نواب بدان جانب شتافت سه چهار روز مقام کرده
تدبیرها بکشایش قلعه بظهور آورد وحملات دهشت انداز بکار برد سودی نیافت و
به بند وبست بعضی امور دولت که اهم ترین مهمات بود متوجه ارکاٹ گردید وموسی
لالی وسید حمید وشیخ انصر را بافتتاح آن قلعه مامور کرد پس فرانسیس ودیگر سرداران از
اطراف مورچال زده اتواب قایم کرده به شکست وریخت حصار قلعه همت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکنی هم بعمل آمد با این سردار قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب بر آمد دران حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعداری تجربه تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کرده چنان مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شبا شب بفاصلهٔ یک منزل بر راه کرکٹ پاله و چنگل پٹ بفرستد و سردار فراسیس را که در زبان انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح ساز دلیس همچنان کرد و سردار مقرره را تعلیم فریبیدن کرده بدستور مرقومه روانه نمود و او خط انگریز موسومهٔ قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت که من با جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیم را شکست میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هرکاره بسردار قلعه موصول گشت اگرچه بمجرد وصول خط سردار قلعه را ابتهاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار انبساط ظاهر گردید اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فراهمی رسد و گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد اندیشهٔ دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است دریافت اغلب که موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبدهٔ تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ برراستهٔ مرقومة الصدر برخاست سردار قلعه باستماع آن از دوربین نگاه تیز گشاد چه می بیند که شلک ها درمیان دو فوج باهم متصل





می پرند و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دوربین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صدای باروت بی گلوله برمی خیزد و دود بر هوا چتر برمی بندد تا رفع مظنه اش گشته شاهد یقین روی نمود و یقین دانست که فریب است پس همه جمعیت را برهمین طرف نشاند و چند ضرب از گولهای انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعهٔ مذکور عنقریب رسید سردار آن جماعة بزبانی هرکارها پیام فرستاد که الحمد لله ما بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه وا کنید تا ما همونجا آمده با شما همکلام و همطعام شویم قلعدار در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا وا کردن دروازه که دیوار مستحکم عقبش بر داشته شده است و شکستن آن دیوار را فرصتی می باید شما همونجا آرام یابید القصه چون آنجماعة بجای مذکور رسیده بود سردار قلعه ببرجی آمده حرکات و سکنات آنها بلهجهٔ آنها بغور مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک ها از بالای حصار ریخته دمار خیرگی و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت برآوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم روداد تا آنکه به برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز بلشکر خود شدند غرض بفراست تمام سردار قلعه از اعادی فریب نخورده مظفر بر آمد چون نواب خبر بی تدبیری قلعه کشائی و هزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فراسیس را با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلب داشت و محاصرهٔ سوار اطراف آن قلعه بود ؞؞

## کیفیت رسیدن فوج از صوبهٔ بنگاله بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد به قلعهٔ رای ویلور و تعرضات نواب بهادر و واقع شدن جنگ ها و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

## و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگریزان قلعهٔ چیتور را و وقایع جنگ نواح سولنگر و ترپاسور و برگشتن زمیندار کالستری بمراج از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد نیلور متعلقهٔ تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری انگریزی

هرگاه که جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته یعنی پنج هزار جوان بارود و رساله فرنگیان با ساز و سامان اعدا کش و گاوان توپ کش و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج بهم رسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته بعزم رسانیدن رسد بقلعهٔ رای ویلور از راه ترو الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو پیش آهنگ گردید طلایه داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر که رونق بخش بلاد ولیسور و وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک بدانجانب نهضت فرمود و جنرل پیش از انکه مقابله با عساکر نصرت ماثر رود دهه از ترو الور شبگیر یازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار سیده مقام کرد روز دیگر چونکه شیر فلک رمه کو آلب ابیک حمله فرو برده با دهان و پنجه خون آلود از صحرای مشرق بر آمد جنرل از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدائیان لشکر نواب با سمندان باد پیما انگیزها کرده دل از هستی خویش و بیگانه برداشته گرد پیش مستعد شده هنگامه آرا گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبانه بند و تف در اظهار حجت سوختن وا راز نداشت





وچه بوارق خاطفه که بتیر اندازی توپ بخرمن هستی خسان بیکار خنده زد و صاحبزاده از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چنداول فرنگ انداخت و هزارها مرد و زن را ته تیغ و تیر کرده بیک حمله متفرق و گریزان ساخت و بعضی از سرگروهای فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سر و پا تاخته بحقه بازی سوزانیدند و به دود انگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرصه گاه عام خوشحال و شادان بمقام بر آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر فیروزی گردید و بهم رسانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرد آوری زاد و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخری همبرین نمط پای مردانگی براه قصد اول نهاده راهی شدند در میدان ترپاسور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

### تبیینش به هیئت مجموعی این است نظم

دو لشکر مقابل بر آراستند — کمر بسته بر کین بهم خاستند

ازین سو یلان غضنفر نژاد — دران سوی گردان رستم نهاد

دو رایت به هیجا بر افراشتند — بخون ریزی یکدگر تاختند

چنان مجتمع گشته باهم سپاه — ممیز نشد از دو لشکر نگاه

به تیغ و سنان بسکه آهیختند — دو سیلاب رنگین خون ریختند

چو شمشیر بر مغفر انداختند — بسی سرکشان را سر انداختند

ز میغ عروسک برون جست برق — تب و لرزه زان شعله بگرفت شرق

ز بس گوله گردید آتش فشان — که در ششش جهت داده زاتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از هدف — شدی هستی کینه خواهان تلف
سیاهی ز سیمای اعدا دمید — سپیدی ز بخت بد شان رمید

ازین طرف مستان خمخانهٔ تهور بے کیف و کم تبکلیف نشائی سربازی از شعور بیگانه و
ازان سو شیران بیشهٔ شجاعت بے بیش و کم با پیشهٔ پیش دستی آشنا گاهی ازینجانب زمزمهٔ
زنگوله خارج آهنگ گلوله ساز پردهٔ سخت جانی سوختگان میشد و گاهی ازان صوب
برهم شکنی نیستان سنان و سنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار
زخمه زن تار نفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از
هیچ جانب تقصیری و تفریطے واقع نشد و کارزار خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری
علی السویه بمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رو داد
چنانکه گلولهٔ توپ ازان طرف رسیده پای تردد کرنل استوت بهادر شکسته سپه سالار لشکر را
در تشویش انداخت علاوه برینحال آنکه از صدمهٔ گلولهٔ دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمد و دل دلاور ریش و وپاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده
جهان را تیره و تاریک و جنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان شب
بصد فکر و کاهش بروز آورده صبحی بآئین درست ازان مقام کوچیده خود را باز بسرحد
ترو الور رسانید و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمهٔ گلوله هول زده
گرفتار تب و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد از انکه لشکر انگریزیه فایز ترو الور
شد نواب ازانجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و بحسب دلخواه مامور نظم و نسق آنجا
گردید و همدرین اوقات جواسیس حضور خبر آمد جهازات فرانسیس یعنی عبور موسی بهوسی سپه سالار
فرانسیس و سانحه لشکر انگریز که از ترچناپلی و تجاور جمع شده تفتیح قلعهٔ ناگ پٹن و تنبیه





ولندیز آنجا شتافته بود یک یک معروضداشت شد مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر
با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود ولندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستاده
راه مصادقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
عهود در مقام خاطرداری ش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازمات
آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از قسم بلور و جز آن لقیمت لایق از وکرفت
و دو هزار پیادهٔ احشام بکومک او روانه فرمود هرگاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
هم در قلعچه ترکاٹ پلی و شاکوڑه و کاٹ منیار گوڑی فوجی تو بدل داشته بتعاقب لشکر جنرل
معزالیه متوجه این نواح گردید سرداران ترچناپلی و تجاور حسب الحکم گورنر بندر مدراس بعد
اثبات تقصیر دلپذیر چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود لفراهمی پنج شش هزار
سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته قلعچه پٹن مذکور را محاصره کرده سعی بیشتر بکشایش
آن حصار بعمل می آوردند و هر چند در صدد منع رزم و سپردن قلعه به صلح بنصایح پیش آمدند
پیام شان مفید نیفتاد تا کاربدان انجامید که حارس قلعه دل از هستی خویش برداشته با سپاه
خود و پیادگان مدحق مردانگی و دلاوری ادا میکرد دران اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف
کردن عنان عزیمت از سواد چینچی بعد برهم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذخیل کار کمپنی نه شده
خانه نشین بود حالیا بر حسب صلاح و صوابدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جهاز متوجه
آن صوب گردید و بعرصهٔ ده روز بعد تلف هزارها مرد طرفین قلعهٔ مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا
باز از راه دریا مراجعت بمدراس نموده بود سید صاحب سپه سالار اگرچه بکومک ولندیز جهد بلیغ
نمود اما فتحیاب نگردید پس ازان کرنل برکفد بچهار هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و چند
سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواڑی رسیده بود که صاحبزاده اعدا شکن با
بهادران شیر افگن بنظامت آنطرف دستوری یافته مانند تیری که از زه بر جسته بر سر هدف
میرسد پر نزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جهازات فراسیس بر اعانت
نواب بهادر تجاور آمده بعزم حراست قلعه گوڑلور مبادا که فراسیس در آنجا عبور نماید
پیشتر کوچید و در سواد پنانیلور که شرقی تعلقه تکمکرن بر کنار جوی کورم واقع شده در باغ
نارجیلی فرود آمده بود که طلایه داران مفصل این سانحه مبا مع صاحبزاده رسانیدند تا
آن شیر میدان شجاعت بر سراغش دویده شباشب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته
مستعد بود صبحی چونکه سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
فرمان داد پس گولنداز ان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید بالجمله بعد
صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
از اطراف آن محل صد بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از انجا بفر سنگها
شتافت از کردار خود پشیمان گشته دیری کهنه را که در آنجا بود مستظهر خود ساخته آسوده و مستر
ٹامس نامی سردار سوار از یک طرف بر قشون نصرت مشحون زده بمردانگی راه بجا ور سر کرد دلیران
پایگاه تعاقبش تاخته چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سید غفار صوبدار
هم همون روز دستگیر شد القصه سپاه نصرت شعار بضرب اتواب دیوار دیر شکسته پناه
گرفتگان را بی پناه کرده وقف تیغ بیدریغ ساختند واحدی را زنده از جان نگذاشتند تا صاحبزادهٔ
ظفر آماده جمیع اثاثه و سامان آنها بر داشته از راه لعل پٹیه بکوڑلور رسیده غربی قلعه بفاصله
یک فرسنگ فرود آمده بود که جهازات فراسیس در مستقر لنگر فایز شده استاد سپهسالار





فراسیس قلعدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فردیا ددا اشت اسباب و آلات احراب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپهسالار موصوف
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش بسواری کشتی ها راهی شده بر قلعهٔ صدرنگ
پٹن که در استجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دو صد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعهٔ چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق
کرده فرنگی آنجا را که ارادهٔ جنگ نداشت بصلح با خود گرفته و قلیچه را شکسته باز به چنگل پٹ
مراجعت کردند چون سپهسالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل ولایت بودند
در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزاده بعد دور فراز سپهسالار مسطور ملاقات کرده تجدید مبانی
اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و چشم عدو گذار متوجه
گشته ممد و معاون ما باشید تا سهل تر به قلع و قمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک
ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپهسالار مزبور کسل راه دریا و بی تیاری سایر ادوات
رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن فراسیس
به گوڑلور بموجب قرار داد و ملاقات صاحبزادهٔ والا نژاد بآن و ترغیب و تحریص در دفع
اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلپو براه گوڑلور رونق افزا شده بود که صاحبزادهٔ فاتح
حضور شده مهلت خواستن فراسیس و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب والا
چند راس گاو توپ کش معه دیگر سامان ضرورش روانه داشته مراجعت بطرف ارکاٹ
فرمود و بمو کلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب انجامش
صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافات قریبه
که از مضافات قلعه بود بقرینه طلایه استحضار داشتند چنانکه موضعی بیرون دانهٔ غله

بمستقر خود از بردن مجال نبود وطایری با گوشت طعمهٔ خود بعلت بیم جان از بالائی
بر قند ازان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابه روی
داد که از نایابی قوت وافراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
وقحط اجناس غله وغم وغصهٔ عدم ساز وبرگ وپاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
بقالان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ ومیزان دیدند وتنبولیان
از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز وبرگ زندگی بیٹره چون بیڑهٔ پان
بر داشتند وطباخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در تنور شکم نتافته وزرگر از
بی زری با ضبط نفس ساخته بعوض گداز ش زر در بوته هر دم جان خود را گداخته حداد از سرد
مهری روزگار آهن مراد در کورهٔ آرزوی سرد دیده شیوهٔ دست به سینه زدن چون سندان
بر تیک برگزیده ومسکر تمنای برنج برنج سفر افتاده تره فروش از نایابی آبروی سبز بختی دست
از ترهات سنجی بر بسته سر خود چون کدوی بمغز شکسته وقصاب به بی پایگی دشنه بر گلو
آورده دوکان خود فروشی بمسلخ واکرده وصیقلی بکدار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمصقلهٔ
صبر زنگ کلفت دل زدوده وحجام حال موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیده بسان پیکر
آینه سراسر چشم حیران گردیده وصباغ از شرم بی رنگی وشور بختی رنگ سرشک ارغوانی از پردهٔ
دیده ریخته آب چهرهٔ معصفر چون زرد آب فرو ریخته وعصار چون کاوش همه روز بکاوش
جگر وکاهش دل بکارگاه گرد شهر میگردید کنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
نمی نمود وباورچی به طمع خام هوس پخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید ولعقان ناداری
دماغ قناعت می خراشید المرام اکثری ناستطیعان بی استقامت چون کشتی طوفانی در ورطهٔ
هلاک افتادند از ین علت جوق جوق از دایرهٔ آن مهلکه بیرون جستند وبهر ناحیه که توهم سلامت





رهنمون نشان گشته راه خود ها پیش گرفتند وبرخی بسر خوشی بادهٔ بیخمار اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
نشئهٔ همت رسا یافته عاقبت همان مضیق را توشهٔ عافیت پنداشتند وبذیل کرم کریم
مطلق که قاضی الحاجات وکافی المهمات است تشبث نمودند ودر حینیکه هلال سلخ
شهر شوال از مطلع شام غرهٔ ذی قعده نمایان شد فرستادهٔ کرنل ویلور که مهام حکومت
آنجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص وعام اهل مدراس گردید واز احوال زار ونزار
متحصنان قلعهٔ ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غرهٔ زاید النور طلعت روشن
جبینان آنجا بمحاق روز تیر انقلاب سال وماه تحت الشعاع آمده وبیاض روز منخسفان
تیره تخت سیاه تر از شبهای دیجور گشته جنرل کوٹ از معاینهٔ اینحال تنگ عیش گردیده در
چاره کار درماند وآن فرستاده دل از دست داده را بابدرقه ببشاشت قدوم لشکر
باز براند وخود پس از اتفاق راه ویلور سر کرد تا رفته رفته از پناه جنگل ناکلاپور وشولنگر
وکوهستان چیتور قلعچه چیتور را که ساکنان ومحافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف بان سمت
شنیده پیش از ورود لشکرش قلعه خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
نواب بهادر بقلاوزی همت وتوفیق با تمامهٔ جنود بیباک وسفاک برگرد آن گروه پر شکوه
بر آمد بعنوانی که گوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوه متصادم
گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پر تمکین وهوش یعنی قوم تهور جوش بر سر رسید
واز غریدن ابر توپ وخندیدن برق بندوق وتندی باد مخالف بان سینه های اهل
زمین می لرزید ودلهای وحوش وسباع در اغوش طاقت می طپید بلکه از دندنهٔ این صدمهٔ
باکروفر گوش اهل آسمان کر می گشت وفغان شورش افواج بقدر تلاطم ابحار وامواج از ین
کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت وکوب وفتنه وآشوب ناخوب

افغان وخیزان بدستیاری استقامت ومددگاری همت بویلور رسید ظاهرا شهرت
بی اصل مراجعت لشکر انگریز بسمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعه اسباب ثرمانی پشیمانان لشکر ناکام
مدعیان برخلاف داعیهٔ شان گردیده بود نواب بهادر بجزم واحتیاط توزیع افواج باطراف
ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید وشیخ انصر وموسی لالی را با جمعیت آنها بحراست ارکاٹ
رخصت فرمود ومیر صادق را نیز بحفظ وحراست قلعه مستقل گردانید وکریم صاحب بچهار هزار
سوار ودو هزار پیاده بطرف مدراس بنابر اینکه راه رسد غلات وکومک لشکر خصم مسدود وسازد
نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزیمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمرده بار دیگر مقاومت
باز برفقای آنها تاخت وهمچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چند انکه دانست در
هوای امکان بچنگل تعارض زد وبرد نمود تا آنکه سپهسالار انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی
منیع وملجای رفیع از کوهستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت دید چندی دران
محل اقامت ورزید وروز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی وسرباران معرکه یکه تازی یعنی
سپاه فیروزی باظهار ترددات شایسته وابراز مجاهدات بایسته مزد مردی یافتند توپچیان حیدری برسر راه لشکر
معاندان توپخانه نصب کرده آتش کارزار وشعله پیکار برافروختند وسرداران تفنگچی وپیادهای احشام خون
آشام نایرهٔ پرخاش ورزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساختند جمع کثیر را دست بدست درسوختند با این دران روز
اهل فرنگ استیلا آورده ودو زمیندار کالستری وبمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب
گسیختند وآبروی مرافقت ووفا ریخته بدریافت وقت فرصت از عرصهٔ معرکه پهلوتهی
کرده به لشکر انگریز ملحق ومتواصل وبرسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند وهیچ
پروری نظام سمتان خود ها نکردند سپهسالار موصوف دران حال رای زد که قرار





درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب وصنوف متاعب نیست پس پارهٔ از بهر خود
با جمعی قلیل وزمینداران مذکور در پناه جبال شامخه واشجار متراکمه نواح بمراج پالکرده خود
با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سراغ راه خفی واحوال کوه و
دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بیتاخته مهم ایشان بانجام رسانید وچند از
اسپ وفیل وشتر وخیمه وخرگاه وجز آن وتوپهای گران سنگ وبسیاری از بندوق وتفنگ
غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری وبمراج فرمان داد وهرچه که از
غنایم آنجا هم از فیل وشتر واسپ وبقرات گجراتی وجوامیش پرواری وغیر آن مواشی
بیشمار بدستش افتاد جنس ردی آن بمساکین شهر ولشکر تصدق کرد وجید آن بکارخانها
در آورد وهمدرین ایام بصلابتی که دوام دست بستهٔ خدمتش بوده است قلعچهٔ چیتور
بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود وجوق جوق قوم فرنگ از اسیران

عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالاگهاٹ راندند

## ذکر باز رسد بردن جنرل کوٹ به قلعهٔ رای ویلور وواقع شدن جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین در نواح آرینی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس وفساد انگریزی انگریزان بندر بمبئی بطرف کورگ وکلیکوٹ باتفاق نایماران مفرور وسانحهٔ انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
بهر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت وروس

مدعیان دولت خداداد یکسر بحبوب حرمان وخمول می کشیدند ومجال مقاومت از
اقران واماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس به اشتهار خبر اصل غارت بهیر لشکر وتاراجی
ملک زمینداران صدر وجوق گران تر نواح تجاور از شوری وسواس تمام گرفتند
ومشاورت آنها زنهار رخصت خروج از دیار شان نمی داد وبوسوسهٔ عدم رسد غله
اندیشهٔ مقاتلهٔ بی محابا ومجادلهٔ بی تحاشا در خواطر آنها متمکن گشته از آهنگ مبارزت
ممنوع ومتعذر میداشت که درین هنگام نوشتهٔ از ویلور باز رسید که مطبخ سکنای ویلور
بل گلخن سرداران فرنگ وتنور شکمهای اهل جنگ بانفاس سرد شان خنک تر از باد
شبگیر وگزندتر از کرهٔ زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر ونیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
سیر ومردمان قلعه لسعی وتلاش برنج وارزن قاصر همت ونارساتر از زن شده اند جنرل
کوت بتصدیق واقعهٔ استهلاک آنها رسد گرانبار برداشت وبار دیگر بر قاعدهٔ مضبوط
ربط لشکر داد وقدم بقطع مسافت پرمخافت که محل گونه احتمالات آفت بود بر راه نهاد تا
چون متصل به ویلور بمصافت پنتسین وعربده گاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
در پیش آمد وهمچنان برق کارزار شعلهٔ بلا بالا برافروخت وخرمن هوس زندگانی لختی از
بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنک دورنگ انقلاب بیدرنگ دران
مصاف گردی از زمین برانگیخت وبه تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
قتیل واسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
دران رزمگاه محشر نشان بمدافعت خصم کمر همت چست بربست چون نراد دهر درین
بازی سربازی مهره پیش دست فرنگیان از بند ششدر بیچارگی برون آورده نقش
جد وجهد شان برمراد نشست وبه تحمل چندین هرج ومرج به قلعهٔ ویلور در پیوستند وادرغا

اقوات



اقوات عزیز الوجود که از بدایع اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند وروزی چند از تعب
کوفت وکسل راه همونجا برآسودند چون خبر خروج لشکر انگریزیه بطرف دهوبی گڈه وآرنی
در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفرمند بافواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی
خیمه وخرگاه آراسته خود بدولت سواد دهوبی گڈه را محل نزول رایات ساخته بود مخفی
نماند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را بتهمت اغماض ولپشت دادن هنگام فرصت
دشمن شکنی از حکومت وسرداری سپاه معزول کرده بیک اسپ سواری همراه رکاب
ظفر انتساب داشته بود وهمدرین روزها بنجارهای لشکر فیروزی برچهار پنج هزار راس
گاو غله برداشته از راه آرنی بارکاٹ میرفتند سپه سالار لشکر انگریز باطلاع این معنی
فوجی را از گهاٹ گنم واڑی عبور کنانیده بر سر سراغ بنجارها فرستاد چنانچه سرداران فوج
شبگیر زده آنها را بیک شلک پریشان ساخته همه راس پرغله را رمانیده می برد صاحبزاده
خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دو سه هزار راس ازان گروه مستخلص گردانید
واز پیادهای تفنگچی وکماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بربسته حسب الحکم حضور
بطرف چنبار گڈه مضرب خیام فرمود وهر روز در اطراف کیلاس گڈه ولشکر انگریز سواری
نموده به شکست دولت اعدا تدبیرها می نمود روزی از طرف وانمباڑی وانبور گڈه غلات
رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گنڈه وبلنجپو می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی
برعزم برگردانیدن رسد دو سه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده
خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سرپنجهٔ دلاوری عبرت شمشیر وتیر ران
جماعه انداخته همه را زنده اسیر کرد واکثر ایشان را دست وبینی بریده گذاشت بعد یک ماه
سپه سالار موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گڈه بطرف دهوبی گڈه برآمد نواب بهادر میمنه ومیسره

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرد و بهیر و بنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان و آتشخانهٔ عدو بریان مستعد بجنگ گردید نظم

چو غرید کوس رحیل سپاه ۔ روان گشت لشکر چو ابر سیاه
سوی وادی خصم شد قطره زن ۔ بباریدن ژاله های فتن
بطوفان دشمن کشی در مصاف ۔ برانگیخت چون سیل خارا شگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر ۔ سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق هنگامهٔ رزم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان معزول هم به پناه تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیهٔ جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم رایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملات شیرازهٔ مجموعهٔ پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت و او راست طرف باغ مذکور مانند گرد باد طوفان صولت رخیت بوقوع این واقعه نواب سرداران و بخشیان خود را فرمان داد تا کارگذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسره شصت اندازی اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره پاره برق پارهٔ سواری خاص و بر و طلبید کمندان مذکور از پای درخت صدای بر داشت و گفت که وقت مرد آزمائی همین است نواب نظر کیمیا اثر بآنطرف دوخته ملاحظه فرمود و تبسم کرده سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلان تنومند را السلاح گوناگون آراسته پیش روستدی کشید تا غازیان شیر سیرت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه کثیر را براه عدم فرستادند با این سپاه انگریز و سوار انجود راه نداده به تفنگ و سنان من رکلهٔ





آتش فشان ابواب آفت و بلا بروی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان گلزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجراست تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس آشنا بد نعش جهد بلیغ نموده اکثرها معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین رزم سیر گشته امید که نائرهٔ غضب حیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چونکه نواب هرگز از جای خود حرکت ننمود و سندی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خبرال برداران بر رو کشیده آسود دولتخواهان لاعلاج شده کمندان شجیع را به اندرز و چشم نمائی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جابناز دست لیسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را ببوم و زاغ باز گذارید یک امروز در ساحت آرنی ماہچهٔ رایت ظفر آیت با وج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان هزیمت داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسے باز نجوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مرد شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف غنیم خزید و باوصف ریزش هزارها تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خاراشگاف از هم گذرانیده باآنکه تیری از تفنگ بر پیشانی شجاعت نشانی و نوکے از سنان بر بازوی صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را به نذر ملازمان والا گذاشته بزبان بے ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزهٔ آن هزاران آفرین و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با گرهای مرصع و مالهٔ مروارید و دوشالهٔ خاصه سرفراز گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت و بدفع غنیم همت برگماشت

القصہ چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپہ سالار موصوف بردھوبی گڈہ آن روز فرود
آمدہ روز دیگر از انجا کوچید و بہ تحمل انواع صعوبات کہ سپاہ منصور از اطراف ہجوم آوردہ
کوشش رستمانہ بعمل می آوردند و از قرولی و بان پرانی پای قرار و ثبات اہل نفاق از
جامی ربودند بعلی آباد رسید چونکہ جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست غالبًا
ارادہ اش طرف گھاٹ چنگم و بارا محل باشد یا از پناہ کوہ و جنگل عزم ترچناپلی دارد پس
خود بدولت از مقام آرنی کوچیدہ بطرف باگ مار پیٹھ رایت نصرت برافراخت و قزاقان
وباندار ان را بمعافی غارت اشارہ ساخت تا آنہا بمثابۂ سحاب بر سر معاندان بریختند
وقطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریدہ شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد
وزن بنگالہ و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پربار بہ بندگی و اسیری آوردند
چنانکہ تمام لشکرش زیر و زبر گشتہ بپناہ ساحل جوی انو منکلم گرفت و تا شام ہمونجا آرمید
وشبانگاہ پیشتر راہی شدہ بر پیش منقلہ حیدری کہ بجانب آرنی احتیاطًا چند رسالہ تفنگچی با
چہار ضرب توپ سر راہ گرفتہ بودند و شب پردۂ غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنہا
فروہشتہ بود یکایک شبخون زدہ دو ضرب توپ گرفت و از انجملہ از جماعت حیدر علی بیگ
رسالدار کہ در آنوقت پیش آہنگ شدہ با سپاہ خصم درآویخت حرب عظیمی وداد مردمی کثیر مقتول
ومجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کنارہ کشیدند درہمین فرصت سپہ سالار انگریز عازم
پیشتر گردید و قلعہ آرنی را احاطہ نمودہ در معرض تفتیحش پای ثبات درنہاد چونکہ رسالہای
انگریزی کوشش جمیلہ و تردد موفورہ بظہور رسانیدہ شلک زنان تا دروازہ قلعہ رسیدند
قلعدار آنجا کہ سیدی امام نام داشت سعی رستمانہ بدفع اعدا ظاہر ساختہ از ریزش توپ و
بندوق و جزال وحقۂ آتشبار و سنگہای سرکوب حملہ کنان را برگردانید بلکہ خود با چند





شمشیر زنان جانباز از راہ دریچہ بیرون شتافتہ کارزاری نمود کہ داستانہای جرأت رستم
واسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون از ان معرکہ گاہ روان گشت القصہ سپہدار
موصوف ہم از روی انصاف بر دلاوری وجانبازی شان آفرینہا خواندہ بغتتًا
برگشت و بلا توقف راہ قلعہ وندواسی سر کرد اگرچہ نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت
وقت اعدا شکنی نیافت بنابرین در میدان تروا تور مقام نمود سپہ سالار موصوف بعد
دو روز از وندواسی کوچیدہ بمدراس راہی گردید و نواب از انجا بصوب ترمری نہضت کردہ
چھاونی فرمود و بہدران سال فوجداران ترچناپلی و تجاور جوق جوق سپاہی را بمواضعات
وقریات کوئمبتور و پال گھاٹ و ڈنڈکل وغیرہ فرستادہ غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
وبرایای آن اضلاع خراب و ہلاک می شدند و بعضی از عبدہ اوثان و اصنام آن مقام در مساجد
ومساکن اہل اسلام آتش غارت و تاراجی افروختہ اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بندر
سورت و بمبئی از راہ دریا جہازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ و تلچیری رسانیدہ باتفاق قوم
نایماران ریشۂ فساد و عناد تا تعلقہ کورگ کہ یکی از فسحت آباد قلمرو نواب بہادر بود دوانیدند و
دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوہ براندازی خانہ حکومتش
پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانستہ نایماروماپلہ ہای پالگھاٹ ہم جادۂ انحراف
بیمودہ سر نخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریز را از مدہر اطلبیدہ اشتہ در ازار و خونریزی خلق
اللہ میکوشیدند نواب بہادر بدریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینی
بسپہ سالاری صاحبزادۂ والا تبار تہور نشان بجہت استیصال تدبیر شان برگماشت و انتظام
انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دیدوی باز گذاشت و چہار ہزار سوار بسرداری لالہ جہبیلہ رام
مع رسالہ سلطان سنگ سلحدار بتاخت و تاراج بلاد نیلور و گرد آوری رسد غلات و مواشی رخصت

فرمود و مهامیرزا خان بخشی و نورالابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حدود کالستری و ونگت گری و
بمراج و غیر آن زمینداران منحرف مامور شدند و بعد ازان آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
کربا یالت حدود جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت رتنش عزیمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عزاصدار یافت که بسمع همایون ما رسید که نابکاران شقی سر از حلقهٔ بندگی و فرمان برداری پیچیده
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدور باشد کوشش نموده نگذارند که
من بعد آسیبی از بدبختان گمراه برعایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و منیواران بدانصوب توجه فرمود و صاحبزاده
ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راه تیاک گڈه به اونٹا تور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تجاور جمع شده عزم مستخلص قلعچهٔ کاٹ پلی و شاکوٹه
و کاٹ مینا گودی دارد اگرچه سید صاحب حسب استعداد مقدور بهمت خود بدفع آن فوج سعی جمله
بظهور میرساند اما بسبب فطرتی سپاه ناتجربه فتحیاب نمی شود بلکه بمحض ناتجربه کاری از دست کلران
و توندبان و مرور و ترب سواران تجاور شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرد استماع این خبر شدیز عزیمت بدان صوب جهانده چون
قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر کاٹ
پلی و جوقی بهمون قصد از تجاور فرا رسیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچهٔ مذکور هجوم
کردند و از طرفین نردبانها راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچه
چون قوت و قدرت ممانعت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه
در جای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلعچه شلک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
که حارسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته بپیش آهنگ اندیکبار همه شلک ریزان هشیر شدند





چنانکه تا نیم گهڑی بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیمابین خود ها در دادند تا چهار پنج صد
سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا سرداری یک طرف بآواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ
برزد که هان دست بردارید ما انگریزیان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناتجربه کاری خود نادم گشته
آنچه که از ذخیره و جز آن در آنجا بدست شد برداشته بطرف شاکوٹه شتافتند صبحی باز پیادگان
تھانه در قلعچه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت مانند
صبح بی اختیار خندید و تھانه برداشته قلعچه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشتند چند کلر
و توندبان را با خود متفق ساخته بر قلعچهٔ شاکوٹه یورش کردند تھانه دار آنجا که شجیع حمید نامی
صوبدار بد و صد جوان بود برج و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعادی
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعچه ریخت که یورش
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منهزم روز دیگر باز
بآراستگی سپاه خود پرداخته در فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیوگنگا شتافتند صاحبزاده
در ظاهر قلعچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزهٔ آن فدویت
و دلاوری بعهدهٔ رسالداری و زر جوڑهای حلقه دست مطلا و پک دردانه و جوماله سرفراز ساخته
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گوڑی خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
در حالیکه پاسبانان آنجا بگرد آوری مواشی و رسد جز آن در مواضعات شیوگنگا چون بنات
النعش متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقهٔ آنها در قلعچه ستاره
شماری میکرد و لبسان گردش روزگار و تاخته چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن نواح

تصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت وهمه زنان آنجا جمع شده سرگین
گاو در آب خیسانیده ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نزد بانها زده بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم برنگ شهاب ثاقب
برسر آنها ریختند وسنگ وپاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند واز یک طرف
پاسبانان در صدد دفع ومنع آنها آمده سعی مردانه بعمل آوردند وسر وسینهای اکثر حمله آوران را به تیر و
تفنگ دوخته باری هزیمت دادند وپیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادیق بطرف قلعچه
شنیده بایلغار رسیدند وبواسطهٔ ننگ وناموس حیدری برعقب آنها برهم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
نیز بحضور طلبید وهمه کس را در جلدوی تردد شایان یک یک حلقه دست از نقره وزنا یک را
یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف ترورپاله نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید
که پالیکار تزور با جمعیت خود معه دو صد جوان انگریز ونوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار المقر خود شتافته از آنجا سامان رسد ومواشی بسیار بعید د فراهم ساخته به ترچناپلی
مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب در تاخت چونکه مران آن جماعة العزم عبور جو که
آب بطغیانی بود سامان رسد به کشتی ها وسبدها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر وبان وتگرگ
قرولی وبرق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجماعة بصد محنت کشتیها رانده بر ساحل
نجات پیوستند دیگر سپاهیان بشابه حباب خودها را در آب انداخته دست وپای نزد میزدند
دران حال بعضی شناور بحر شجاعت چون سیل اجل بصفت رعد نعره زنان بآب در پیوسته
بعضی ها را بدست غضب غرق ساختند واکثر ایشان را برنگ ماهیان از آب کشیده بیرون انداختند

بر



پس سامان رسد غلات وغیره برسر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصه صاحبزاده مظفر در
قلعچه ترورپاله ٹھانه معقول بقلعداری محی الدین خان حسن نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
در ایامی معدود بر سر مفسدان چیره دست وغیره سران نواح کلیکوٹ فرا رسیده بسعی مجاهدات
باکار در کارزار آن جماعة بغاوت شعار بمقتضای شهامت ومردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
وفرزانگی می شنید وسرداریکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد بطرف دهاراپور رسیده بود بمجرد
دریافت خبر یلغار صاحب زاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شباشب داخل
کرتلم گردید واز آنجا شبی باهنگ شبخون بر جماعت طلایه داران دهاراپور رخش جرات تاخته
بود قضارا در اثنای راه آتشیکه شخصی حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که بر پشت
گاو بود در گرفت یکبار ملتهب گشته همه صندوقها افروخته شد وقریب هزار مرد جنگی از صدمه آتش
چون زاغ وزغن بر بالای هوا پریده سوختند واز صدای صعود دود وش طلایه داران منصوره خبردار
گشته از اطراف انگیزها کردند واکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند وبعضی از سردار وسپاهی
بهزار خواری وتباهی خودها را از آن مهلکه بیرون زده به ترچناپلی رسانیدند ومخدوم صاحب چون
با جمعیت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجهٔ آن نواح گشته بود بهر جا که نزول
وارتحال واقع میشد بغارت وبخرابی مال وناموس بغیان شقی مبادرت میکرد واثری از ابنیه و
عمارات آنها نمیگذاشت وگروه گروه سپاه را بقلعه وقمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف
تعلقات اهل شرک وعناد منتشر کرد وخود بعد ودی چند در قلعچه سکونت ورزیده بود که روزی
جمعی از ارباب ضلال فتنه مآل با فوج انگریز که از مدهرا رسیده بود اتفاق کرده در تاخت وقلعچه را
محاصره کرده جنگ تیر وتفنگ انداخت صاحب موصوف که ایام حیاتش بسر آمده بود با دو صد
جانباز متوجهٔ رزمگاه گردید سپاه غنیم حسب قرارداد خودها او را درمیان گرفته خواستند که

دستگیر نمایند آن جهان پهلوان که غیرت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه تو همی از آن گروه
انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقهٔ کبوتر می افتد باهمین جانبازان حمله آور گشته
واندک زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فراتی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن
سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا و بلدهٔ ارکاٹ و راندن
شان ببالا گهاٹ فرمان داد تا مرہٹگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لَوْلَا
كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ فِي الدُّنْيَا لَعَذَّبَهُمْ - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلوفشاری الیشان موجب
نفس شماری متنفران و طریان شتاب برانیان شد که بر اختیار شتاب این سفر شداید سقر مقدم
می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونهٔ یوم النشور از شور و غوغای
این اقوام منشور هویدا آمد و برهم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب
و پر کردن باروت شهرپناه معنی اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ بصورت می آورد و خروش این همه از مقدمات
اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً عبارت میکرد و دران روز تا چه غارت و دست بردی که نصیب هیچ
بیدین مباد و هیچ شوربختی شور آن روز مبینا د و درماندگان بیدستگاه بطالع شوم خود ندیدند
وکدام ظلم و ستمی که برجان خود ها از دست جابران نکشیدند بیت

| | | | |
|---|---|---|---|
| نه کسے را مجال فریادی | | نه کسی دادخواه را دادی | |

چون خوش انجمنان عشرتکدهٔ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند دران خطه گلشن نشان
یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب از داغهای مطیبه ویرانی
این چمن باکسوت آوارهٔ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در
گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته بامشرب قلندری در ساخته شاخسار درختان
این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان





وحشت درین سرزمین روی نمود که جنبیدن پرکاهی کوه هول جانفرسای و دهشت هوش ربای
بر سینهٔ بقیهٔ آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افگند و برخی از
اهل بلده که درین صدمات روزگار با حوادث دوراز کار میکشیدند بعضے بوسیلهٔ عجز و الحاح و بعضے
بزیر شس نقره و طلا شبانگاه از مرہٹگان و نگهبانان دروازه رهای یافته بمدراس راهی شدند
و بهمدران زمانه بمصداق آیهٔ کریمه کل شیء هالک الا وجهه جنرل کوٹ بمرضی از دار فنا رخت زندگی بربست

## ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین و شرح اخلاق گزین و عادات و کاردانی و دستور العملش معه دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید در منصوبهٔ گرد آوری سامان جنگ و اشتغال مهم قلعهٔ
مدراس ستیقم و تحصیل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضے منحرفان جادهٔ تسلیم مدت العمر خود بسر آورده
ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان تمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
منڈل گڈه انتقالات میکرد و انتظار ورود فراسیسان موعود گوڑلو میکشید که ناگاه سرطان
بحر محیط اجل لشکستن کشتی حیات آن غواص بحر شهامت و تهور حباب آسا در برابر کتف سر
بر آورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند انکه اطبای حاذق و جراحان فایق خروجش
از فساد بخارات معده و امعاد انسته به منضجات و مسهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن
مترتب نشد غرض شدت و جوش صلابت طبعی او مستهلک ساخت و از مسند تمکن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دهانش از قوت لایموت بربست تا از ان جایگاه منحوس
نهضت کرده در ناحیهٔ پونا که شمالی ارکاٹ دو کروهی است خیمه و خرگاه برآراست چون دست

تدبیر و معالجهٔ اطبا و فصاد هند و دکن از ان ورمش که توجه بسرایت باطن داشت بسته شده بود جراح قوم فرانسیس بر وفق رای حذاقت سگالش آن مایهٔ مواد وبال جان بشگافت و چون شان عسل چندین هزار روزنه ناسور جگر تراش و نشتر کاری نیش زنبور در سینه خراش در باطنش پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن ریش سراپایش بسوخت و از هر بن موی رشته شمعی در تن او برافروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرمایهٔ حیات عالم ناامید شدند طلب داشتن صاحبزاده کراة و مراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمائید که از طلبیدنش کار سرکار نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بر وقت خواهد رسید همدران اوان جواسیس معروض داشتند که جنرل کوت سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیز کرد نواب باصغای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود تجربه کاری تمام از سپاهگیری اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسومه صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه احسن بندوبست آن طرف نموده مراجعت باید کرد و نظر غور بمآل اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور باشد بمدد خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت ما شما را مختار کردیم زبانی بل آنی در کار سرکار تجاهل و تغافل روا ندارند پس روز دیگر خود بدولت در خزانه وا کرده تمامی سپاه و حشم را بتفصیل هر کچهری مواجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه ذیحجه و امشب شب هلال شهر محرم است پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگرچه طبیب درین امر تجویزی نداد او را بیرون خیمه رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده برابر تعداد انگشت چیزی خوانده دست بر چهرهٔ مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را باز بتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ





و پنجهزار سوار بنا بر رعب افزای اطراف مدراس راند و بعضی سردار را بحضور طلبیده در بندوبست کارخانجات تاکید اکید ساخت آخر الامر بقضیهٔ کان امر الله مفعولا طلوع هلال هر شب غرهٔ محرم الحرام اول سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه جانکاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش به دُردِ سیهٔ مستی پر کرده دمادم نفس شماری کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اماد کار ریختن میگذاشت تا در آخر شب که چند جرعهٔ او غذا و شوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکر سکرات و هجوم خمار یاس از حیات بوداع این خمخانهٔ بی کیف و انشهٔ بدمستی سراسر حیف چشم امانی واماالش بربست و مینای بادهٔ عشرت جوشش بسنگ حسرت بشکست آری لمؤلفه نظم

اگر باشد گدا یا شاه فیروز / بباید رفت زین کاخ دل افروز
تن کز ناز دولت پروریده / شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عاجز یار و احباب / زن و فرزند نی جرات درین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد / ز دولتمند با صولت نترسد
چو انفاس کسی تکمیل یابد / بتاخیر دمی قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت / بیکدم حیدر و هم حیدری رفت

القصه خوانین عمدهٔ ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و مهامیرزا خان و بدر الزمان خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سررشته داران توشک خانه وغیره که آثار حلال نمکی و دولتخواهی از ناصیهٔ حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان این واقعه خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده صنوا البام اسم عهد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیه بحال داشتند و سررشته روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند و خدمتگذاران واقف

امرار را بهر اخفای این سانحه بر هم زن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجهیز سفر آخرتش پرداختند
و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گلگون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند
و شبانگاه با بدرقه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتودیع مدتی
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کهین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت
اصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از آن محیط مهیب رحل اقامت
بر بسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصی غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهره خیل سپاه بتجویز و صواب دید صاحب دیوان
سرکیسه بخزاین وا کرده بالعکس قانون قدیم با بداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات
کفارة الذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار بطرف نیلور و دو هزار سوار
بهر طلایه بطرف لشکر انگریز روانه کردند و مهامیرزا خان را بنهایت صداقت و اخلاص و دولت
خواهی معه عرائض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجهٔ دولت و اقبال ثمرهٔ شجرهٔ
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوٹ بود کرده در باب تقسیم
عزیمت بصوب لشکر بتعجیل تر شرائط مبالغه بالغه و انواع رسوخیت و الحاح بظهور رسانیدند
اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم والا صفات از حیطهٔ قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن برحسب ضرور از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رای
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف بوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میزد آنچه میخواست خود





بدولت می فرمود و دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات
ذکر مجلس از تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوش رنگ
بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازیها طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
مواضعات قلمرو خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علیحده نامزد ساخته
اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و مامور
میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس که سستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
سزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
کردی وقتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده
رغبت داشت و بر دال و خشکه ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
بر نخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینٹ برهانپوری بر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید
و دستار سرخ و نافرمان لشمار صد دستی بر سر مبارک می بست چون به مسند می نشست نیمچه براق مرصع
قبضه در پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل مهمات مملکت به پیش خود فیصل میداد حتی که چرم و حشو
جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان
و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام و قیمت
گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام با خلاع عطا میکرد
چنانکه احیاناً در اثنای راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه
کاغذ اسناد عاملان و حوالداران آن ضلع نصف قیمتش میداد هنوز رساجده اش برنگ
ریگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود وکسی که کار نمایان وتردد شایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش براو مبذول
داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید وشخص کاردان جهان دیده را به عاملی وفوجداری وامینی نامزد
می فرمود ودشمن آرام طلبان وآسوده مزاجان ونفس پرستان می بود وپشت وپهلوی ملازمان
تغافل منش ورعیت کش بارها از ضرب قمچی ها نرم میکنانید وشخصی را که از یک خدمت بعد اثبات
قصور وفتور در کار سرکار وظلم وستم بر خلق الله وتغلب وتصرف اوالشواهد کارکنان معزول
میساخت باز اورا بران خدمت مامور نمی فرمود وباهل دیانت وکفایت واشراف کارهای عمده
تفویض می نمود ودر هر کارخانه ملکی ومالی درحضور وغیبت اخبار نویس وهرکارها وخفیه نویس بعدم
اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک وبد هر امر دریافت می نمود وگاه گاه درپردهٔ شب گلیم سیاه
پوشیده تنها بنابر دریافت احوال اهل لشکر وغربا ومسافران در شهر وکوچه میگردید ودر لشکر
هم همون معمول داشت واکثر سال وماه در مهم صرف مینمود بلکه نتیجهٔ زندگانی خود انتظام امور دولت
منحصر در سفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ظاهر امی بوده هیچ از نوشت وخواند بهره نداشت
لاکن از رزانت رای ودقت پسند خداداد بر دانشوران دشوار پسندان دهر در ترجیح میداشت
ودر تعلیم وتدریس صاحبزادگان سعی جمیله می فرمود وکم گو بسیار خوش گو بود ومردم باتمیز باتالیقی
صاحبزادگان متعین وخدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند وصبح وشام ذره بذره
از گفتار ورفتار وکردار وجواب وسوال آن روز معروض حضور میشد چونکه صاحبزادهٔ والاقدر را
بدفع اعادی وکشایش قلاع هر ناحیه که دستوری میداد اورا بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
ارشاد می فرمود که شمارا بجمیع امور لایق ودانا دیده براین کارها مور میسازیم وانیقدر لشکر سوار وپیاده
وتوپ خانه وخزانه بشمامی سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده به هوشیاری تمام سرخرو باید آمد
ودر غیبتش سردار وسپاه معینش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است





اورا نگذارید که از شما جدا شده جرأت بی تدبیر نماید وخبرداری ونگهبانیش بر آن وزنان بر ذمهٔ
فدویت خود قرار داده باشند ووقتیکه صاحبزاده از بند وبست کار مرجوعه فراغت یافته مظفر
ومنصور بحضور برسد باز به همین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق سودبان وممیزان
والا فطرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی اراذل بی تمیز واوباش پرستیز گردیده از مناصب
ومراتب جاه واعتبار معرا شوند آری فرد

احتراز از الفت بدسیرتان کردن خوش است | صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکنند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت وشوکت بسبب مطلق العنانی ونازبرداری
پدران وصحبت اهل سفل چنان از پایهٔ شرافت وعزت برافتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحاصل بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بمحل زنانه میداد واکثر اوقات
درجه تحمل بر شوخی وگستاخی مرد شجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکرهٔ جنگ
چرکولی درمیان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام
نمکی بیهوده از رو بر روی ما گریختند واحدی دست بشمشیر برده فدای وار نکوشید ازین رو همهٔ
جانهای خود مفت بر دسیاهی در باختند از حاضران آن مجلس یسین خان ونبی کدری که دران معرکه
گاه جادهٔ حلال نمکی پیموده تمام بدن وچشم خود را وقف شمشیر ونیزه ساخته بود جواب داد حضرت
راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن
بفرمائید که این چشم از چه آفت واز بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی وحصول
لطف نظارهٔ حسن وقبح جهان رنگ آمیز است درباخته شد نواب تبسم کرده فرمود که با بر شما
ایرادی نمی کنیم وروزی محمد علی کمندان را بجفایت مهمی فرمان داد وبسر انجام آن مهم خزانه درخواست
نمود خود بر او خشمناک شده فرمود که هر ماه زر بیحساب مثل مهاور خود از سرکار میگیری وصراف

بینائی ما خوب میدانیم بر وقت کار باز زر میخواهی نمیدانی زیرکه تا این مدت خراب کردهٔ از روی حساب درم درم باز یافت خواهیم نمود و ترا مغلل و مسلسل خل حرکه سرامیان واجب القتل خواهم فرمود او شوخ منش رو ازان طرف گردانیده بمتصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط بر عقل و رای پیر مرو نازیدنی است مرا تقدیم این امر زر باید و الا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که عرض گستاخانه او بسمع شریف میر سید ابشان سرداری و صفت ناز برداری بر گستاخی دولت خواهیش نظر نمی نمود و بمتصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او او باشی منش می خواهد و امثال این از کار بارها بظهور آمد و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سر آمد وقت و یکتای زمانه بود چنانکه از یک نظر و الا فطرت چندین کارها که شل مشاهدهٔ تو ملازم و ملاحظهٔ اسپان نو خرید و تقرر قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب با صواب بر محل بر خلاف تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و بیکاری بی رنج و ترددی درست میساخت او حافظ حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاوه و لتمندان قدر با چنین ذهن و ذکا عطا نفرموده بر قوت حافظ و ذهن رکه اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری

**بیت**

| | |
|---|---|
| هر کسی را بهر کاری ساختند | میل او را در دلش انداختند |

روزی فیمابین یکی از فرقهٔ شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثهٔ دینی روداد و کار از سخن و زبان گذشته بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل این معنی معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده پرسید که چه بحث و راز کار می کنید و چرا مثل سگان غوغای بی معنی می نمائید سُنّی عرض کرد که قبلهٔ عالم این مرد پر کین در حق خلفا و جناب ختمیت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که نجوم فلک هدایت اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار



استفسار فرمود تا او بطور مذهب خود عرض نمود که ابوبکر صدیق خلیفهٔ اول رضی الله عنه از مرتضی علی کرم الله وجهه چنان کرد و عمر خلیفه ثانی رضی الله عنه در جناب امّ السادات فاطمة الزهره رضی الله عنها چنین کرد و بارها رنجانید پس پاس خاطر آنها بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت عدم دل شکنی هر دو مبحث منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعه پرسید که تو در حق کسانیکه حرف میزنی زنده هستند او عرض کرد نه تا بعتاب حیدری خطاب کرد مردا انست که عیب و هنر کسی رو برویش ظاهر کنند نه که بر قفا بزرگان گفته اند که غیبت حرام است شاید تو نسل حرام هستی که درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر درچنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع ساز و مخل کار سرکار شود شلیطه و میخ کوب برای خود آماده بداند و روزیکه بمحفل حضور اهل هر دو فرقه حاضر بودند یکی از اهل سنت و جماعت نقلی گذرانید که مسافری بر اسپ سوار شده راه میرفت قضا را در اثنای راه خلابی بود ناگاه پای اسپش در آن گل فرو رفت راکب فرود آمده عنانش بگرفت و بیرون کشیده گفت که باستعانت صدق جناب صدیق اکبر رض بیرون آی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق اعظم رض پیشتر خرامی حرکتی نکرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمان رض بیرون شتابی از جا نه جنبید پس گفت بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی الله عنهم اجمعین قدم پیشتر گذاری همون زمان اسپ از آنجا جسته بیرون آمد سوار شمشیر کشیده گفت ای اسپ تو رافضی شدهٔ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع کرد نواب بمجرد شنیدن نقل تبسم کرده جواب داد که وی عجب نادان محض بود و جاهل سخت ندانست هر که زورمند بود اسپ را از گل بر کشید و نمیدانی که ازین نقل صریح سراسر عجز و انکساری صاحبان پیشین ظاهر میشود پس گوینده بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانه از مصاحبین خصوصاً به علی زمان خان می نمود چونکه صوبهٔ سرافتح شد روزی سوار گشته بتماشای شهر از یک راسته خرامان گردید و در بعضی کوچهای آن شهر اکثر قبور پیش خانها واقع شده اند از حاضران

پرسید که این قنبور بچه سبب در آبادی انداو شان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
ویرانه بود والحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام پیین مردم از هر دیار رسیده شهر
آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف شما نه میدانید که این مرد و زن برای خانهای خود ها
جنگیده مرده اند اما الفاظ لونڈی کا یعنی کنیزک زاده که زبان زد اکثر و کنیان است بر زبان مبارک
جاری بود و هر کسیکه خشمناک می شد او را باین لفظ میخواند بلکه عین الطاف و نوازش وابستهٔ این
لفظ بود علی زمان خان روزی برمز و کنایه عرض کرد که این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت
و ذی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
یعنی حسنین علیه التحیة والرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا که القاب مقدسهٔ جناب والدهٔ ماجدهٔ آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
سرانجام مهمی لشکر متعین میساخت ازان لشکر هرگز بیفکر نبوده بانواع لوازمات چه از زر و
چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر والا میداشت و هر قلعه را
که تسخیر میکرد بمرمت آن قلعه و بنای حصارهای تازه لکهوکها زر صرف مینمود چنانچه اکثر قلاع
زمین دوزی و کوهی پایان گهاٹ و بالاگهاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
و اچکه گره برو دزد و حرامی از صفحهٔ شهر و قصبات و قریات قلمرو خود حک ساخته احیاناً کسی جا
قطاع الطریقی و دزدی بعمل آمد و کاولی گر یعنی نگهبان آن مرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید
و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجا می گماشت و لشکریان را بداد و دهش و رعایا را بمدارا قول
بی کاهش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
یکطرف آن حرف ح و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسمی فیل سبب رواج
اینکه یون گنج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از همه فیل گزیده و راست رفتار و جلد و منظور نظر

کیمیا



کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شد و ازین معنی بحضور تاسف تمام دست داد
تا شکلش بهر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نه فرمود و همدران روزها وزیکه بر عهده
داران و حوالداران کارخانه دولت به تخریب امور غضب آلود بود قضا را داروغهٔ دار الضرب
بحضور عرض کرد که بر فلوس نو کدام ضرب ارشاد شود در حالت خشم فرمود شکل کیر خر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنج هزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
ازان بعضی دانایان بحضور عرض کرده همهٔ آن فلوس را جمع کنانیده گداختند و شب یکشنبه
در سفر و حضر رقص زهره جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسهره که عید اهل مرهٹ است اگرچه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن به محض پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان که عبارت از اولاد
چک کشن راج و ڈیرو کار پردازان آنجاست بنابر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر کفر نباشد ده یوم جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و نند راج را به محل عالی بار داده دو سه
ساعت اوقات همایون به نظارهٔ آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوامیس و حملات
فیلان کوه شکوه بایکدیگر و پنجه بازی مصادرت یلان تن و مند که در دکن جهٹی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسیری تمام نوشانیده در تپش صحن جهٹی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حملهٔ شیر و لگد زنی و غوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم
پوشانیده با کتکهای صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را حسب آرزوی
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در در همین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر در آویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بخشت او را بانعام زر و خلاع و اضافه از آز و نیاز دنیا مستغنی میساخت چونکه شیر غالب گشته

مورا برزمین آورد تفنگ برداشته چنان میسوخت که تیرش از سرشیر میگذشت و مروسلامت برمیخاست در اوایل و آخر عهد سلطنت خود بنابر رعب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای اسیران مرہٹ و دیگران فرمان میداد و در مهم ارکاٹ بتجویز و اغوای بعضے خواجه سرایان مرحوم آزار وعاقبت خراب اکثر دوشیزگان شکیله هر قوم را خواه برضامندی والیان آنها خواه بجبر طلبیده آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کنیزکان مه پاره نابالغه را نیز بدستوریکه مذکور شد بهم رسانده داخل تا یک سال محل زنانه میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام گفته اند و قوی جثه و میانه قد بود و نقش مهر دیوانش کلان مدور این بود بیت

| | |
|---|---|
| بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار | لافتا الا علی لا سیف الا ذوالفقار |

نقش مهر جیبی بنام فتح حیدر بود و به محنت شاقه یک حرف ح از گونه بنابر دستخط که لازمهٔ ارباب ریاست است مشق کرده بود باین شکل ح غرض از ابتدا عروج دولت تا وفات در هوشیاری و حزم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسر برده شخصی تاریخ رحلتش درین فقره یافته - آه مردے حیدری دل رفت + و دیگر باین فقره که جان بالاگھاٹ برفت + + + + + + + + +

## ذکر جلوس خدیو[۱۱۹۶] والاشان سمو المکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق[۱۱۹۷] مهام سلطنت خداداد و بیان لشکرکشی جنرل لانگ و جنرل اسٹورٹ سمت ہندوستانی و مراجعت شان بمدراس و روداد سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری آنکه

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی مهامیرزا خان فایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پراختلال





انتقال نواب مرحوم و ضبط و ربط لشکر در خلوت مفصل معروضداشت و باقسام قسمیه طمانیت کلی از طرف اران لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بمسند دیوانی خاطر والا را کمدر کرده بود حاصل گردید و مبشر اقبال بگوش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

| | |
|---|---|
| مشنو از کس پای دولت را بنه اندر رکاب | تا دو اسپه پیش پیش آید ترا فتح و ظفر |
| شاهباز از صعوه نهراسد میندیش از عدو | کی غضنفر یابد از روباه شل هرگز ضرر |

برحسب معروض دولت خواهان صمیمی که بدرجهٔ اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم بلشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بهجت اثر ابد دولت خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید نظم

| | |
|---|---|
| بیا که رایت منظور بادشاه رسید | نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید |
| جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت | کمال عدل بفریاد دادخواه رسید |
| فلک نوید همین داد اهل دوران را | زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید |

یکسر سرداران و عهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند و بتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعید روز شنبه بستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری صدر آرای جاه و جلال و وساده پیرای عز و اقبال گردید چون اورنگ حشمت و مملکت از یمن قدوم آن خورشید اوج سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آمده و ملک و دولت رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی و هواخواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات شاهانه بنواخت و به مناصب بهیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را ترتیب مجلس جشن و سور فرمان داد فرد

بیاراست بزمی همایون کراو را نا • بهشت و بهار است مولی وچاکر

دوران مجلس شعرای فصیح زبان وندمای ملیح بیان از ابر طبع درآبدار نظم ونثر نثار گروه از خوان احسان سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد ازانکه لبساط مجلس سور وسرور در نوردیده شد قدم با میمنت بر مسند انتظام امور جهانبانی نهاد و فرامین ضبط وربط به جمیع قلعه داران وحواله داران و تحصیلداران ممالک محروسه فرستاد وبر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل ونصب کارپردازان ملک ولشکر آغاز نهاد وهم کنان سر بر خط فرمان والاشان گذاشته بتقدیم خدمت کمر سعی بربستند هم چنانکه حلقه بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیهٔ انقیاد خدیو والانژاد بر دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز بنام کوته اندیش طریق نامحمود مخالفت سپرد وباسردار انگریز که بجوار بلادنگر باتفاق قوم نابکار ریشهٔ فساد وشور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر قلعهٔ بندر کوڑیال ترغیب نمود پس ازانکه سردار انگریز قلعهٔ مذکور بدست آورد نمک حرام مسطور باقتضای نقاض دلی وبیوفای قلعه نگر لوی سپرد وهمدران زمان سپه سردار فرانسیس ودو هزار فرنگی لبسرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد بعد چندی خود بدولت یعنی سلطان والاشان که از سردار وسپاه جیش وعسکر خاطر جمعی دست داد معه لشکر نصرة پیکر کوچیده ساحت کاویری پاک را از فر نزول رایات واعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر بوقلمون ساخته بود که جنرل اسٹوٹ وجنرل لانگ از راه چنگل پٹ بعزم مقابلهٔ سلطان گیتی ستان تا وندواسی لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر لسان غضنفر با تمامی عساکر ظفر ماثر از راه دوشی مالمور بدفع اعدا نهضت فرمود وبفاصلهٔ سه گروهی وندواسی محل نزول رایات جاه وجلال نمود روز دیگر فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه ومیسره وقلب بآیین درست آراسته توپخانه پیش رو گذاشته معه فرانسیسان صف آرای جدال وقتال گردیدو سرداران انگریز باسپاه خود بمیدان





هل من مبارز رسیدند ومی که الحاق جمعیت فرانسیسان بجنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین دانستند پا برجا ماندن نتوانسته آن روز صلاح در جنگ ندیدند ودر استعطاف عنان اقبال صلاح حال در عایت ال شمردند وهمون شب از گورنر مدراس فرمان مراجعت رسید بنابراین صبحی فردای آن روز قلعه وندواسی شکسته با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز ازانجانب کوچ کرده بر سواد تروانور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند که بلادنگر وکوڑیال بندر متصرف انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه وقصبهٔ آن نواح انگریزان مسلط شده اند وبعضی فتنه جویان نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سر نخوت برداشته در مقام عناد وفساد پا فشرده اند چنانکه اپچی شامیا نار دار سردفتر اخبار نویسان که در دار السلطنة است با قلعه دار آنجا یکدل ویک زبان شده در فکر خرابی خانهٔ جاه وجلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته است وسید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کڑپه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده وسوار جمع ساخت وعهد ومواثیق وشرائط موافقت با انگریزان مچهلی بندر باراده تسخیر حدود کڑپه بایمان موکد ساخته رعب افزای آن سمت است

## ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اعادی واستخلاص بلادنگر وکوڑیال بندر وغیره وغارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنابهی بدست غازیان وسزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان وتقرر صلح فیما بین سلطان وانگریزان وانتقال محمد علی شجیع بظهور جهالت نامطبوع و

## روداد همین سال آن که

چون علی النواتر اخبار استبعیان فساد است فتنه انگیزان و تسلط انگریزان دران ملک بسمع شریف رسید عزم قلع
و قمع بنیان ایاز نا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنجد و درست کرده بدر الزمان خان بخشی را
باهفت هزار تفنگچی و صلابت خان بخشی را باشش هزار اسلحه دار و میر غلام علی بخشی را باده هزار پیاده احشام لبر خیلی و سپه
سالار میر معین الدین عرف سید صاحب در پایان گهات گذاشت و خود بدولت با تمامی سپاه خونخوار و فراسپسان
تهورشعار باستیصال ریشه خس و خار نواحی نگر نهضت گماشت و مساهله در پاداش عمل آن شور بخت
کرلاخیر فی عبیدی صفت کاشقاو بود بعید از آئین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته
بطریق یلغار دوید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور برید و همدران رحیل اشارت بر آوردن
صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزولش به مقام معلوم ورود صندوق نیز
معاً اتفاق نمود تا معتمدان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را لبر سرنگ پتن
بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کنجام بر ساحل این طرف جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکرکشی
بتسخیر پایانگهاٹ به تعمیر مسجد و مضجع منوره فرمان داده قلعدار آنجا بآئین بهین احداث کرده بودند
اندرون مضجع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجیع را مع جمعیتش به بندوبست دار الامارة و عزل
بدخواهان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر بر صاحب مرحوم
بدفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده بسمت کرپه رخصت فرمود و خود آعنه همت های بلند و ازمه
نهمت های بار جمند بآن موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیوان
هلی و مدگری و صوبه سراحد و چیتل درگ رامضرب خیام نصرت اعلام ساخت و دولتخان فوجدار
آنجا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضور شد و شرف زمین بوسی حاصل ساخته مورد الطاف
و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

بباديه



ببادیه نوردی راه دور و دراز بازمنه مقصور اعلام استغلاو رایت استیلا در فتح تنبیه ایاز برافراخت
و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سه مرحله غیر از
اشجار متراکم که هر شاخ سر بآسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات کم کسی دیده هر
قدمیکه فرا پیش می نهاد و بنیان سبقت جسارت بدخواهان اعمی جماعه ایاز مردود بر باد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سد راه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال منهزمان مقبوح ساخته پرتو
نزول رایات زیر گهاٹ سیورم انداخت و پیش ازین لشهرة قدوم لشکر نامعدود آیاز مردود با
سرمایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی ازان دائرهٔ کوهستان مضیق المجال برآمده بقلعه
کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنه گرفت برسبیل ایلغار از راه بنگلور
شتافته در دامن کوهچه گری کٹه بر کنار جو فرود آمد و بر مضمون این بیت

| | |
|---|---|
| ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم | وگر با چو او صد برای بجنگ |

مد نظر داشته بمقتضای دور اندیشی از راه گرگ آشتی جادهٔ یگانگت و مصادقت با قلعدار
بغی آنجا پیمود و بعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب
الفرمان والا شان به بندوبست خطهٔ نگر از راه کوڑک میشتابم قلعدار مذکور لسخنان خوش آمد
وابله فریب شجیع مزلور از جا رفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
واگذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هر گاهیکه من در اندرون
قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره یزک بندی
نمائید پس خود به بدرقهٔ پنجاه مرد کارگذار و دلاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

وبلا تاخیر محافظان آنجا را دست برپشت چنبر کرده همراهان خود را بر دروازه قایم نمود بمجرد استماع
صدای تری کیبن داران چابکی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف یزک بندی نمودند
خود شجیع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعدار و نایبانش و انچه شامیا و شریکانش رفته تا واکردن
چشم لبغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده محبوس ساخت صبحی بتجویز و الدهٔ
ماجدهٔ سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانید و شرکار شامیا بدار کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم در قفص آهنی که جزای بدکرداریش همین بود بند کرده قلعداری دار السلطنت بسید محمد خان
مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بذمهٔ اسد خان رسالدار که مرد شجیع
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و بکوچهای دراز معه خطوط
والدهٔ سلطان و کیفیت نامه بند و بست دار السلطنت همدران مقام شرف اندوز اقدام بوس
جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فدویت خود لعنایت پدک
و خلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والاشان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ داد تا سپاه
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ
سرراه گرفته بود گذاشته از جانب دیگر صعود کردند و در عقب محافظان آن طرف فرا رسیده
شلکها ریختند و جماعت فراسیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازهٔ اخیر گهاٹ
هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق باهم جنبان افگندند و خود بدولت بدریافت سراغ
راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال برآمد و لعنته بر سر آن اجل
گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چندانکه دست یافت جیوب بهت خصمان بشمشیر بران بشگافت
چون جماعت انگریزان و جوانان لغی نکبت نشان از عرصهٔ معارک واقع دروازه پهلو تهی کرده
بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غازیان کشورستان



از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در سر راهی مستعد قتل و حرب نشستند و توپچیان مورچال قایم کرده
بشکست و ریخت حصار قلعه بهمت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب متهوران پای استقامت و مردانگی
کرده با شکوه انگریزان و جماعهٔ منحرفان از جا نرفت اما زود خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان
در غایت نامیدی و نهایت زبونی آوارهٔ وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تحیر بلب و
دهان تحسر آنها میگذاشت و حال بدنیقال انجامید بیت

| | |
|---|---|
| نه یارای رمیدنها نه رای آرمیدنها | مرشک چشم حیرانم نه میدانم چکیدنها |

علاوه این حصار نایابی جرعهٔ آب که چاهی مدار زندگی قلعگیان بدان وابسته و در پایین دیوار برجی
واقع شده بود بصدمهٔ سنگی که از مورچال بمشابهٔ شهاب ثاقب بر همین دیوار واقعهٔ چاه نزول نموده
حصار از پایهٔ خود جدا شده دران چاه افتاد آبروی خود ریخته بود دران سر البتان بی آب آبدیدهٔ
جرات الیشان ریخته و قحط نیم سیر آرد نان گرد کوچهٔ مذلت بر فرق متردان سیر از جان بیچینه جز کباب
جگر سوخته سیخی برشته نمی یافتند و کارد باستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند
و برای یکدانه برنج باریک و کنده در حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خونابه خمخانهٔ غم نادیدنها
می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچه باد و سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با خمهای
مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند
طلایه داران بر اینمعنی اطلاع یافته شب دیگر از تواپ بنا دیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه
گیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند بامید آب چون ابر گرد ندره قطره زن
ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برقندازان رعد صولت بیغ غرق بحر خون شدند
و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بسنگ فرار شکسته به پناه قلعه در شدند
چون عاقبت الامر سردار قلعه و نایبش به گرفتاری پنجهٔ قهر و غضب خود ها را رنجه دیدند مضطربانه بتشبث

ذیل عافیت وویدند اعنی بوسیلت محمد علی شجیع شهر و قلعه بتسلیم گماشتگان درگاه والا کردند چون بیاوری
طالع روز افزون جناب والا بهجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیهه گفت که - حیدر نگر گرفته
سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخرفان بدشنام قبیح ونفرینهای وقیح رسانیده همگنان را ۱۱۹۷
در سلاسل اساره سلسله بر پا و مسلسل گردانید وجماعة انگریزان را علیحده در اماکن محروسه محبوس
فرمود ایاز که از سرحد خصال محمودهٔ وفاداری وحق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
غرقه شدن فرعونیان بی سامان تجهد اشته خود مع عیسویان غریب الدیار در نیل ناسازی نیل
مقصود متنبه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
از بندر کوڑیال سمت بندر سورت وبقول بعضے بندر منبای بگریخت و با فرنگیان آن حدود
بسازش ونوازش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت دران حال جاسوسان هشیار مغز خبر رسانیدند
که جوقی بسر خیلی کرنل کمیل نام بکومک قلعه مع رسد گران می آید لسبکه نایرهٔ غضب سلطانی مشتعل گشته
چون برق خاطفه در تاخت وسواران پاگاه را به معافی اموال غنایم آن جوق پیش آهنگ ساخت
وقزاقان وسلحداران را صد روپیه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده براند وبه میدانیکه دو تالاب پر
آب بفاصلهٔ نیم فرسنگ بود وحسب الحکم والا رسالهای تفنگچے وپیادگان شیر توامان و باندارن برق
نشان توپ خانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش افروزی شدند گردگرفته فرمان رزم درداد
وسواران چیوکا کرا گرچه این قوم داخل گروه پنداره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می برند و در
فنون مردم آزاری وغز باکشی مشهور دهر اند چنانچه با خدنگ نی نیشکر مفت جان شیرین خود میبازند
ودیگری را هلاک میسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر هلاکت
وغارت گرد خویش متلاطم دید پروای آب نکرده بدلاوری وآب وتاب شور بادر مرالبستان
رزم قایم داشت آخر بسبب کمی شرب وباروت وبی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

وباد وسه



وباد وسه هزار مردم بار وهفت ضرب توپ وهزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
علیخان بیگین پلی والا که در شروع این جنگ وضرب توپ به مخالفان پسرده بجد تلف اکثر مردان
کاری از معرکه گاه پس پا شده بود چون مزاج وهاج والا را برایمعنی ناخوش وبرهم دید باز بپاس
ناموس شرافت وجمعیت با هفتصد مرد جری کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بظهور رسانیده
بانی قتل وغارت آن جماعت شد وآخر یازده زخم سنان وتیر وتفنگ برداشته مجروح ومظفر گردیده
بود لسبکه شعلهٔ قهر وغضب سلطانی بجنبش تند باد فتنه نمک بحرامی آن مردود بالا گرفته بود زبانه خصم
سوزی ملتهب فرمود وجنود قاهره وجیوش باهره چون صاعقهٔ شربار ناگهان بر سر قلعهٔ
کوڑیال بندر در آمد وبسان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن وبه پرانیدن خس
وخار آفات غضب دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال که مقدمة الجیش
حوادث آسمانی بود ولشکر کش سحاب طوفان خیز وباران مرگ انگیز گردید وبا تیغ بازی برق وکوس
نوازی رعد وتیر باری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید وچندان فلک ناساز ابر دهتر
جوشید که دران خطه از مهر آسا تابش مهر در مدت دراز کسی بچشم تصور نمی دید ودران ساحت سراسر
سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر بمعاینه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانها لبریز وجریات انهار عظیمه طلاطم انگیز شد وکثرت
عفونات مردگان لشکر با آن همه جریان سیلاب علی اللیالی والایام محال انتقالات محل جدیدهٔ تنگ
آورد وحضرات ملایکه اعنی میکائیل وعزرائیل علیه السلام بر یکی منفس نفیس بر قدر قصر ارزاق وقبض
ارواح متوجه شدند معهذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با تهور جهد بلیغ تر بذل کردند وصهم مرحله
ومورچال بانهدام حصار بروج قلعه بکفایت رسانیدند وبچند منزل کشتی که بهمدست نموده با آلات
حرب وضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد وکومک مسدود ساختند وقلعگیان نیز که

بتحمل شداید مجادله و صعوبات محاربه مشهور بودند به برج و باره هجوم کرده داد دلیری و بهادری
و کوششهای مردانگی داده چند ماه جنگیدند عاقبت الامر از جمر امتداد ایام محاصره و کمی آذوقه
دست بدامن عجز و استکانت در زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زروهٔ حصار انتصاب
یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت بر تافت بکبر محصون چهار اهل آندیار و چهار از اهل
فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب در خزیدند و هر یک فراخور حال خود
منصب نوکری عمده یافته ناصیهٔ ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعه منگلور
و هناور و غیره بسهولت وجود متخلص و منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی
سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت و خودپسندی
و بجرکت و لغزش نابخردی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی
نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعه نگر مامور بود دران حال که ایاز نامحمود الخصال از جادهٔ حلال نمکی
برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان لغاوت و شقاوت فشرد چون سپاه انگریز از نهبای
بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعه دار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور در آمده بامید امان جان
و مال در خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه دار مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
مبارک ارشاد فرمود قلعهٔ نگر با وجود پری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه لغاوت و کفران نعمت پیمود لاکن
تو که اشراف و بحراست چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه
داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و ذخایر





بیشمار بود لاکن نایکواڑیان و هزاریان احشام باشارهٔ ایاز فتنه باز خلاف مرضی فدوی ساختند
و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لهذا لاعلاجی دست داد
چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالیان مآب مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش ازان هیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی درینصورت صریح حرام خوری حتی الحاصل بر حسب مشاورهٔ دولتخواهان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچهری بن اسد خان مهکری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز باین کار مامور شدند
چون همه بموجب معهود در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در پرک کمندان شجیع بود
طلبید اشتند او جاہل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفتهٔ من است او را
بایدبخشود و لعدم مقدور این امر اول مرا بدار کشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بپاس خاطرش مجرم را ازدار معاف دارند و به یزکداران حضور
بسپارند الیشان هم چنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیده در تملش
اصرار بیشتر نمود و فرمود بچنین امر مایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنهٔ
عظیم و قصور فخیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نمیدانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بیقرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جهالت قدیمی که جبلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اجل کوس جبلیش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی رخصت برخاسته داخل خیمهٔ خود گشت آری **فرد**

نصیحت را بکج طبعان اثر ہرگز نمیباشد | کہ ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آہو را

اگرچہ سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت وکارنمایش اغماض بر گستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر باز تیغ غضب سلطانی از نیام تامل وتحمل سر برآورده بہ بخشیان ہمون حکم نفاذ یافت چون مجرم را بہ قتل گاه بردند جاہل مذکور بمحض نادانی وجہالت بیجا بدانست کہ بیت

خلاف رای سلطان رای جستن | بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید ومجرم را ازان مہلکہ برآورده بہ فیل خود نشاند وبانگ برزد کسیکہ شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سہ صد تفنگچے از رسالہ متعینش با او ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگ پٹن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضے معاندان کہ از مدت العمر در شکست قدر ومنزلتش بہانہ می جستند این معنے را بالعکس معروض حضور داشتند کہ محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفتہ بطرف کچی بندر راہی شده است یقین کہ از آنجا بصوب بنبای خواہد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار وپیاده بسراغش روانہ داشتہ خود بدولت ہم مضطربانہ سوار شده متوجہ گرفت وگیرش گردیدو سید حمید سپہدار رکابی را کہ شخص قوی ہیکل وزور آور وبد بر بود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس ہر دو باتفاق با سپاه کثیر در تاختہ بر کتلی کہ چہار کروہی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوستہ بسخنان چرب وشیرین وکلمات رعب افزا فریفتہ براه راست آوردند چونکہ جاہل مغرور از فعل خود نادم گشتہ ہمینکہ از فیل فرود آمد سپہدار مذکور دستش گرفتہ مع مجرم واجب القتل وشرکا دہید النش وعقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی وزمانی مجرم را بدار کشید وکمندان مغرور را با زیور طوق وزنجیر آراستہ در پالکی برقع پوش نشانده روانہ سرینگ پٹن ساخت وخود بدولت مراجعت بخیمۂ خاص فرمود وبعضے شریکان او را باثبات جرم انحراف بقتل رسانید وبعضے را دست وبینی بریده اخراج نمود چون مرومان

ازشر الکتش



ازشر الکتش بخرابی رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده برابر مطوق ومقید بانکہا بر زدند کہ ای خانہ برانداز بسا روش تو باین خرابی رسیدیم وبہوای تو دست وبینی باختیم ہرگاہ این شور وغوغا بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد وتا شب خون جگر خورده شبانگاه طہارت کرده چون چراغ صبحدم زبان خود کشیده جان داد وبعضے گفتہ اند کہ در انگشتش حلقۂ طلائی الماس چسپیده بود برآورده الماس بریک سنگ کوفتہ فرو برد و مرد شخصے تاریخ بدیہہ چنان گفت کہ۔ رکن دولت بہ افتاد۔ چون بدر قہ صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشتہ مع اسبابش حاضر حضور ساختند وبر حقیقت حال مفصل اطلاع دادند تا آنکہ تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشتہ ازان صندوقچہ مقفل کہ دران چند خطوط سرداران انگریز کہ در مہم پایانگہاٹ بنابر الحاق موافقت با خود وتقرر جاگیر عمده ترقیم وترسیل داشتہ بودند در کاغذی پیچیده داشت برآمد اگرچہ آن دولتخواه باکراه این معنے جوابیکہ شایان حلال نمکی بود بایشان برنگاشت اما بسادہ لوحی خطوط را چاک نہ نموده بود ناگاه قرطاس آفت اساس بنظر قہر منظر در افتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانۂ ملامت گردید وگمان بغاوت وتہمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر انداختند وپسرانش را داخل بندگان ساختند وخادمہ یعنے منکوحہ اش را بزوجیت یکی بندۂ پاکدل ونیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند وخدمتش چون فرزندان سعادت مند بجامی آورد ووالدۂ سلطان باستماع این خبر افسوسہا خورد وبر زود رنجی آن حضرت نفر مہیا کرده زوجہ اش را کہ در دار السلطنت بود نزد خود بجرم سر اطلب داشت اگرچہ کمندان مرحوم مرد سفاک وبیباک بود اما بسخاوت وفقرا نوازی مشہور گشتہ وسال وماه بلکہ ہمیشہ چہل وپنجاه درویش در خیمہ اش سکونت میداشتند وبارہا اسپ وفیل وپالکی بصرف فقرا میداد چنانکہ نواب مرحوم اکثر اوقات بخشیدۂ او را از فقرا بقیمت گرفتہ باز بروت کار باو عنایت میفرمود وصیت داده ش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیوڑی خاص نواب بهادر در ویشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
میشد که ایشان را بگویید که نزد آن اوباش منش بروید و اوازین معنی بسا خوشدل شده از نقد و
جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جستند در صندوقچه
خاصش با وصف موصول هزار روپیه ماهیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
پارچه مستعمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده امین شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از انکه قلاع آن نواح بحراست و لنخواهان ناموس پرست سپرده شد
و بدر الزمان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بندر گوڑ لو حسب الحکم حاضر گشته بود
بفوجداری و ایالت الکه نگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویه عالیه خود را بصوب
قلمرو کوڑک که نایماڑان و کوڑکیا شقے در آنجا و دلیر شیخی مرتکب جرات بودند و بعلت فساد
انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نموده متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد
جنگل سر حد بل و شقیان نواح کوڑک که در ظلال جبال شامخه مختفی و متولد می بودند تاخت
آورد و چندان که دران دشت و کوهستان دستگاه رسائی یافت سرهای منحرفان و وقاحت
دثار چون ماربه نی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت
و قلعه بل را مظفر آباد موسوم ساخته حواله قلعدار دلیر نمود و بایالت در ولسبت بلاد کوڑک زین العابدین
خان مهدوی را که دولت خواه قدیم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و تادیب و عزل و نصب شرارت
کیشان و طغیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکرده نام داشت ظفر آباد مسمی ساخته
امور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال با موکب ظفر کوکب بدار السلطنت سرینگ پٹن رسید تا اکابر
و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
انتساب فایز گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای





بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضاءت پذیرفت بعضی مفسد انراکه بانی مبانی فساد
بودند بفدای قدوم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدار کشید
و بتوپ پرانید و رقبه بسیار از نایماران بلاد بل و کوڑک که متدین بدین ترسا بودند در ربقه اسلام
در آورد و بشرف ایمان مشرف گردانید و رایت وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا برافراشت
هرگاه که کوکب دولت و حشمتش در عروج به معارج رفیعه فر و شوکت و ترقی بمدارج علیه فتح و نصرت
بود و نقش انتظام در چارسوی مملکتش بر مراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
و نیر شجاعتش بر چار حد اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادی
و حساد بجیب عدم در کشید یا هیچکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
نماند و طیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هر ذی بالی چون دراج بال و پر طاقت
او عمای مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
قدرت بسته و بهمه جهت سر پنجه زور شکسته میداشتند قطع نظر از ین و رود جمعیت گران فراسیسان
بندر مورس باستعانت آن خدیو وادرس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود همه
بالکلیه در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با مستر سٹلیز رو کرنل ڈالس بطریق ایلچی
با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان والاشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحریک سلسله
مصالحت بر روی خلایق کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت
شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت مشاکل یافته
و دایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و سخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف عنبار کمینه و نزاع شست
و شو داده استخلاص اساره انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و
قلاع مضبوط باشد استدعا نمود چون التماس سعادت انفاس ایلچی بعز اجابت رسید میر معین الدین

سرخیل لشکر پایانگهاٹ ترک تعلق از ضبط فرمان واده وکسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگهاٹ
رخت اقامت بربستند وگروهی از اسارهٔ پایان گهاٹ مع عبدالوهاب خان وتوابع انش از قید
رهائی یافتند وبسیاری از صناعت پیشگان آن حرکه مغبون مغضوب گشتند لعد ممهد قواعد مصالح
وشرط وپیمان برهنمونی فکر رسا باحداث اختراعات کار ست وسایر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا
هر سرگروه متکفل نظام ومتعهد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق ودر حین حیات
نواب مرحوم دستور جنگ وآراستگی مردمان بار از اصطلاح وآئین فرانسیس بود در عهد خود قلم ایراد
بران رسوم برکشیدند وبتجویز میر زین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابوالقاسم خان
حیدرآبادی المخاطب بمیر عالم شستری باشد قوانین مسطوره باصطلاح فارسی وترکی بدل
نموده کتابی مسمی به فتح المجاهدین ارقام فرمودند وبجمله سپهدار خطاب دادند وفی قشون چهار رساله
پیاده ویک رساله سوار مقرر فرمودند وجماعهٔ صد نفر را جوق میگفتند پس سردار رساله رسالدار
وسردار جوق جوقدار نامیده شدند ودر یک جوق دو سرخیل وده جمعدار وده دفعدار مقرر گشتند
بدستور چند سوار را بر قاعدهٔ ارباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند ولشمار سی صد مردم از ان جدا
کرده بتیپ ولو دسوار آنجماعه را بیوز مسمی ساختند تا مرکردهٔ تیپ ولو دتیپ دار ویوزدار ونقیب
آنجماعه که در اصطلاح فرانسیس وانگریز مستر واجیٹن گویند برخلاف نقیب قشون ورساله که بیلیاقچی نامیده
شدند لشبر باشرن موسوم وحاکم چهار تیپ به موکب دار ملقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
باختراع وترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده بمحل لاحقه خود مذکور خواهند شد وشستری مذکور
سپهدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بچپ گیر دمک زبان زد عالم گشته بود
همدران آوان بار کچهری بخیش کچهری وسوار کچهری وبه عسکر کچهری وبنده کچهری باسد اللهی کچهری
نامزد گردیده وهمدران سال طرق وشوارع منتهای حدود قلمرو خود که برزخ حایل وحد فاصل بوده از همه

جهت



جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

## ذکر تردد وتگاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهاٹ بود وکیفیت جنگها که فیمابین سپه سالار موصوف وانگریز وفرانسیس پیش از تقرر صلح روداد سن یکهزار ویکصد ونود وهفت هجری وحضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر وارفاع قلاع پایانگهاٹ در سال یکهزار ویکصد ونود وهشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود برجوی وال پندل مقام کرده
بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بتفتیح قلعه کرور وڈندگل
وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رسالهای تفنگچی وتواپ
بدفع شورش خصم پیشتر راند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده
فایز ترور پاله شده بود خبر رسید که عثمان خان ترین قلعدار کرور با وجود کثرت سپاه ووفور ذخایر
واستعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان وسرپت
راو دسته داران که بجهت تنبیه نابکاران شرارت کیش نواح پالگهاٹ نامزد شده بودند رفته است
کرنل مذکور تهانه دران قلعه گذاشته پیشتر کوچید وقلعچه اروا کرچی را محاصره کرده بخشائیش آن سعی
می نماید خان مسطور از آنجا شبگیر زده بررش رسیده این طرف جوبی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذبور
آن روز مقام کرد چون روز دیگر نظر دوربین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ ازینجانب
برداشته بی اندیشه به تسخیر قلعه همت گماشت و منبری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمر الدین نامی جوقداری را مع جوقش باآلات حرب و پیکار
وانتخاب و مستعد به تعیینت قلعدار و سعی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بخشی
که همشیره زاده پاینده خان می شد و رساله بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رسالدار
رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را
مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعدار آنجا را بر رسیدن افواج قاهره بهر کومک قلعه خبردار نموده و
ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب
تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دوپهر روز دیوار قلعچه از یک
جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هرچند بدفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
داد جلادت در دادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت فیحتاب
نگشته همه از جان درگذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شد بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذبور رو آوردند
دران حال جوقدار مذکور زخمدار از راه بدر رو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید
و صورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز در میان
خود مشاهده نکرده شبانگاه بسمت دهاراپور خوردشتافت و روشن خان و راو مذکور مستعد بعزم
قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده عثمان خان
ترین قلعدار کرور را باثبات تقصیر بام جنگ و حرامنمکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
بیار است دران اثنا خط از موسی بهوسی سپهسردار فراسیس رسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگوڑلور





میرسد شما مع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش ما و شما باتفاق متوجه بندوبست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار بمجرد وصول نامه هردو دسته
دار را بدان صوب بازگذاشته تاکید نمود تا بداچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد از ان آسیبی از سپاه خصم برعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تانتکارپٹی به توٹم سلی رسیده
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعچه
کرتلم آماده است و معدودی چند از یککداران نگهبان آنجاست تا فقط رسالها را با بندوق بنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که لبالب روان بود
واقع شده و چلتوک زار باخلاش بسیار پیرامون آن حصار سبز گشته پای ترددحمله آوران را بگل عجز
فرو می برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب لغو دکاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعوض ٹهانه داران اروا کرچی انگریزان از ته تیغ کشد گذاشته بود محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب برحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچناپلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دار دگرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورداچل فایز گوڑلور شدند و بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواب بکومک موسی بهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت القصه لشکر انگریز بسرخیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پهلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فراسیس
سه پنج صد جوان خود را بدوازده توپ مابین لشکر انگریز و قلعه منقلا داشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منقلگاه فراسیس بتیر بهیا احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

کہ بعد دو سہ روز کسان انگریز بر کوہچہ کہ پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی و در اول ساعت جهازی از طرف مدراس رسیده سنگوا جانب قلعه پراینده و اهل بتیر بها بتماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوهچه الواپ و دمادم سر شدند و رجمنت های انگریزی بر جماعت فرانسیس و پلتن ها بر رساله های حیدری شلاک زنان در تاختند بوقوع این حال جمعیت فرانسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور فرصت برکشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار بازکشیده طرف دریا رو بگریز نهادند و بهادر خان نامی رسالدار و بر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته پس پا شدند و بخندق قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیر بها گرفته مظفر بر آمدند دران حال سپه سالار فرانسیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را با توپ بسرداری موسی گون تیلپیس و موسی لرمبو کرنل بمحاربه اهل انگریز نامزد ساخت چون فرانسیسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراسته و بناوبق راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعا سه چهار هزار بودند صف بسته بریزش گلوله های توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه فرانسیس هراس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعدا در رسیده شلکهای صف شکن سر دادند پس کارزاری سترگ رو داد که تا دو ساعت بازار پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کوشیان و جانبازان طرفین از تفنگ گذشته دست و گریبان بسنان و خنجر گشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان چپقلش سخت گردید که از معاینهٔ آن زهرهٔ توان فلک بسیر آب شد و از صدمهٔ تردد رستمانهٔ آن فولاد تنان زمین بستوه آمده زمانه با وجود جفاکاری تپ کرد بر حال کشتگان آن معرکه زار زار گریست و بهرام خون آشام از بیم خونریزی دلیران در پنجم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غبار دود باروت و صدای شلک بچشم و گوش نظارگیان خبر رعد و میغ مسموع و مرئی نیفتاد مردان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند





دران حال پلتن های کرناتکی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود گرم ساخته مردانه وار بازی بردند تا فرانسیسان که چهار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و هزار مرد جنگی که در نخوت و شوکت دم مساوات با فلاک میزدند دیگر بار مستعد رزم بعزم مدافعه خصم از قلعه بر آمدند در آن اثنا سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فرانسیس بفاصلهٔ پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر مورچال و فرانسیسان در عزم دفع آنها نزد و شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد مع فرمان بادشاه فرانسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود رسید پس هر دو سپهسالاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان و میز باکل طعام و شراب پرداختند القصه بدر الزمان خان و سپهسالار الملحق شده متوجه تعلقهٔ تروادی گشتند و بعد سه چهار روز سپهسالار معزالیه با جازت سپهسردار فرانسیس پیشتر کوچیده حدود بیل پور را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت و آب جو از یک طرف طغیان کرده بتلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداخته خاک یاس در چشم حرص و نفع آنها بیخت بلکه چند مرد و زن را امید ریغ آب کشیده بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشه ازان صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت و هری سنگ نامی رسالدار سلحدار بهوبخا از دست رفقای خود بسبب تاخیر در مشاهرهٔ شان بقتل رسید و بدر الزمان خان حضور طلب شد و همدران روزها محمد مراد عامل رای ویلور شصت هفتاد سوار و دو سه صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت کروهی میتاخت و دست تخریب و غارت برکشاده بارها آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

عمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و مواشی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان
گوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈه ایلغار کرده شبانگاه بیک حمله کسانش تا دروازه قلعه رسیده بودند قضا را
دران وقت زن پیاده برای پختن طعام برنج شسته بر فصیل دروازه ایستاده آبش از حصار
فرو میریخت ناگاه صف حمله آور دیده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف برنج برسر آنها
شکست پس خفتگان از خواب غفلت بازجسته به تیر و بندوق و جزایل و بان پیش آمده بدفع
حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده به معمورهٔ بلنج پور رسیدند
و بر دیر آن معموره که چند طلایه دار شام را و رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا
هم محروم برآمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود نموده بر جوی بلنجپور چندی
توقف ورزیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طرف آنبور گڈه سکونت میداشت
به آواز شلک با سواران خود مستعد شده بر سراغ آنها درتاخت و برکنار جو کرد گرفته بیک حملهٔ
جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم درانداخت و اکثر ایشان را تهٔ تیغ کشید و همه سامان فراهم ساخته
آنها بتصرف خود درآورد و پس محمد مراد نام او با پانزده بیست سوار خود را داخل قلعه ساخت همدران
اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگهاٹ به انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت
کردن او بدار السلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعداران و هزاریان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضے قلاع کوهی و زمین و وزی را شکسته با تمامی سپاه
و حشم گهاٹ چنگم عبور کرده به ترپاتور رسید و از آنجا از گهاٹ هولی درگ و منگلور فایز حضور
ملازمان سلطان گردید و همدران سال میر صادق بسبب خبر رسی و کفایت شعاری که در ایام کوتوالی
ارکاٹ و لشکر بظهور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدران
اوقات خطوط کارپرداز پونه و ناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر نغل بهای





دوسال مع خلاع و جواهر گران بها بصحابت وکلای دانا فایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی
معروض داشته مبلغ چوتهه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلا را مخاطب ساخته
ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشارهٔ شما تمامی خزانه سابق مع زر تحصیل ساله
ممالک محروسه در مهم پایانگهاٹ صرف کردند و در جهان کشای سعی جمله بظهور رسانیده آخر الامر از سریر
سلطنت به تخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرارداد خود هیچ امر اعانت آنحضرت منظور نداشتند
الحمد لله والمنة تا آنا اینمدت منت کش هر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقی در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پرور دهٔ قدیم بسبب عنایات شاهانه و نوازشات خسروانه اقتدار
تمام یافته آری طریق نامحمود بیهوده بمقتضای بدطینتی و حرام نمکی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته
و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و حشمت بخار پندار و نخوت بدماغش
راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدرنگر با انگریزان سپرده بود ما خود بدولت و لعون و عنایت
ایزدی باندک سعی آن بلاد سراسر آباد باز به تسخیر خود درآوردیم و سپاه غنیم را بغارت و مقهور ساختیم
چنانکه برهم کنان این معنے ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر
میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود نداریم تا باد ای زر نغل بهای شما پردازیم آینده اگر خدا خواسته باشد
بعد آبادی و بندوبست ممالک محروسه البته بارسال زر شما به خازنان گنج خداداد حکم داده خواهد شد
بعد این ارشادات هدایت آیات بنابر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران
قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتمیز بود و در علم مجلس و آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که به کرناٹک غنیمت یافته بود به محض استحکام مبانی خلت
و وداد عبرت نمائی همراه ایلچیے به پونه رخصت فرمود

## ذکر ادای رسوم شادی کتخدائی برهان الدین سپه سالار که از ارشد پسران

## لالامیان شهید چرکولی بود و برادر نسبتی آنحضرت میشد صبیه بدرالزمان خان فوجدار بلاد نگر و روانه کردن او را به تسخیر کوه نرکونده و بیان شرارت پالیکار نکپنور و متعین شدن قشونات به تنبیه و استیصالش و مرمت یافتن حصار رحمان گده و ورود او در سنه ۱۱۹۸ یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کتخدائی برهان الدین رای عالم آرای زده تجویز و مشاورهٔ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیه بدرالزمان خان نایط صوبدار ملک نگر را که دولتخواهیش منظور ملازمان والا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود و خان مسطور را از سمت نگر طلبداشت چون او فایز لبساط حضور گردید به تشریفات شاهانه نواخته در خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان مطاع کساد منزلت و کسر شان خود تصور کرده با وجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن مستسعد گشت تا متعهدان کارخانه طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب داده در اندک مدة بتقدیم مراسم میمنت و تهنیت ممنون و مشکور گردید دران اثنا جواسیس و سوانح نگاران ساحل جوی تنک بهدرا وغیره معروض داشتند که اکثر باج گذاران درگاه دین پناه طریق بغاوت بیهوده مترصد اخذ ملک و مال و مستعد فتنه انگیزے اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد برآورده کافه عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از غایت شقاوت جبلی خیال حرامخوری در دل دارند چنانچه کالپا دلیسا یعنی سرگروه بلاد نرگونده ابواب مکر و غدر و تخریب





بروی غربا و رعایا کشاده و دود آه و فغان اهل آن سرزمین را بآسمان رسانید و روز بروز پای اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار نکپنور باغوای شیطانی آتش شر و فساد در آن نواح برافروخته زر پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان درگاه والا ننمود و بر قلیچه سدم که داخل سرکار کرم کنده است بی محابا دست تاخته دیهات توابعش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلیچه مذکور حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او یکدل و یکزبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمه همت قضا نهمت خود قرار داده همون زمان سید غفار سپهدار را مع قشونش بدریافت ماهیت کالپا دلیسا این سمت رخصت فرمود چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کماهی احوالش دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پرسرام ضنیم ناظم صوبهٔ مرچ که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار بافلاک میساید و هوای سرداری و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهدرا در سر دارد و جز نزول فوج ظفر موج شنیده از غایت بد اصلی راه حرامخوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر با لات حرب و پیکار بیاراست سپهدار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض داشت روداد حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برهان الدین سپهسالار با پنج هزار سوار خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشونها سید حمید و شیخ انصر و احمد بیک بودند به تسخیر کوه نرکونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا دستوری یافته کوچید و شیخ عمر سپهدار را مع قشون و دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار نکپنور و مدن پلی نامزد فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون هلی راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی نندی درگ است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال و زمین داران و مینواران سرکار شنید که درین کوهستان
کوهیست رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمهٔ آبی دارد که عمقش از رسن خرد غیر معلوم بران
کوه پایهٔ دیوار سنگی بچشم قیاس یافته بشود یقینیکه بزبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستظهر سپاه منصوره گردد و هر آئینه بندوبست این
نواح بواقعی صورت بندد تا سپهدار مذکور مع چند خواص و ملتمسان بر بالای آن کوه رفته و بچشم
خود ملاحظه کرده جا را پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیرخواه آن نواح معروض
حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و لب حد بنگنور رسیده هرچند به پند و نصایح او را رهنمونی
فرمود آن شقی نگون بخت سر انقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد و بدوازده
هزار پیاده سر راهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز در سواد رام سندرم که سر حد او بود
بین الفریقین آویزش سخت رو داد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لامع بر خرمن
جمعیت کفار زده بقطرات تیر و تفنگ و سیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
بالاخرت سپهدار شجاعت آثار بیک حمله سردار آن جماعهٔ مقهور را بضرب تیغ اژدها پیکر از پای در آورد
و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهدهٔ این حال پای ثبات و قرار کرده مشرکین
از جای رفته رو بوادی فرار نهادند و کوهچه بهوی کنڈه را که پیرامونش بیابان عظیم و سخت قلب
است مستظهر خود ساخته آسودند عساکر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام
سندرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنڈه روی توجه آوردند پس بسعی پنجروز آنجا را هم از حصول آن
گرفته سرخرو گردیدند و گروه کفار را از بیروز بر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنک رایل
نام داشت بمجرد استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعه بنگنور را بدولت خواهان دلیران خود
سپرده خود بالای کوه اول پلی که چهار کروهی دار المقر در جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار





هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپهدار بران گروه شقاوت پژوه فتح یافت
تعاقب آنها کرده به محاصرهٔ قلعه بنگنور پرداخت و در اندک مدت بجفر صلابت کوچه و احداث
مورچه اشتغال داشته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
بدلیران کارگذار سپرده مانند شیر خشمناک رو بمیدان مبازرت نهاد یعنی به تسخیر کوه مسطور همت
برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبه که هر جاندار را عبور
از آن طرف صد بیم و خطر می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
با تیر و تفنگ مستعد و آمادهٔ جنگ شدند و از هر درخت و سنگ صدای بندوق کاری بر میخاست
سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و ترددات کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاهد مراد
رخ نه نمود ناچار تا بحضور عرضداشت کرده کومک درخواست پس امام خان نامی سپهدار
مع فشون خود بکومکش نامزد گردید بعد فایز شدن خان مذبور هر دو سپهدار مشورت کرده
برهنمونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند و بر سپاه غنیم
شور قیامت ریختند چون تفرقه و پریشانی تمام بجماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بیشمار در عرصهٔ هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
آنجا با معدودی چند و خیلخانه پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کناره کشیده در تعلقهٔ
پالیکار علاقهٔ چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان وارست چونکه بعرصهٔ سه ماه
هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعه بنگنور و اول درگ مع قصبات توابعش بضبط در آمد بذریعهٔ
کفایت شعاران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساطبوسی مباهی اندوختند و سایر غنایم
و فیل و اشتر بنظر همایون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوار
از روی عرضی سپهدار سابق روشن جناب شده بود دران حال رای والا به ملاحظهٔ آن کوه

اقتضا فرمود فوراً اسواری خاص معه چند خواص جلوه دار رونق افزای بنگلور شده بعد یک هفته از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر همایون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید بیلداران سنگ تراشان معماران چیره دست را بتعین حصاربندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده برحمان گڈه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفر نزول قدوم میمنت لزوم بندی کدڈه را رشک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نامیدند و روی توجه بجانب قلعه دیون هلی آوردند هر گاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصے که **بیت**

حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر
خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نهادند و قلعدار دولتخواه را به حراستش بازگذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکد ساخته بر سبیل تفرج در عرصه یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار پنگنور بسبب شومی طالع مطابق این مضمون **بیت**

با ولی نعمت ار برون آئے
گر سپهرے تو سرنگون آئے

بدست سپاه منصور سزای معقول یافته آوارهٔ دشت ادبار گردید و پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود نیکو ندیده همون زمان طریق فرار پیموده پس تعلقات او هم ضمیمهٔ ممالک محروسه شد ✣ ✣ ✣

## ذکر افتتاح کوه نرکونڈه بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور طلب شدنش مع دیگر کیفیات روداد همون سال آن که

چون برهان الدین سپه سالار سلطانی از حضور مرخص گردید از راه چیتل درگ و ساونور راهی شده در حدود دهاروار به سید غفار سپهدار ملحق شده میمنه و میسره بفدائیان باجرات سپرده در حدود

کوه



کوه نرکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نموده سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنابر تسخیر آن محال بلا توقف متنبه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر هوس امنیت ملک و مال داری زود کوه را خالی کرده حوالهٔ قلعدار سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی عقیدت را بسجدات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولتخواهی تو وا نموده از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را بمالک یزدان بسپری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعلهٔ قهر سپه سرداریش باشتعال آمده بیشتر کوچید بر نهر یکه غربی و جنوبی کوه بفاصلهٔ دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده فرمان داد تا سپهداران دولتخواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و قدابیر اعدا شکنی سبقت و چستی بکار برده کوه را نقطه وار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و نوکرانش بارها بر مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند پیادگان باجرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپه سالار که زیر دامن کوه بودند شبخون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپهداران شجاعت توامان هر چند بکشایش کوه تدبیرها انگیختند اما سعی شان پیش رفت نگشت و چند بار حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه انجم چنانکه سقها بر گاو و اشتر از نهر فرودگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب بعد مسافت وقت کار مدد نیز از لشکر باهل مورچه نمیرسید با این سپهداران کار آزما و سرداران احشام تردد شایان بعمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده بناظم صوبهٔ مرچ و کارپرداز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجهزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه در طغیانی بود مقام کرده انتظار ده هزار
سوار که از پونه بکومک همین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپهسالار باستماع این خبر از غنیم
زور آور اندیشه کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
پونه سکونت داشتند نیز از همین معنی بعرض حضور پرداخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لامع النور مشعر روانه شدنش مع جمعیت خود بمدد سپهسالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزادهٔ داماد عبدالحلیم خان حاکم کرپه وقت فرصت یافته
برهن زیور گران بها مبلغ خطیر گرفته بفراهمی چهارصد سوار و دو هزار پیاده پرداخت و به انگریزان
مچهلی بندر موافقت کرده یک پلٹن و دو ضرب توپ از گورلور همراه خود گرفت و بعزم استخلاص
بلاد کرپه و تسخیر قلعجات آن نواح همت در گماشت و در قلعچه کهمم تهانه گذاشته دست قتل و
غارت بر کشاد هرگاه که به بدویل رسید بزکداران سرکار خداداد را که در قلعچهٔ بدویل بودند بانعام
زر خوشدل ساخته بر صوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود دران قلعچه فرستاده بتسخیر اطراف کرپه
راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
کروهی بدویل در سواد پهلامر ما بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت روداد و از صبح تا
دو پهر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بهادران هر دو طرف سعی مردانه نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی که بر یک جانبش
تالابی پر آب بود و کوهچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شده همونجا خیام و اعلام لشکر خود منصوب کنانید و سردار
انگریزی هم خاطر خود از وسوسهٔ تردد غنیم خالی کرده بخیال اینکه غنیم تاب مقابله در خود نیافته
رو بگریز نهاد عقب آن جماعت آرمیده بود بعد دو سه ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان





بی زین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده بآب خورانی و بدن شوئی اشتغال
داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته در آویختند
و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند و صدای آمد
آمد بر داشتند و قزاقان پاشنه کوب در تاختند تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند
چنانچه احدی ازان معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهزار محنت ازان مهلکه بر آمدند
جان خود بسلامت نبرد و خان ظفرمند قلعچه بدویل و کهمم باز بضبط خود آورده و بندوبست واقعی
آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد گوشمال اعدا بود به مجرد رسیدن منشور همایون
با جمعیت نصرت مشحون یلغار در تاخت و با چهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک
شبخون لشکر مرهته را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظفر
و منصور عازم کوه گردند و ما بین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار
خود را بکومک سیدان دولت خواه فرستاد چون محصوره کوه از رسیدن سپاه نامی و سپهسردار
گرامی و شکست مرهته خبردار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات بآتش غم و هراس
بسوخت آخر الامر چونکه اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند دیگر قوت محاربه و مقابله
با لشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
و او برهان الدین را برین معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز
گروه عجز آماده را قول نامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حیدر علی بیگ رسالدار فرستاده
از کوه فرود آورانید پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته ببدرقه قشون احمد بیگ
و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت
بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعه و لتعلقه بحوالهٔ امینی دولت خواه شد سپه‌سالار مذکور در ظاهر اگرچه با خان دلاور موافقت و مخالصت داشت اما به سببی که از دست سعی لشکریانش با وجود افواج کثیر مرهته شکست یافت و مفتوح قلعه هم لعبرت تهورش بظهور آمد خود درین امر با وجود سعی شش و هفت ماه بی ظفر برآمد نقاض دلی پیدا کرده خواست که در شکست جاه و حشمتش حیله برانگیزد و او را بانحراف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالدین خان نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه معرفت ملک عیسی خان عرف عیسی میان مهدوی که دیوان و مشیر کار و بار اوست بناظم حیدرآباد و مشیر الملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد سوای این علانیه در چدرگهاٹ حیدرآباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید که عنقریب از حضور منحرف خواهد شد سلطان ذیشان بدریافت معاملات دوست و دشمن بمجرد وصول عرضی سپه‌سالار خان مذکور را مع دیوان و لشکرش بحضور طلب داشت او نادان دیوان خود را در حضور آوردن مناسب ندید زیرا که نامبرده در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوهٔ مردم آزاری و غریب کشی بمرتبهٔ اتم بظهور رسانیده بود بلکه تمام کافهٔ عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بدیار دیگر روی آورده بودند و اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواه خود بفیصل میرسانید و از همینی سلطان نیز آگاه بود هر گاه خود بحضور طلب شد ترسید مبادا که آسیبی بتدارک اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بحالش راه یابد لک روپیه او را انعام داده بلا اطلاع احدی شبا شب رخصت حیدرآباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان و برادران خود بحیدرآباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر



## ذکر مخالفت و طغیان اهل کوڑک و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتنبیه شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد و زن مع دیگر کیفیات که در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری واقع شده آنکه

چون که زین العابدین خان مهدوی فوجدار بلاد کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت و مهمات ملک داری را بمدعای هوای خود انتظام میداد بلکه از لوث سیرت و خبث طینت دست شهوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجبر اناث شکیله را هم بستر خود می ساخت و بظهور چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کوڑک قدم بمیدان مخالفت و مخاصمت نهاده منحرف و مستعد جنگ شدند و مموتی نایڑ و رنگا نایڑ کارپردازان پالیگار آنجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفرآباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نموده احوال محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و مجال بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چونکه ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نکرده بودند بس هراسان شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کردهٔ خود پشیمان شده قلعه بند گردیده بود جاسوسی را بتبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار مایوس معروض داشت سلطان گیتی ستان سزای اهل کوڑک را که بارها از سرکار منحرف شده طریق فدویت را بکارهای فساد و شرارت مسدود میساختند و سپاه منصور را بار بار تصدیع میدادند برهمت قضا نهمت خود قرار داده فرمان دادند تا میر منزل خامهٔ اعلام بری و خیمهٔ زنگارگون لبان فلک بوقلمون بدالصوب برسواد سلطان

پنیته که بفاصلهٔ یک ونیم فرسنگ غربی دار الامارة احداث میفرمود بر آراست وزین العابدین خان شستری سپهدار رامع فشونش بنابر عبرت بوفور سامان رسد ودو هزار پیادهٔ احشام نصرة انجام بدان ناحیه پیش رانده ارشاد فرمود که شما بلا توقف وتامل بایلغار داخل قلعه ظفر آباد شده شرارت کیشان را چنان تنبیه نمائید که تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت بدان صوب واقع شود وفوجدار ناتجربه کار آنجا را از مژدهٔ توجه ما بدولت طمانیت ظاهر وباطن بخشند سپهدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راه گیر گردیده اگرچه تا دروازهٔ کهاٹ رسیده بود اما مردمان بغی برا بمجرد اطلاع یافته از اطراف هجوم کردند وبه تیر وتفنگ حواس مردانگی او را منتشر ساختند از آنجا که او گاهی جنگ مردان نیازموده وتمامی عمر به ملاگیری صرف کرده بود نقد همت درباخته زیر کتل سداپور جای بند گردید هرچند رسالداران وسپاهیان همراهیش که تربیت یافته محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپهدار مسطور هول زده عارضه تب ولرزه وپیچش را وسیله ساخته یک قدم پیشتر نگذاشت آری کار سپاهگری از آرام طلبان ونفس پرستان کجا بظهور میرسد چون این سانحه معروض حضور گردید بر بی حوصله کیش نفر مهیا کرده بعد دو هفته خود بدولت از آراستگی لشکر وتقسیم ماهیانه فارغ گشته با جمعیت بیست هزار مردم بار ودوازده هزار پیاده وده هزار سوار جرار وبیست ودو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذیحجه سنه الیه کوس انتهاض لواختند چون متصل خار بند حد کورگ نزول رایات فتح آیات گردید بهمر سوار رالطف پریاپٹن وسداپور ومنظر آباد گذاشته فقط با پیادگان وقشونها وسامان جنگ عبور کرده چون شیر غران وهژبر ژیان قدم صولت شیم در آن دشت

| | وحشت ناک نهاد ند بیت | |
|---|---|---|
| کہ لرزد قلم از هجوم نهیب + | | چه گویم ز احوال دشت عجیب + |





تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان وراهها همچون نشان پریشان کهکشان بیوکان ونشیب وفراز آن سرزمین چون همت ارباب سخا وبخیل ضد همدیگر ولپست وبلند اطراف جوانب همچو اوج وحضیض عروج ونزول ناهنجار تر درنشیب آن همه مرز وبوم شالی زار تا کمر بالیده چنانکه فیل خیال واندیشه دوربینان بگل ولایش تا بسینه چسپت فرو رفته وشاخهای اشجار اقسام دران نواح مثل ساکوان وصندل ورال سفید وعود خام وغیره سر رشتهٔ رفعت نخل طوبی رسانیده وپیچا پهای مرچ سیاه دام فریب بر بالای هر درخت وشاخ گسترده وزراعت قاقله یعنی الایچی همچو جوار وگندم اطراف کوه ودشت سرسبز گشته ودرخت دارچینی چون طارم افلاک سایهٔ طراوت بر نباتات زمین افکنده وثمرات باغستانی مثل فالسه وموز وسدر وعین الناس بهتر وانغرک وجام نوقلمون وسفرجل وکٹل وبهل وجامون وغیره در مذاق تلخکامان چاشنی شهد وشکر ریخته وانهار دران سرزمین چون چشمهٔ چشم غمناکان همیشه جاری وآبشار حوضها وآبگیرها در اثنای راه بمثابهٔ اشک مهجوران لیل ونهار ساری وعروس بسیط زمین غرق عرق حیا گشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو هشته وتختهٔ تختهٔ بوٹهای گل مهندی ومخملی وصد برگ همیشه بهار ونسرین وسوسن وچنپا هر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا از پیش نظر برداشته وفیلان کوه پیکر چه از ماده وچه نر برنگ جوامیس گله گله جمع شده وبچه فیل چون زنگی نژادان دیو هیئت بدشت پیمای مطلق العنان گردیده بچوگان خرطوم گوی بازی ربوده ومعمورجات آن دیار وبلاد زیر کوهچه ها واندرون اشجار پنهان وپیرامونش حصار استوار معه فصیل وبروج کشیده وخندق عمیق بهر حفاظت سقف وحجرها که اکثر اوقات در شب تار فیلان در تاخته مواضعات را لخرب وتاراج میکرده کرد آن حفره کرده شده تا ذکور واناث مع اسباب زندگی دران خانها سکونت ورزیده همه ذکور گندم گون وبعضی سیاه فام

بلند وبالا ولباس شان یک پیراہن دوتاست از گلو تا شتالنگ دوخته شده وجز پاره پاره
گشتنش کسی فکر پیراہن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم وارجن ورام و
لچهمن میزدند چرا که سوای تفنگ فتیله دار ودشنهٔ پهناور که کٹر کتے نامند بر میان می آویزند
بیرون حجره وحصار نمی آیند وکلاه چرم برسر نهاده یک رومال سیاه یا سفید در میان
می بندند واناث پری تمثال با حسن ولطافت جمال که رشک مهوشان چین وچگل اند و
براست قامتی وسیم تنی ونزاکت لب ولهجه آن فتنهٔ جهان باج از خوبان ترک وتاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همرنگ حوران میخرامند با اینهمه خوبی آه بدلباسی وبی تمیزی که
یک پارچهٔ پنج شش دستی از ناف تا زانو ویک رومال سفید دو دستی بر سینهٔ مهر گنجینه
دارند رونق ورواج حسن روز افزون آنها شکسته الحق اناث به نسبت مردان آنجا که
همه ذکور بارد مزاج اند حرارت غریزی زیاده دارند وروایتی از مورخان پیشین رسیده که در ایام
سابق بنواح عقرب ناڑو غیره رسمی قبیح ودستوری وقیح در مذهب نامعقول آنها جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر درخانهٔ کسی چهار برادر حقیقی باشند یک را از انجمله
بازنی کتخدا می شد دیگران یک یک شب بآن زن هم بستر شده آغوش مباشرت را
گرم میساختند بعضی کس مقرا یمغی اند که هر شب یک بعد یک همین زن را به بستر مجامعت خود
می کشید تا تسلی خاطرش می شد ودر اولادش فیما بین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواب
مرحوم بر آن مرز وبوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت واکثر زنان
آن قوم را گرفته برنگریان خود بخشید القصه شرح وبیان برودت وسرما که سرتا پای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمهٔ زمهریر غرق میشود وزبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه هیئت حیرت یخ بندد نظم

بزیم



| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| | زبیم برف آن طرف خطرناک<br>چنان در روی برودت پا فشرده | | رمیده مردمک از چشم افلاک<br>که آتش در درون سنگ مرده | |

چه برطرازد که هر روز آفتاب با این گرمجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارتهٔ آسمان با استر
ابر برسر کشیده ازان وادی زودتر عبور کرده وهر شام سریع السیر باندیشهٔ سرما در بارانی نیلگون
یعنی فلک زمرد فام سر وتن پوشیده فی الحقیقت این همه ذکر تابستان است که هر قوم
گردید معاذ الله از هنگام زمستان وفصل باران که تا شش ماه ابر آذری بساط تقاطر امطار بر
بسیط آن سرزمین گسترده وزمین بسیرابی تمام همچو دیدهٔ ستم رسیدگان ترآمده واز سرشام
تا دو ساعت روز برآمده دود شبنم چون دود آه مظلومان کوه ودشت را فراگرفته می ماند
وبسا جوانان تیر قامت تیز هوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باخته برنگ حلقهٔ
کمان پا به سینه کشیده در حجرهٔ تنگ تراز زه می خوابند علاوهٔ آنحال تا مدت شش ماه مشی
کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچهٔ گنده یا جامهٔ گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای
سه پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلوها از برگ اشجار که بکثرت باران وسیرابی زمین
از اصول درختان پیدا شده تشنهٔ خون بیگناهان می باشند چون ملخ برجسته بر تن آدم
ودواب می چسپند وتا سیری بطن از خونش هرگز برنمی آیند پس از آنها ضرر کلی بر انسان و
حیوان میرسد واژدر ومار مردم ربا وکژدم پر زهر وتیز نیش زند تن بالحاق روح چنان گلازم
که همدست قبر وقابض جان نشود دران وادی از شمار مور وملخ تجاوز کرده اند الحاصل چون
سلطان دین پناه در آن جنگلستان از راه مشکل عبور کرده این طرف دروازهٔ خار بند
کرن منڈل نام دارد محل نزول اعلام وخیام ظفر انجام ساختند وروز دیگر دو سه مدار را
فرمان دادند تا هر دو مع قشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک وضلال پیش در آن خندق

[illegible]

عمیق حفر کرده بر روی آن دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
و دران روز اهل شرک به دلاوری و جانسپاری کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه
سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت توامان مجروح و مقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد و سیل دشوار مینمود بسرعت برق و صرصر
بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلقی بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
فرنگیان موسی لالی و رسالهای اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت
کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمهٔ نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
پیادگان جلودار شجاعت تمام یک یک خصم را بر سر نیزه بر داشته سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل و بعضی سپهداران چون
جرات کفار مشاهده نمودند با بقیهٔ فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن و سوختن
اعدا را ثواب دانسته فدای وار بر هم ریختند پس بطرفة العین شیرازهٔ جمعیت کفار از هم پاشیده
چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیهٔ انهزام نهادند فوراً سپاه نصرت انتباه
تعاقب آنجماعت مخذول نموده گروه انبوه ازان تیره روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند بیشتر کوچیده بر سواد هلگلی نار مقام فرمودند شستری مذکور چون میدان
از سپاه غنیم خالی دید بنابر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخته
آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس ازانجا
حسب الحکم حضور چهار رساله مردم پار باد فور سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به قلعه
ظفرآباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده





به پانزدهم شهر صدر که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امرا و خوانین بموجب
فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل را بریده از آتش
سوخته باند که روز چهار پنج گاو زمین را میدان ساخته کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند و اهل
ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
بعد طی منازل شرقی دار المقر خیمه و خرگاه بیاراستند چون کارپردازان مذکور یعنی ممونی نار
و در یکانار علامت عجز بر ناصیهٔ حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله با لشکر
اسلام نداشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امرا و خوانین خود را با لشکرهای گران القصه گوشمال و تسخیر بلاد
نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنابر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
و قشون شستری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب نار
وغیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
رخش عزیمت دوانید بحسن تردد و سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آرا شده در عرصه
قلیل تاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد
بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمهٔ گوسپند و گاو از وحشی سیرتان
آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت بیشتر نهضت فرموده جنوبی
کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوره
را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور بیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت
بیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

وفلاح حال ومآل دانستند وبکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در عرصهٔ هفت ماه وچند روز هشتاد هزار مردم با زن وبچه اسیر گشتند وهر دو کارپرداز مسطور بدست سعی موسی لالی برکوه الایچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته در حلقهٔ فدویت در آمدند سلطان والاشان بعد بند وبست آنجا وتاسیس وتعمیر چند قلعچه چوبین که لکرکوڑه گویند بفراغت خاطر از راه سداپور مظفر ومنصور معاودت بدار السلطنة فرمودند ممو ٹی نایٹر کارپرداز اسیر در عرصهٔ قریب رخت حیات بر بست ورنگا نایٹر بر دست حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام ومختون وبشیخ احمد نامزد گردید وبه عهدهٔ رسالداری سرفراز شده به نسبت فرزندی پرورش می یافت وبلیا بانو حاکمهٔ نواح کینانور که از قوم ماپله است برسواد تهل کاویری شرف ملازمت دریافته زر پیشکش دو ساله مع افیال واسپان ودیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع وتشریف شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنة گردیدند منجملهٔ اسیران اهل کوڑک که همه بتلقین دین اسلام مشرف وباحمدیان ملقب شدند وهشت رساله مقرر ساخته بتربیت وآراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب وتربیت آن جماعه وحشی سیرت پرداخته برآئین جنگ آراستند همدران اوقات سلطان جهانگیر پدکهای نقره وطلا ومرصع تیار ساخته بسرداران جیش وعسکر واسد اللهی علی قدر مراتب ومناصب عطا فرمودند ولباس آن مردم از قسم پارچهٔ ببری که باختراع تازه بافانیده بودند دوزانیده بخشیدند واسامی دوازده ماه وشصت سال برخلاف اسمهای اهل عرب بتعداد حروف تهجی برخواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد ونامهای چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل درک فرخیاب حصار

له یعنی که ظاهر در خاندان ایشان با وصف عموم وشمول ... زمان وارث دولت وریاست ملک ... ۱۲





اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پٹن بنوکنده فخرآباد پاوگڈه ختمی صوبه سرا رستم آباد اگرچه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بجال داشتند نندی گڈه - گردون شکوه دیون هلی یوسف آباد بنگلور دار السرور ماکڑی درگ ساون گڈه قلعهٔ بل منظرآباد کوڑک ظفرآباد کلیکوٹ اسلام آباد کوئمتور سلام آباد - ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درگ مظفرآباد کشنگیری فلک الاعظم میسور دار السرور نظر بار وامثاله آن مقرر فرمودند وهمدران سال از سایر ملازمان شش هفت هزار مردم را از قوم شیخ وسید منتخب کرده بهرآبادی الکهٔ کوڑک روانه نمودند واز آن مردم به سبب اختلاف آب وهوای آنجا بعضے گرفتار تپ لرزه گشته بارها بحضور عرضداشت کرده بجای خود باز رسیدند وبعضے همونجا که آب وهوا بایشان موافقت کرد بسر بردند ❊

## ذکر طغیان مرهٹه وناظم حیدرآباد ولشکرکشی اوشان بعزم تسخیر ممالک محروسهٔ سرکار خداداد ومفتوح کردن آنها چند قلعجات آن نواح ومتوجه شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راه صوبهٔ آدهونی وافتتاح آن صوبه که در سن یک هزار ویک صد ونود ونه هجری روداده مع دیگر کیفیات آنکه ❊

چون وکلای سلطانی که پیشتر ازین باسامان تحایف وده لک روپیه نقد به پونه رفته بودند بملاقات سرگردهٔ آنجا ونانا پهرنیس کارپرداز رسیده اسباب وغیره گذرانیدند اوشان باقبال آن نپرداخته یک یک مسترد ساختند وجواب دندان شکن

سلطان که چند اتواپ وبنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیده با
نظام علی خان درین مشورة یکدل ویک زبان گشته بفراهمی امرای خود تاکیدات روانه داشت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه واسباب جنگ جمع شدند ونواب نظام علیخان
هم بحسب قرارداد با مشیر الملک وسیف جنگ وتیغ جنگ وغیره امرای دولت خود وسایر لشکر که
چهل هزار سوار وپنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
بادامی که قلعهٔ سرحد سلطانی بود رسید ومرهٹه با هشتاد هزار سوار وچهل هزار پیاده وپنجاه
ضرب توپ کلان ووفور سامان جنگی آمادهٔ رزم شده رخش همت را مهمیز نهضت زد وپس
وکلای سلطانی از انجانبی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند وهر دو دولتمند بملاقات و
مشاورة یکدیگر پرداخته به تسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند وقلعهٔ بادامی را که محاصره مدور
کرده به تفتیحش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیله بکشایش آن بظهور آورده مورچال
مرحله احداث کردند وبشکست وریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تاهم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولتمند
چون بادام توام خود همونجا سکونت ورزیده امرای خود را الفتح قلعجات وضبط قصبات
بهر جانب وناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور بالشکر کثیر در تاختهٔ قلعهٔ دهاروار وجالی هیل را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند
حارس آن هر دو قلعه وقصبه حیدر بخش نامی رافضی که بیش ازین چندی خانسامان امیر الامرا
بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود واعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
سرکار کرده ومبلغ خطیر بغبن تمام وخیانت تمام بدست خود نمود وباندیشهٔ گرفتاری تلف جان
گریخته به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خزیده بایالت آن صوب نامزد شده بود او

طریق



طریق حرام خوری بیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بمخالفین سپرده خود معه اعمال واثقال به پونه رفت غرض
بهمون دستور گجندر گدھ ونولگنڈه ونرگونده وغیره بلکه تمامی قلاع آن طرف جوی تنگ بهدرا را
که قلعداران حرام خور وناموس شکن بامید نوکری عمده وچیزی نقد نمایان باخصم یک شدند
بضبط غنیم رفته بود وپالیکاران آن نواح مثل سرهٹی واله ودُڈل واله وکنگگیری واله وراجه
آنی کندی باغنیم سازش کرده بودند چون جاسوسان قلم وخداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند وامرا وخوانین ولتخواه بمدافعهٔ خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
باجتماع سپاه وادوات حرب وپیکار فرمان داده بششم شهر شعبان المعظم سنه الیه
بالشکر جرار یعنی شش قشون مردم باروسته موکب عسکر وده هزار پیاده وسی هزار سوار شجاعت
آثار وبیست ودو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای بنگلور گشته باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست والا فطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان باسامان جنگی وآذوقه
لشکر بمعافی پیشکش تا انقضای ایام مجادله ومقابله باغنیم ترقیم وتبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ واله وهرپن هلی واله وغیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
خودها به بهانه مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلة البرات از تقسیم ماهیانه تمامی
لشکریان فارغ گشته از راه بالاپور کلان وهندوپور وپاوگده برجوی هگری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرموده همه بهیر واسباب لشکر وجز آن وغیره بجر است پرنیا سرشته دار توشکخانه گذاشته با تمامه
سوار وفیل وشتر بره گذر یلغار پیش آهنگ گردیدند وآن روز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر از انجا
پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که دو کروهی شرقی بلاری است از خیام واعلام نصرت فرجام
آراسته از انجا در تاختند چون ناگاه بدمیدن صبح چهارم در ظاهر کوههای آدهونی هراول لشکر
رسید وسواری خاص در محل کلبا این آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شده بود مع زنانه بحکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین فرصت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوهها رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض منسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز بشما نقاص دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شما بموجب بربیل خصوصت
وکین باز نارداران متفق گشته در مقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عهدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشته بخصم قدیم این دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسانیدند که عهدهٔ عباد اوثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور در ظلم و خلاداد برافراشتند صلاح آنست که ما و شما
سررشته یگانگی مستحکم ساخته و مجلس یکجهتی آراسته بی میانجی غیری بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسلهٔ نفاق اند متعهد شویم درینباب تا هم نخواهیم گفت که شما با لشکر
همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بجهت تقویت دین متین و
خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و امنیت خلق الله کمر غزا و
جهاد در میان همت عدو سوز چسپت بسته ایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کاربند
نگردید و بشرف ملازمت فائز نگشت و بجنگ مستعد شد بنا بر عبرت نمای و اظهار رعب صبحی
فردای آن روز فرمان دادند تا سپهداران حمله کرده شهر را بحوزهٔ تصرف خود در آورده
بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصادقت و مخالطت نه پیمود لیس از هر دو جانب
آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصور و داروغهٔ آتشخانه روی توجه به تسخیر آن حصار گردان



آثار آوردند و از دو جانب مرکزوار در میان گرفته مورچال حداث کردند و صلابت کوچها پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ و از تالاب دروازهٔ تمل هجوم کرده بتوپ اندازی و
گرنل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز ارادهٔ تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان
گیتی ستان نبود بمحض استنباه ناظم حیدرآباد بمحاصرهٔ آنحصار سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه خاص محصور گشته است راه
آشتی بپیماید و از غر باکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تامل
محصوران را زیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفة العین مع زنانه و اثاثهٔ دولت دستگیر مینمود زیرا که چون
صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازهٔ قلعه شلک زنان رسیدند دیدند که دروازه
بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن
صدای فغان و های هوی بر داشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره
نبوده و ترس محاربهٔ غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهدهٔ آن حال بعضی
هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرصت
بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه بضبط خود می آریم
و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
درین معنی مکرر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند +
انشاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصهٔ یک ماه دست بسته خواهد برآمد فرد

| | |
|---|---|
| بمور هر که مدارا کند سلیمان نیست ؎ | شکستن کمر کوه قاف چندان نیست ؎ |

چنانچه راقم سطور هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه
فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهدهٔ قلعداری بدیه

خود گرفتند و لعل خان و اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهارصد جانباز همراه خود داشتند دروازه را
قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش اعدا فریبی بظهور رسید
ناظم حیدرآباد براین معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
شیر بیشهٔ شجاعت و دلاوری و محاصرهٔ آدهونی هوش و حواس خود در باخته کارپرداز پونه را از
انیمعنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
سرحد یعنی بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
و ریزش گولها که از دود توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تاهم بصلح مفتوح گردید و در مدت
یک سال هیچ بند و بست واقعی خود صورت نه بست آینده چه خواهد شد چونکه سلطانیان در
غیبت پادشاه خود در امر محاربه و مجادله قصور نمیکردند در حضورش چه سعی جمیله بظهور نخواهند
رسانید انسب آنست که چند امرا با افواج شایسته به تهذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
دولتمند والا شان بدار الریاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پسند ایشان گشت
بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدرآباد مشیر الملک سیف جنگ وغیره را با لشکر گران
بکومک ادهونی نامزد ساخته و کارپرداز پونه بسونت راؤ هولکر را با پرس رام بهاؤ ناظم
صوبهٔ مرج و دهری پنت پهرکیا در اتیه مرهٹه با دیگر امرا و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت
امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری داده هر دو دولتمند به بهانهٔ کسل مزاج
بدار الریاست های خود ها معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعهٔ
ادهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور نهاده بود ذمهٔ خود قرار داده تاکید
فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگرچه شکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهادهٔ مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه راقم سطور مفصل





احوالش در کتاب تذکرة البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساخته است از انجا مبرهن
خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدمهٔ توپ قیامت آشوب گردی بدامن مستحکمش نمی نشست
و فصیلش بهیچوجه از منجنیق و ارابه شکستی نمی دید تا شاهد مراد رخ نمود بعد از انکه بعضی جا قدری
حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگی نهاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران
بیشهٔ شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبرهٔ بسالت جنگ نواب سید
صاحب و قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازهٔ تمل موسی لالی و امام خان
سپهدار و از بالای کوه نهر از زینه حسین خان بوزی و محمد حلیم نردبانها راست کرده آهنگ
تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شداید و صعوبت اعدا شکنی موصوف بودند بمدافعه
دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نردبانها
که بتجویز و اشارهٔ هرکاره ها تیار ساخته بودند از بلندی حصار کمی کرده سپاه منصوره نردبانها
گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض هزیمت افتادند آن روز اهل حصار بضرب
تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبورشان گرفتند تا آنکه قریب دو هزار سپاه رستم اشتباه را از
هر سه جانب بمعرض تلف آورده ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان
حضور نشسته چند هرکاره را اثر تیغ انتقام مغالطه کشیدند غرض چندی دیگر سپاه منصور را
جزا فروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام نایرهٔ جدال
التهاب داشت هرگاه که نردبانهای بلند و مستحکم بهم رسانده باطناب و کمند مستعد یورش
گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرهٹه بکومک قلعه رسیدند بدریافت این معنی
سلطان والا فطرت جنگ و ظرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا
حرکت نموده کوهستان سیاه ڈونگر را بر پشت لشکر داده خیمه و بارگاه بیاراستند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلہا و طلایہ قوی داشته مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیمابین طلایہ ارکان سلطانی و غنیم آویزش سخت رو داده حیدر حسین بخشی سلحدار السبب ناتجربه کاری وخودپسندی دو هزار و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان وغیره بی تجویز آنها بر انبوه کثیر دلیر درتاخته بود آخر تاب محاربه نیاورده پس پا کردند ضرورتاً غازی خان بهمون جمعیت که حاضر داشت میدان قایم کرده درمیان ده هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت درداد و کوشش رستمانه بی یار و مدد بجا آورده مجروح گردید لاعلاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بودند و دو سه صد راس اسپ مع سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد جانباز بعد فایز شدن بخشی مغرور بعسکر ظفر پیکر بر اهل خصم درتاخته هفتاد سوار از برادری خود و پنجاه سوار غنیم برگرداینده بحضور رسید و بهادران زود خورد و لیم محمد قزاق و مناچودهری چیو قزاقی کرده دو زنجیر فیل و هشت مهار شتر و پنجاه یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب درتاختند و اتواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود درخزیدند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر و قلعه درگرفتند باز روی جرات بمیدان معرکه نه نهادند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر مشحون را بطور پیش منقله بر روی اعادی گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فردای آن روز شیر الملک وغیره باهم مشوره کرده حاکم آنجا را بعد رد و بدل بسیار راضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری بقلعه رایچور بردند چون جاسوسان این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعه و اثاثه دولت آصفیه رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدرا که هشت فرسنگ فاصله داشت بسراغ آنها یلغار نمودند و چند واماندگان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی





قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه و جلال ساختند میر مذکور قلعه و حویلی خاصش را ضبط کرده همه اثاثه و لوازمه حشمت و ثروت که گذاشته حاکم مغرور بود مع چند صندوقهای مقفل بر شتران و فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صندوقها وا کردند جز کهنه پاپوش و چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم مینمود یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدرآباد جمع کرده است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میر مذکور بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیده از اموال و اثاثه آنچه که لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس ذره بذره اسباب توشکخانه و سلح خانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه و کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زائی را بایالت آن صوبه مقرر ساختند ❊

## ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرہٹہ که آنطرف جوی شورش افزا بود و بیان تسخیر کنچن گڈه و کپلی و عبور جو کردن سپاه منصور و محاربات با غنیم مقهور رو داد همون سال آنکه ❊

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرہٹه از راه کنچن گڈه نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سرکرده آنجا که شوهرش پالیکار قبل ازین درگذشته بود و او تنگما نام داشت بحکومت آنجا می پرداخت و دران آوان پا از دائره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقهٔ خود بامید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت هری پنت پهرکیه درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شباشب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدره ابدر زده جان بسلامت برد و پسرش که دوازده سال سن و
مدکم کوره نام داشت در قلعچهٔ سرکپه که دار المقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام مختون
گشته بعلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ دهم علیحده ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گوبند راو نامی برادرزادهٔ مرار راو که بعد اسیر شدن راو مذکور
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسردار پونه وانموده التماس نامهٔ سفارش موسومه بلازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور بترحم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور داشته بعد گرفتن محلکه که از سرکار هیچ امر منحرف نگردد تعلقهٔ سوندور براو
بحال داشت در آن زمان از جادهٔ صواب انحراف ورزیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر بلغار
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت اسیری پسرش آگاه شد هوش و حواس در باخته مع
نوکر و علاقه داران خود بسمت لشکر مرهٹه رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی در آمد بعد بندوبست آن مکان حضرت فلک رفعت با سپاه انجم شمار بسمت کپلی نهضت
فرمودند قلعدار آنجا که از خویشان پالیکار لغی کنلگیری بود قلعچه را مضبوط کرده بجنگ مستعد
گشت هرچند امرای سلطانی به پند و نصایح او راهنمونی نمودند لاکن او لغو رسمعنی از
طریق فدویت انحراف ورزید تا حسب الحکم حضور سپهداران تهور نشان و موسی لالی فرانسیس
از دو جانب حمله کرده جبراً و قهراً قلعچه را تسخیر کردند بنابر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد و جنس بشیار از خانهای بیوپاریان و ساهوکاران





وحلاّجان اهل اسلام که مؤمن می نامند گرفتند واکثر زنان آن قوم باندیشهٔ تاراجی عصمت
خود ها را در آب جوی تنگ بهدره که طغیانی تمام داشت زده از جان درگذشتند و قلعدار
نیز کشته شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را سزای معقول دادند و
آینده ازینکار منع فرمودند و از انجا پیشتر کوچیده بر سواد رس بیٹهه متعلقهٔ پالیکار هرپن بلی
چهار روز مقام فرمودند چون شهر مبارک رمضان شریف در همون مقامات تمام
شد بعد ادای دوگانهٔ عید الفطر و مراسم سور و سرور از انجا طبل نهضت کوفته بر ساحل جوی
تنگ بهدره در برابر گهاٹ کرنپات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش و هنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی
ملک آنطرف جو را بحوزهٔ تصرف خود آورده بعزم مقابله در رسید و بر ساحل آنطرف جو
نزول رایات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور و گذر اسلام توپ و تفنگ در گرفت
و سرداری را با جمعیت گران بهر افتتاح کوه کوپل و بهادر بنده نامزد ساخت چون سردار مسطور
در تاخته بمحاصرهٔ هردو کوه پرداخته بسعی دو ماه بهادر بنده را که چندان استحکام نداشت
مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه وار می جنگید و بارها بر مورچال زده
اهل شرک را پریشان می نمود اتفاقاً دران سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبد بران
یعنی ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لهذا محل عبور بدست سپاه اسلام نیامد پس از طرف
تعلقهٔ هری هر و هورل وغیره سی منزل کشتی و چهار صد عدد سبد کلان فراهم کرده تا دو ماه
انتظار پایاب جو کشیدند تاهم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
فرمان دادند که بیست و یک ضرب توپ گران بر کنارهٔ آب داشته ده خریطهٔ باروت
از یک یک ضرب بپرانید چون گولندازان حسب الفرمان عمل کردند از همون زمان

آب جور و بجی نهاد چنانکه بعرصهٔ دوسه روز بانقدر کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه
آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک انگریز
فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدر آباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند
پس اقامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از انجا کوچیده دوازده سوار را بر
ساحل جو گذاشته بطرف شاونور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور
آن فرمان دادند اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که باد بر مراد بود
مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده به تیغ و تفنگ دمار از
روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند
و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند
و از عبور سلطانیان بسردار خود واقف گردانیدند پس روز دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه
رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبر پیا
بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه رسد غله و توپخانه و سامان جزو کل
لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصله
چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب
رزم و توپها برامتحان زورمندیٔ اعدا از مضرب خیام بفاصلهٔ دو فرسنگ پیش آهنگ
گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گزاف
برروی تهور تافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت
و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در شیب
زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

وتجمل



و تجمل اسواران پایگاه و جلوداران شجاعت دستگاه بر فراز زمین استاده بود و پس سر خیلان
بیدها یعنی غازی خان و ولی محمد و ابراهیم خان وغیره حسب الفرمان والا صفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کار ناکردگان را بدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش روی آتشبازان
رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین داران برخاسته اقدام کردند و بریزش
توپ و تفنگ ندانهای جرات اهل خصم را ترش و کند ساختند سواران از عقب آنها ریخته سر و سینهٔ
مخالفان را با سر گروهای آنها علف تیغ بیدریغ و نیزهٔ جان ستان نموده از پشت زین
برروی زمین غلطانده اسپ و یراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند درین گرمی پیکار
باندازان آتشبار بهوای تهور باینها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان ساختند
و توپچیان از یک طرف جمع کثیر الضرب توپها چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند سرداران لشکر هزیمت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیهٔ حال سپاه
خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
از آن تیره درونان را اسیر و قتیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر و منصور بیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام بر افراختند
و نقشهٔ معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ و در قلبگاه
خیمهٔ خاص و بارگاه و در میمنه موکبهای عسکر و دستهها و در میسره سلحدار و قزاق و پیادگان و پیرامون
سراپرده و بارگاه قشونهای اسد اللهی و احمدی و در خیڈا و ل پیادهای کنداچار و بیلداران
و لشکر پالیکاران وغیره و سواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ بامر تیاقی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کرٹک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام و شیخ عمر و امام خان

سپهداران را باسامان جنگ توپهاو باندار و غازی خان را با دو هزار سوار لبسر داری
حسین علی خان بخشی و مهامرزا خان بر لشکر غنیم راندند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و عسکر
در وسط دو لشکر آرمیده بودند چون سپهداران و بخشیان از راهیکه هرکاره نمودند جاده پیما
شده بوقت سه پهر شب اگرچه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم که
جا بجا آتش افروخته بپاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشتر و صفوف بود
همون لشکر غنیم انگاشته بی اطلاع دیگر سر دادن توپ سر کرد و بانها پرانید پس از صدای توپ
و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر حمله کنان
در تاختند بائی حال بخشیان دانا فوراً برگردیده از پناه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز
حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نائرهٔ غضب سلطانی ملتهب گشته شیخ مذکور را
معزول ساختند و قشونش بفضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیده
جوی بالاپور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصلهٔ شش فرسنگ
جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یکم امام خان و فاضل خان و میر محمود سپهداران
را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قزاق و هزار باندار لبسر داری قدر خان بن غازی خان
بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپهداران باهوش سپاه همراهی خود را الممل
پوشانیده چون مار سیاه پیچ ها خورده بعد تحمل فراوان رنج شب تاریک و بطی مسافت
بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سد راه گشتند ایشان
بزبان مرهٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور وا نموده اندرون لشکرش خزیدند
و هنگامهٔ نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرازهٔ جمعیت آنها را از هم گسیختند
و بریزش شلکها کار بران مخذولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه برجع القهقری





برپشت اسپان بی زین نمد سوار شده بطرف توپخانهٔ خود که از آنجا فاصلهٔ داشت گریختند
و توپها کشیده از انجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا
کرده نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر
حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات پدک و جو ماله و حلقهٔ دست
سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلاع و چادرهای عصمت پوش
در پالکی ها نشانده ببدرقهٔ باندار ان به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت راس
اسپ صبا رفتار با نقد نمایان بر سبیل اخفا بنام هری پنت و راستیه و مادهو یانی
معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه
غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرهٹی برافراشت

## ذکر عطف عنان سلطان کشورگیر بنابر مصلحت و تعاقب کردن غنیم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نگر و بضبط آوردن شانور و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده درهمون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جی تنگ
بهدره معطوف داشتند و همه روز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر نیز
کوچ کرده بر سواد دیکه جوی بالاپور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند
که کوچیدن شب از ین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ گاو سقط شده و چپقلش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر سردار و سپاه وقت شب هم از پختن
و خوردن باز ماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه با قند و انگبین در آب حل کرده
باندازند پس همه با حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخته
پیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوٹی مع لشکر خود فایز حضور گردید
و بدرالزمان خان نیز با وفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچهای متواترهٔ سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که از هجوم سپاه ما
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به یلغار
تعاقب کرده بفاصلهٔ دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصلهٔ پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعداکوب فکری کرده قشونها
را به بهانهٔ آراستگی در میدان کشیده گردشها میدادند و شلکها سر می کنانیدند از صبح تا
یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موافق
معمول پهیر و بنگاه و اسباب لشکر همونجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب
توپ رسالهٔ فراسیس بطرف میمنهٔ خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون و شش ضرب توپ بمیسرهٔ غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر
شیئون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام همت قضا نهمت بشکست قلب
معاندان برگماشتند چون شب دیجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بمرتبهٔ اتم باری بهزار
محنت و مشاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از همه سبقت کرده بر فوج نهرتی
ورسیته ابواب بلا بر گشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بر وقت رسیدن

محال



محال بود عقب گذاشته با دو ضرب رهکلهٔ فراسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرای آن لشکر هزیمت اثر و از بازی شب غافل بود هنگامهٔ رستخیز برپا ساخت و
خود بدولت بسرعت هر چه تمامتر روی توجه بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف
بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهٹه که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
از ان معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصلهٔ یک فرسنگ
داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول بالتمامه تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران
مجاهدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غلهٔ اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر
و افراس مع رسن و میخها بدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
برجای سکونت خصام آرمیدند اما بعد دو پهر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرات پرداز
گشتند و توپهای کلان بفاصلهٔ یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای تردد بسیار مرد رایگان شکست
یافت نایرهٔ غضب سلطانی بر جرات آنها مشتعل گشته به تنبیه شان فرمان دادند سید حمید
و شیخ الله و احمد بیگ هر سه سپهدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانهٔ غنیم
آوردند و از راه نشیب زمین راهی شدند قضارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً سی هزار
سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد لغتةً سپهداران دلیر فراسیس بنادیق
راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل
خصم بسبب چپقلش فوراً برگشتن نتوانسته لاچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان
ساخته چون پنجره سراپا مشبک گشتند و دو سردار فیل نشین بمطمورهٔ عدم شتافتند ما بقی

هزار تردد دست از سلاح و اسپ بر داشته فقط جانهای خود از ان مهلکه بیرون بردند غرض در
طرفة العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم
عجز و نامردی بر ناصیهٔ حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس واز ان معرکه بر تافت و توپ
کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانهٔ
طرب نواخته داخل خیمهٔ خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند
مخفی نماند نواب عبد الحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نوازه
بموجب نقاض دلی پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بجی مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس
آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع که شرایط رسوخیت و دولتخواهی بدان
منوط و مربوط بود نفرستاد و چتونیندرت ایلچی او محض بخوشنودی خاطر همایون از طرف
خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگرچه ازین معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسیده اما
بسبب استحکام سر رشتهٔ خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ
فراحمت از خود بحالش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایستهٔ او اغماض صریح
می فرمودند باوصف این سلوک او بگون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود دران زمان با مرهٹه
در ساخته طرح موافقت و مخالطت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
متوجه دید و کرده خود در نظر و خیال داشت از دبدبهٔ سلطانی چون بید بر خود بلرزیده مع چند
خواص و توابعان خانه یعنی زنانه و بچیزی خزانه که موجود داشت شبا شب گریخته به لشکر
غنیم در پیوست و عبد الخیر خان عرف خیر امیان را بشهر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
فقرهٔ عبارت هندی تاریخش دریافته که "حکیم خان میانه سبکو چهوڑکے آپ بهاگا"





هرگاه آنحضرت بر قرارش و موافقت با غنیم واقف گردیدند متعجب شده وقت شب سید حمید و
سید غفار سپهداران را بضبط شهر رخصت فرمود صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معمورهٔ
ساونور فرود آمدند و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثهٔ
دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف للکوکها زر جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه به بدلحاظی
خود مفت بر باد داده یک یک بحضور پر نور ارسال دارند پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچه که از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلح خانه وغیره که در توشکخانه خاصش پنجاه عدد
دستار زرنگار زنگ از قسم چینیٹ برهان پوری پیچیده بر میخهای دیوار چسپیده و خلعت های
فاخره همرنگ و همزیب دستارها در آغوشی ترتیب داده بود سوای این اشیای نفیسه
و فاخره هر بلاد بسته بسته و توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فرمایش داشت
علیحده فاپز حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
توپخانه پیوست و یک ضرب پنچرس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکوک فلوس
بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادر اسلوب
که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
یک یک فیل بود بضبط در آمد سپس خیر امیان بر یک اسپ سوار شده بدوسته خدمتگار و
سعادت ملازمت دریافته سرخروی حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شمارا چه پیش آمد
که خود بخود آواره گشت ما بهیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
بیغایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هرگاه او باوصف عدم زحمت و بدعهدی
بغنیم این دولت موافقت کرده نرد مخالفت با ما باخت آینده هرگز روی بساط آرام و بهی
روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بیخردی بکار بردند

وزنان قسمت دولت خود را با آفتاب مخاصمت و یاس برهم شکستند پس تهیدستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا وقوفی نداشت القصه او را نزد خیمه خاص
فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند با این بجرم احتیاط برابر قمر الدین خان
در نظر بندی داشتند

## ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه ومحاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساونور در شهر تهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه
را مخیم سرادقات عز و اجلال میساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار
سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمه برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد
ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کروه
مضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات
نزاع و تهیه اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت باد و قشون جیش





وسه قشون اسد اللهی و احمدی وسه موکب عسکر و هشت دسته پاگاه و چهار هزار قزاق
و ده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و دران زمان
شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقه حیدر آباد مقرر گشته و ثانی بتسخیر
ملک پونه دستوری یافته ثالث به تنظیم و تنسیق اولکه رایچور و گوتور وغیره نامزد شده
رابع بطرف دار السلطنت پٹن بهر حراست ایالت قلعجات و تعلقات پالیکار وغیره رخصت یافته
خود بدولت همت جهانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگماشتند سرکرده لشکر غنیم از استماع
این اخبار سیماب وار بیقرار گشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین بترغیب سید حمید و سید
غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندرگی درگ که در آنجا تهانه غنیم بود
در تاخته بیک حمله مردانه جبرا و قهرا کوه را مفتوح ساخته مردمان غنیم را یکسر ته تیغ کشید و
معموره را بجاروب یغما روفته بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
بدستور برهان الدین بطرف بکاپور و مصری کوٹه که در ضبط غنیم بود دنبوعیکه هیچ کس را
برسیدن خود وقوفی نباشد علم جرأت برافراخته تزلزل بیش از قیاس بر اهل فساد رسانید
و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصه بعد چندی سلطان کشورستان
راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجه گردید اتفاقا دران روز غنیم هرچند اول لشکر فروهی
جرأت پرداز گشته چیره دست بر آمد و طوفان بلا بر اهل بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال
پر غله از بنجاره ها غارت ساخته برد لیکن از حمیت و غیرت جهانگشای آنحضرت بحرکت آمده
بسرکرده گروه شقاوت پژوه خصم پیغام فرستادند که بموجب بیگناه بار بار خلق الله و رعایا
را رنجانیدن مناسب شایان ارباب همت و شهامت نیست اگر دم مردانگی
باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد اراده فدائیان نصرت توامان

آنست که دریک ورق ظفرنامهٔ مجادله و محاربه که آغازش به بسم الله تیغ و شمشیرست از اقلام
تیر و نیزه و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصالحت از ان تهلکه نجات خود تصور نمی کرد ازینمعنی
پهلوتهی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضے دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان با شوکت و شان بر سواد نهر کدک هر چهار
فوج را جمع ساخته بآئین حرب صفوف ها بیاراستند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلوداران استاده اول شجیعان بارگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته اسپان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و
مکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقرر یافته بود که یک یک دسته و رساله
نیم گهڑی داد شجاعت داده پس پا شود تا مراسم جان سپاری و مراتب دلیری جانبازی
تمام سپاه و سردار تبقدیم رسد پس هر هر شجیع در وقت معهود فدائی وار کوشیده
ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دو پهر بازار شتاب تیغ و چقاچق تیر
و کهپا کهپ نیزه گرمی تمام داشت تهور کیشان بقوت ترکتازی خود از شمشیر و گوپال
گذشته دست و گریبان بخنجر و جمدهر گشتند پس طرفین از کشته ها پشته ها نمودار شدند و
سلحداران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهرهٔ میدان را از خون اعدا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه سردار غنیم تاب شمشیر ناموس پرستان
سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیان را
زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد هشتاد هزار مردم همجا با از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند



تا از هر دو بازوی اوشان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بریزش توپ و بندوق
برگشته بختان را شربت هزیمت چشانیده آوارهٔ وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان
لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راه تعاقب گرفته به شمار سته هزار اسپ و سامان نبگاه و شمشیر و
سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیم تا سته منزل باز نیاسودند و خود را بمکانهای
صعب المسالک کشیدند و هری نایک پالیکار کنک کیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود
دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقهٔ ندامت را زیب ناصیهٔ
عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستسعد جناب عالمیان مآب شده
حلقه بگوش و سرخرو گشت بعد ازان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
نبکاپور نهضت فرموده هجده کروهی شمالی سادنور خیمه زده بارگاه ساخته بودند و چند
قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به ارادهٔ تاراجی و غارت مواضعات آن ضلع
در تاخته بودند قضا را طلایه داران غنیم ازینمعنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حمله
قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی
غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر باراحدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر بی رخصت
نشتابد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با بلاغ نقد و زر و ترسیل خلاع
و بخششهای تحایف الانواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرهٹه را مطیع و
پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کار بندی می شدند تا آنکه روزی
برحسب اشاره مطیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شبخون مستعد ساخته روانه فرمودند
چند هزار لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتکه های رنگین پیشتر و هر هر فوج
کرده بود طلایه داران غنیم که ملازمان هری پنت پهرکیه بودند حسب الاشاره سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر نجات
افواج قاهره واقف گشته به هولکر خبر رسانید که سلطانیان لفتور و قصور طلایه داران
در لشکر رسیده اند او بمجرد استماع این خبر وحشت اثر باپیاده از خیمه بیرون شتافته بود
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این و
آن نکرده سر و پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکسر لشکر غنیم بجاروب یغمار وفته شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج در آمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و
منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و چهار
ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیفان خود پرداخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفر یاب نشده ناکام برگشت سپه سالاران مع الخیر
بشرف محفل همایون مشرف گشته اسباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض رسان
تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند مواجب و ماهه
انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سر اسامی
دو روپیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیم نمودند اگرچه از سرکردهای لشکر مخالف از دست
جرات سلطانیان که هر بار کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ها خورده
پای تردد خود بر کاب هراس و گریز می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامهٔ پیکار خواه نخواه
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان ازان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشورگیر فرصت و طاقت





محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده ننمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
برحسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامجات خلت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادر العصر و خلاع با جواهر گرانبها که ازانجمله یک عدد گلوبند مرصع به قیمت پنج لک
روپیه بود روانه پونه فرمودند و هولکر و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوره
گوشمال خورده مال و ناموس و دولت خود بغارت داده دست از جنگ بر داشته بودند مفصل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بر نگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپرداز آنجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که ازینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را آب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را برشحهٔ اتحاد
و موافقت سر سبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضی المرام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما دست استیلا
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضهٔ تصرف خاندان مرهٹ بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درینباب از مغتنمات شمرده باقبال مراسله سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه ازانجانب بخاطر خود داشت بآب وداد شست و از طرف خود نیز
رسولی با سامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقهٔ نرگونده

و نولکنڈه وجالی هل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر مصلحت کافهٔ
انام مضمون اینکه مصرع لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش ؛ التماسش را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
به ایلچی حضور تعلقهٔ کسلاپور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوضش سه تعلقه باو بازگذاشت
پس قلعجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید همدران زمان هری پنت بحضور فیض گنجور التماس ها کرده عفو
جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبهٔ ساونور باز براو بحال کنانید چون خاطر اشرف از
مهم مصالحت جمع گردید مظفر و منصور لبساونور رسید مدو هری پنت بهر کیه را که حلقهٔ طاعت
در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقهٔ گجندر گڈه مع توابع آن و چند قریات کنچن گڈه
بخرج پان خوری جاگیر داده پیشتر نهضت فرموده از راه کوپل و بهادر بنڈه عبور جوی تنگ
بهدره کرده سواد تالاب محال دروجی را که دو کروهی شرقی آنی کندی است مرکز نزول اعلام
و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهر متش همو بجا سکونت داشت در آنوقت پالیکار
رای درگ و هرپن هلی بچند خواص بی طلب داخل لشکر فیروزی گشته امیدوار مجرا بودند ایشان
بر وقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسر کردهای لشکر غنیم راه رسل و رسایل
واستیر باد و نمسکار مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشهٔ کینه در دل آنحضرت دوانیده
بود نظر به تنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپهدار درتاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعتهای شان اسیر کرده آوردند
و مغلول و محبوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک و مال و اثاثهٔ دولت ایشان بضبط در آمد
و تعلقات و قلعجات آنها بعمالان با هوش و قلعداران پردل حواله گردید مگر برادر بیمادر

پالیکار



پالیکار هرپن هلی که در دیهی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خویشتن
محیط دید مع توابعان و زن و فرزند خود شباشب گریخت و در حدود دمل توابعان را
گذاشته خود مع پسر بصوبهٔ مرچ شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد ازان آنحضرت فلک
شوکت با سپاه انجم شمار از انجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

## ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلاء مرسولهٔ آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدرآباد با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و دو هجری رو داده آنکه +

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضارت پذیرفت رای
جهانگشای بانتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و همدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان
ملک یعنی میر صادق که در صوبهٔ ادهونی و ساونور حسب دلخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده
مبلغ خطیر بهدست کرده بود معروض حضور گشته از پایهٔ خدمت در افتاد یعنی معزول شد
چون اثاثهٔ خانه او حسب الحکم بضبط در آمد دو لک روپیه نقد رایج ادهونی که چلاونی گویند
و لک هون محمد شاهی بر آمد پس همون زمان مغلول محبوس گشت و مهدی خان نایطه
صاحب جاگیر اول کنڈه بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعهٔ دار السلطنه بنا گذاشته بودند تاکید فرمودند
ذکرش بر سبیل اجمال آنکه مخفی نماند درحینی که کهنڈی راو مردود و مخذول بعزم استیصال

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شقی محل زنانهٔ نواب را مع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازهٔ دیواری
پیتهه که بزمان حال بدروازهٔ گنجام مشهور است در خانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغر سن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهدهٔ بازی طفلان کشن راو
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
درویشی صاحبدل از آن راه وارد شده مژدهٔ جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدی بنا ساز
تا ابدالدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه بیمن قدم مژدهٔ شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک و
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑیال بندر پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلب داشته بنقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای دیگر گرفتند پس برهمنان صنم خود را برداشته
بر دیواری پیتهه بردند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دارالسلطنت بیجاپور
که بنا نهادهٔ علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کورگ و مرهته و پالیکاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی درین کار
توقف رو داده در آن زمان که بیمامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و بند و بست
پالیکار فراغت دست داد باتمام کار مسجد همت برگماشتند تا داروغه عمارت مطابق نقشه
صدر بصرف سه لک روپیه در دو سال باتمام رسانید و آنحضرت نماز عیدالفطر در سن

یکهزار



یک هزار و دو صد و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی
ممالک قلمرو خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبهٔ یم و شهر و مواضعات جنگلستان
و کوهستان را بصوبهٔ تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبهٔ غبرا و عمال پرگنات
را به لقب آصف ملقب فرمودند و هم درین روزها پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه
بفاصلهٔ یک فرسنگ خاربند مستحکم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند نیز کلاران سنگین دل و
بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوای منشور حضور و نشان قلعدار
آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
را برخلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دهش و نوکری عمده
و بخششهای نواب و سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بدون
اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن ندهند
و هزارها موکلان دیو سیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیش
ازین خاربند کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعدم واگذاشت بنی نوع بشر تاکید
اکید فرمودند و هم دران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند و پیش ازین
یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است * و دیگر
طرف فقرهٔ هو السلطان الوحید العادل است * بسن محمدی که از هجری سیزده
سال زیاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت
مرتبت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم تسلیماً برشمرده مسکوک ساخته خریطه برداشتند
و رواج در دادند و هم دران سال غلام علی خان و ننهو میان وغیره که آنها را در سن

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری باسامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و
تحایف بایستهٔ بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نوتیار ساختهٔ خود و ده لک
روپیه نوضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
با شمشیر و سپر مرصع و اتحاذ نامجات مبارکباد وزرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب بآنها که دران ملک نبود لبسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها بشکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده
در تیاری اتواپ پنچرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره
تاکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد
و کارخانه اش را تارامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در دار السلطنت پٹن و دیگر در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در بلدهٔ نگر هگی
اوقات بهابون در فراهمی مردمان جیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم را که
نواب مرحوم بصرف لکوکها زر از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار
در انداختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
یعنی سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری پیشهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن
بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند





از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت
فدائیان ناموس پرست شمشیرباز و سپرانداز بیدل گشتند و بعضی سردار سوار را جبراً بفراهمی
مردمان جیش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد فرمودند
ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل ها رو داد و همدران
روزها محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلت اسلوب متضمن استحکام بنیان
اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن بایکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سررشتهٔ
یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بمحض پاس اسلام و امنیت کافهٔ انام با خلاع فاخره
و تحایف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی
خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان
باهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضهٔ اقتدار یک سعادتمند بهمن نژاد بود و پیوسته
از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
حالا پادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
ایشان را بر دیار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را
به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هرآینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد
بلکه این معمول و تهاون در درگاه آلهی موجب بازپرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
که غبار نفاق و انتقام بزلال مصالحت فرونشانیده برای دولت چندروزه که چندان
امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکدر و متردد نگردانید و بواسطهٔ ملک و ملت بساط
مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید سازید

تا باتفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسانیم که جمیع مسلمانان
و غربا و رعایا و مساکین در مهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شاهان اسلام
روزگار خود گذرانند اگرچه تقریر دلپذیر رسول دانا او را چون گل شگفته و خندان ساخت
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پژمرده تر نمود کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر به لقب نایکواری باقبال مضامین
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی برهمنان کاروبار
و اناث حرم سرا روی خود از طریق راستی برکشیده ایلچی را بے مقصود روانه نمود مخفی نماند این زعم
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولتمندان دکن بیشتر قوم
نمی دانست و بر حشمت و شوکت خود می نازید درینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجهای دکن سردار ذی شوکت و شجیع را میگویند هم اطلاع نداشت قطع نظر ازین
نایکواری قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ارزال میتوان
شمرد الحق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن ارزال
قوم تولد نشده و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیاداری و جاه و مکنت ید طولی
و در شجاعت و تهور یکتائی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نهند
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر برحق عظیم است هر کسی را
که او میخواهد سعادتمند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد غالبکه ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند واقف
نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه تسلسل نامه بهمنیه
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برق آتشبار گرد مرقدش طواف نموده





گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا ارزال قوم
دم صحیح النسبی میزنند و کم قطرتان و کم ظرفان بنخوت پوچ دعوی سیادت و شیخیت میکنند
و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ؎

نشتی ظرف و اصالت هست در دونهان | عیب پوش قحبه بدشکل زرین چادر است

## ذکر لشکرکشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه هرکارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رو داد سن یک هزار و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان
مایل نکرده از بعضی بند و بست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند که
نایماران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در سر
دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگرچه بفهمایش آنها می پردازد و بانعام و دستار
و شیلها تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد
استماع این سانحه باحضار فوجدار آن صوب مع چند سرکرده نایمار فرمان دادند چون او
حسب الحکم حضور مستعد گردیده نایماران را طلبداشت آنها باندیشه سزای حرکات خود طریق
تساهل بیهوده و عدهای امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایمار و راجه ملیوار یک دل و
یک زبان شده است تا کار سرکار را ابتر کرده خود حسب دلخواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را ملکه ساخته بود مضمون جاسوس برهمن بی ناموس مطابقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چهار قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آن صوب گردیده قلع و قمع شجرهٔ بدخواهان و شرارت کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها و آبروی خود خورده بکوه و جنگل آواره گشتند و فوجدار باستقبال شتافته سعادت ملازمت دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و بست این نواح نامزد شده بودید چرا رعایا را آواره و ملک را ویران کردید سوای این حکم شده بود که سرکردهٔ ملیوار را بهر حیله و فریب مطیع و منقاد ساخته از و پیشکش گرفته ابلاغ حضور سازید این معنی هم بظهور نرسید او در جواب عرض نمود که بنده را از بند و بست نایاران این ضلع فراغت دست نداد تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر از ین او با جگدار صوبهٔ کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد خورد اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند پس معلوم شد که بند و بست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد از ان او معزول و مهتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرموده بدریا دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوٹ که در تکیهٔ قادر ولی پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی همونجا ودیعت حیات بخالق جان بخش خود سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصه مهتاب خان بخشی هرچند رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بضیای دلدهی قولنامه ترقیم و ترسیل نموده طلبداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای اهل کوچی نبدر سر فتنه و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد





جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت با لشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑه کال بکلیکوٹ نهضت کرده سپاه را بجزای آنکه اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم
دران سرزمین چون گذر ساختند ۔ بسا طرح بی رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند ۔ همه بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت ۔ بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز هر سنگ و شجر و کلوخ و گیاه ۔ برآمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجاروب غارت روفته شد و جمعی کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بباد نیستی رفتند بقیة السیفان عاجز گشته حلقهٔ بندگی و فرمان برداری بگوش جان انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی در تاخته اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان دریشان عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است درینولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقهٔ این صوب را غارت ساخته میخواهند که بیخ اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروض داشت سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند اغلب که پالیکاران سرحد شما که از مدت جویای چنین وقت بودند جرأت پرداز گردیده باشند ما بدولت به بند و بست قلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و فتق مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب وجوه آسیس کیفیت کوچی نبدر دریافته با تمامی سپاه و حشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیرافگن واقف گشته سه چهار تیری

بر سر رودخانها بنا ساخته پیرامون تیرپها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند و جمعی کثیر
سر راه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر
جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تیرپها مفتوح ساختند و روز دیگر جنود
فیروزی بهشتی رخش انتهاض جهانده ساحل رودخانها را مرکز نزول ساخت چون
پیش روی لشکر دو رودخانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اهل خصم
بر ساحل محل عبور انطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
سیل ساحل دریا که آب از انجا برودخانه میرسید بند ساختند لهذا رودخانها پایاب شده
بود و همون شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان
تیاری در دادند اگرچه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که بیشتر راه ناصاف و رودخانها
عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند در ان
حین رای قدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت
لشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند
تا فدویت کیشان حضور بیک حملهٔ اعداشکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش رانده لطناب
و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره ها را باحضار قشونها و
توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و
مستعد بامر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول
از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریا که پیشتر از ین مسدود کرده بودند در
شکستند پس آب دریا جاری و رودخانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود





و مفقود گردید همگی اعادی دفعتهً بر اطراف لشکر منصوره با تیر و بنادیق محیط شده تزلزل
بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچه سلطان هم هرچند بدفع اهل ضلال
همت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخته
گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند با این سه چهار صد سوار جانباز که اشراف قوم بودند
داد مردانگی داده روبروی خسرو عالیمقدار مجروح و جان نثار گشتند سلطان جهان پهلوان
بنفس نفیس از پالکی برجسته تیغ جهانگشا از نیام تهور بهر انتقام مخالفان دغاباز می‌کشید
قمرالدین خان که دران معرکه همرکاب سعادت و شجاعت نصاب بود باقسام قسم بر پای
آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید و پالکی
خاص با فرش و غیره و یک قبضه کتار بدست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک دران حالت بر سر کرامت پیکر بود دو
دیگر دستار رنگین که دست آویز اعادی گشت یسولی بر سر لبسته پیش پالکی ایستاده بود
قضارا او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان گو بباطن
دستار خاص تصور کرده در پالکی بردند بالغرض آنحضرت با شوکت و قمرالدین خان از ان
ورطه مرکب مراد بیرون راندند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
معدوم الاثر شدند پس شعلهٔ قهر سلطانی بالتهاب کشیده کوس انتهاض و یورش نواخت
و معبرها از چوب جنگل تیار ساخته رودخانها عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت حشر
صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپهداران و موکب داران حسب الحکم از اطراف دو گاو راه
روی مخالفان گرفته بجدت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که مردی و طفلی را از ارباب

شرک یافتند دو شش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کفار نماند از کثرت حشمت و غایت جبروتش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف ملیوار گریختند پس سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره مع توپها وغیره بضبط خود در آوردند و درخت جوز بوا که در آن حصار بود از بیخ بر کنده و گیاه شالی به بجهایش پیچیده بحفاظت تمام روانهٔ دار السلطنت فرمودند تا در لال باغ بنشانند اما سر سبز نشده خشک گردید؂

## ذکر فوج کشیدن جنرل مینڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپه سالار در نواح سیتی منگل و توجهٔ رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ و بیان فتوحاتی که دران آوان روی نمود در سن الیه آنکه؂

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورنر بندر مدراس مستغاث گردید تا جنرل مینڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابلهٔ سلطانیان نامزد و مامور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بر عزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین ستی منگل و ہرودٹا فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی آویزش نمایان رو داد و لغزش کوس و کرنا و طنبور و صدای شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت



از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداخته سر خرو برابر ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اهل بنگاه انگریزی را گرد گرفته طوفان آفت و بلا انگیخته بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مرد و زن سپاه پیشه را با بنادیق و سر بستهها اسیر آوردند از انجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذهب خود گذاشته مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آنروز جنرل معز الیه دامن کوهی و جنگلی را فرا گرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره سخت کرده بجمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و کاه و هیمه می شدند روز دیگر جنرل بهادر پیشتر کوچیده قلعچه ستی منگل را که پیش ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعه خالی کرده با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلٹن بسرداری میجر چامبرس در انجا گذاشته چندی آسود پس بطرف کومیتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت سلطان جهان ستان باستماع این خبر بر بیبائی جنرل پر تهور بهم بر آمده با تمامی سپاه و حشم حرکت فرموده بر سرش رسید و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود و آن روز جنرل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد دران اثنا منهیان اخبار معروض حضور داشتند که فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف از بنگاله به پنج پلٹن و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و وینکٹ گیری وغیره پیشتر کوچیده و از راه رای ویلور و آنبور گڈه بر سبیل یلغار روی بدیار قلم و خداداد نهاده و در وانم باڑی و تر پاتور چند محافظان گذاشته بطرف گهاٹ تپور می آید آنحضرت برین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود یلغا

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافته فورًا
بطرف لگن گڈه رسید سید غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
مسطور با فوج هراول انگریز درآویخت و معرکهٔ قتل آراسته بحملات رستمانه زیر ساخت و
صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر در آن روز در جنگل
و کوهستان بسر برده بطرف کاویری پٹن راهی شد چون سپاه منصور ابرگرد خویش
مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ پتور گرفت و با سپاه نصرت
اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل میندٹس هم بکومک فوج خود بر سبیل یلغار رسید
اگرچه بر سواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکردهٔ فرنگ
فدائیان سلطانی قشونها را در میان آورده داد مردانگی دادند و دستبردی شایان بعمل
آوردند و سرداران انگریز نیز با مردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونهای اسد اللهی و توپخانه بسرعت سریعه بر عقب آن لشکر
زده بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که بهیچ طریق نجات ازان مهلکه پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه ماریچ باز
بطرف ستی منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصه دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و ریخت
یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان ستی منگل
سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت اوشان عشعش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بجال





بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمهٔ تاراجی و یغما بآن لشکر افتد
دران اثنا شب در میان آمده پردهٔ تاریکی بر روی شمشیر زنان فرو هشت تا هر دو لشکر
دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف بیشتر قطع راه بر دم مار انگاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل برحسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته شرق رویه پیشتر
نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها براو هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وار میکوشیدند اتفاقًا برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظهٔ
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود اسپ سواره با چند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیز رنگ ناصیهٔ شجاعتش را مشبک ساخت
چون رنگ گل گذشت و همو نوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان بر قتل آن قوت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هرچند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بروفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را سست قدم دید بلا اندیشه
طی منازل کرده داخل قلعهٔ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعهٔ ستی منگل رخصت فرمودند و خود بدولت رو بتوجه

رایات نصرة آیات به پایٔین گهاٹ آورده بر سواد ترور پاله اقامت ورزیدند و سواران را بتاخت و تاراج مواضعات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تجاوز نامزد فرمودند پس جنرل همین جا چندے بسر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موچنجی و پرموکل گڈه رسیده قیام ورزیدند قمر الدین خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصرهٔ قلعچه ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد شکست و ریخت حصار اگرچه حمله آور گشت اما پیش از انکه سپاه منصوره فتحیاب شوند سردار آنجا که به کمی رسد و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان شده بود کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعچه به گماشته اش سپرد خان مذکور قلعچه را حوالهٔ آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب الفرمان لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیانش را داخل قشونها نمود چون جنرل بهادر رخش عزیمت بمدراس جهاند اعلیحضرت جوق جوق سوار و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گهاٹ رخصت کردند چنانچه قمر الدین خان به تسخیر کوه پرموکل اگرچه حصارش بزمان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از سر نو حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود با دو صد سپاه بحراست آنحصار مامور کرده بود حسب الحکم با فوج خود در تاخت و بغارت و لیغای هزارها غربا و رعایا که باعتبار تهانهٔ انگریز آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیرا که بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس ایام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت اشتباه بیم خورده بهانهٔ درد سر در حجرهٔ خزیده مهام قلعداری بر صوابدید صوبداران وغیره باز گذاشت و آنها نظر به بے بند و بست کارخانجات جنگ و رزم مناسب ندیده مطابق





مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرده از کوه فرود آورد در ان اثنا کشن راو متصدی توشکخانهٔ حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه از غربا بجور گرفته از حبس گذاشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانهٔ مدراس ساخت بدستور از اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار

که عقل از حسابش دمبدم صفر انداز است آوردند

## ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بهادر سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرهٹه با او و تاختن هر سه دولتمندان به قصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالا گهاٹ و بیان محاربات که فیما بین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و شش هجری رو داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پایٔین گهاٹ محیط شده تمامی خطهٔ جنوبی جوی کاویری بجاروب غارت رفتند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانی چندے تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لاعلاج شده بمدراس مراجعت نمود و منهیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گهاٹ بسمع جنرل لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود رسانیده معروض داشتند که اگر زود تر بمدافعهٔ سلطانیان نپردازند یقین کلی است همگی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضهٔ تصرف بدر خواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان شستری مخاطب بمیر عالم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب
موصوف فایز کلکته شده به سپه سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص
تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جهد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرده
سپه سالار موصوف مکتوب بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگهاٹ ترقیم ساخت و تاکید تهیهٔ اسباب جنگ و ذخائر و فراهمی
سپاه بنام سرداران مدراس ترسیل داشته در بند و بست خود بود ناظم حیدرآباد و مرهٹه
که بهر اخذ ملک و مال غیر وسیلهٔ مردمیدان ناوردمی جستند بموجب نوشته سپه سالار موصوف
هر دو یک دل و یک زبان شده به ترتیب لشکر و آلات حرب و پرخاش مستعد گردیدند و
سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب رزم و پیکار یک یک نامزد شده بسعی فراوان
از عهدهٔ آن بر آمدند از انجمله کرنل ریڈ سردار و غیره اخبار نویسان که بحراست انبور گڈه نامزد
گشته بود به تدابیر صایبه و فکر لایقه بزرپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگهاٹ را که از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
جلاوطن شده در مواضعات کرناٹک پایان گهاٹ پناه گرفته بودند مثل پالیکار کنگندی پالم
و لیسران بهیری کوره پالیکار چک بالاپور و پدنایر پالیکار و بنگٹ گیری کوٹه که در چارگل بوده
شنک رایل حاکم پنکنور سوای اینها پالیکار کهٹ و کمبر و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و
چیل نایک بیوطن وغیره قولنامه ها بشرط فراهمی رسد و غلات و بهم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقهٔ لشکر فرستاده اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و باوجود چنان
تقید که احدی در قلمرو خداداد از موضع بموضع دیگر بی اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست





بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماهر و دانا و منشیان بالغ عیار را در ان ملک بلباس
ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر بر هم زنی ارکین
حضور سلطان شتافته بعهدهٔ نوکری حضور سرفراز شده بود اخبار واقعی کماحقه دریافته
بر سبیل اخفا متواتر می فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل و
یک زبان کرده بود ناگاه طشت رسوائیش از زیر گلیم بر آمد چه عملش بسبب تادیب و سر
زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضے دولتخواهان سلطان
نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
که تا بیقین دانستیم که تو با وسیلهٔ نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس هستی اگر از معامله
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او ناتجربه کار راست و دروغ عبارت آراسته
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
باین درست کرده نرد دغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزده
کس مثل لال خان بخشی پنکنور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
رسالدار وغیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از ان خفیه نگار پرسیده شد که تو
نمک ما خورده چنین حرام نمکی کردهٔ سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
که این بزرگ زاده را هم برراه شرکالیش روانه سازید پس جلادان او را هم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس که بهمین کار مامور شده رفته بود بسازش آصفان کولار و
نندی گڈه همو نطرف اقامت داشت بدریافت آن خبر برجع القهقری از آنجا

شبگیر زده بکر بنات متعلقهٔ ساتگڈه رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
رٹید دست ازان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد لشکر و سامان ذخیره وغیره بسپه سالار
موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار جهاز
شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندوبست تمام با بیست و چهار هزار مردم بار و شش
هزار فرنگی و سه هزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگهاٹ نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان در
حینی که سواد ترواری را محل نزول رایات جاه و جلال فرموده از فراسیس پهلچری ع ال
و جواب کومک میکردند جواسیس خبر کوچیدن سپهسالار موصوف بمسامع جاه و جلال
رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت باگران جمعیت از حضور رخصت
یافته از گهاٹ چنگم تبرپاتور رسید و قلعچهٔ ترپاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار و سه صد
پیاده پالیگار و نیکٹ گیری لبسرداری انکٹ نایر بجراست آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته
از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایر مذکور همه شب ستاره شماری
کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه ابنور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان
درتاخته در دامن کوه جوادی پاله بیک حملهٔ آنجماعه را تاراج نمودند و نایر و سردار مسطور را
اسیر کرده بردند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای
با اعتبار و عالیجاه و سکندر جاه پسران خود از حیدرآباد کوچیده به پانکل طرح اقامت
انداخت و امرا را با فوج کثیر به تسخیر بلاد قلم و خداداد بیشتر کوچانید چون سپهسالار انگریز از گهاٹ
موکلی و نیکٹ گیری که صاف و درست کرده بودند عبور کرده در موڑواکل و کولار و هسکوٹه
تهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان
باستماع این معنی بر سبیل یلغار درتاختند مخفی نماند چونکه فراسیس خبر غزیمت لشکر انگریز



و احوال برهم خوردگی مواضعات بالاگهاٹ شنیدند به نهایت محبت و اخلاص که بخدمت آنحضرت
داشتند میخواست که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق شود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
خود را بهر آنکه در جمیع امتثال اوامر و نواهی آنحضرت میمنوده باشند روانه نماید بعضی نوکران
حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهر
کردند که اورنگ سروری و افسر مهتری آن آفتاب برج شاهی و سرفرازی در علو قدر
بیوسیلهٔ غیری از سپهر برین برتر خواهد آمد خسرو گیتی ستان را بهیچ وجه احتیاجی بمدد
فراسیسان نیست پیداست که این قوم باکه وفا کرده و کدام دولت باعانت ایشان قیام
و رواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بمدد فراسیس
نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی باز و درتاختند و همون شب قزاقان
و باندار ان را حوالی لشکر انگریز به آتش افروزی دستوری داده خود بدولت به بنگلور شتافتند
قزاقان آن همه شب را به ترکتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپهسالار موصوف
بلا اندیشه بیشتر کوچیده از محل صد بیم و خطر گذشته آن روز در میدان هسور رخت رحیل
انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
سپهدار را مع قشون بجراست دویم قلعه مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور و بهادر خان
نامی را که سابق فوجدار کشنگیری بود بامر قلعداری نامزد ساخته شیخ انصر سپهدار را که بجراست
قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم بیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش ازانکه خیمه ایستاده
نشده و بار از پشت چهارپایان فرود نیامده جمیع سوار برای هیمه و کاه اطراف منتشر گشتند
سه چهار قشون جیش و اسد اللهی و دو سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامن سواری

حلقه زده بودند دران حین کرنل فلائد مع تمام سوار ترپ اقدام کرده ولفرودگاه سلطانیان
درتاخته یکایک برروی توپخانه رسید تا توپچیان وسرداران قشون فوراً سدراه شده
از توپ وتفنگ دماغ جرات آنها را تیره ساخته هزیمت دادند قضارا کرنل مذکور تیر و
تفنگ دربند کله خورده یارای زبان کشادن نداشت ودیگر سرداران رساله تاب
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار برده بشمشیر
وتیر پی آنها گرفته داد شجاعت ومردانگی در دادند تا چهارصد سپاه انگریز را مع اسپان
اسیر کرده بردند لبقیة السیفان افتان وخیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس و
جنرل مینڈس باسپاه کثیر بر شهر بنگلور یورش کرده بعد تلف هزارها مردم طرفین شهر تسخیر
کردند وچندان اسباب دنیاداری ومال ومتاع وزر وگوهر غنیمت یافتند که
بسرمایهٔ نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز برطرف گردید وکرنل مسطور هم دران یورش
از زخمهای تیر وتفنگ کشته شد سبحان الله نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد که
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پرِ کاهِ سکنای آنجا دست مزاحمت
رسانند اکنون اموال وامتعهٔ آنها بیغما در آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
خاربند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
قمرالدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لبسون کوٹری اقامت داشته بمدد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعه
فرمان دادند تا کشن راؤ به قلعه رفته تمامی اسباب دولت وتوپخانه وخزانه واجناس
وسامان دیگر کارخانجات از انجا برآورده روانهٔ دارالسلطنت نمود فقط یک قشون
ودو هزار پیاده احشام باسامان جنگ باهتمام قلعه گذاشت دران زمان تجویز

بعض



بعضی دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعهٔ جنگی بجراست موسی لالی فراسیس گذارد
ونواب قمرالدین خان ونواب سید صاحب را باسپاه کثیر بمقابله ومجادلهٔ سپاه انگریزی
نامزد سازد وخود بدولت بمقابلهٔ مغول ومرهٹه شتابد تا آنکه فراسیس هم بجراست
قلعه رخصت شده تا تالاب کاریزر رسیده بود کشن راؤ وبعضی نمکخوار براین معنی اطلاع
یافته از روی بغاوت هرکارهای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش وتسخیر قلعه همین است خود
بیرون قلعه شتافته بربند تالاب مذکور با فراسیس در خورد ودستش گرفته چندی
همو بجا نشانده بسخنان بیهوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دوپهر شب از راه تبیری سنکل
دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپهدار وقلعداران بحسب اشاره همو بخانه برانداز
رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام وپخت وپز گذاشته جز
یرکداران معدود نزد خود نداشتند با این جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند وزده
زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیده درتاختند
تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرج وباره سوار شدند ونواب سید حمید صاحب
بی جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فایز لشکر شد وهردو قلعدار پیش دروازه قلعه
پای مردانگی بعرصهٔ رزم فشرده با چهل وپنجاه رفیق شجاعت پیشه وشیخ بڈہن رسالدار
بعد تردد شایان مقتول وشیخ انصر سپهدار ونایکواڑیان قلعه اسیر شدند تا قلعه مفتوح
گردید ومحصوران مع زن وبچه واموال واجناس ونقود بدست سپاه انگریز شده
ناموس ها را بتاراج دادند اگرچه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نه کنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپا داشتند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دو سه هزار مردم بار و شش صد فرنگی را جا است آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته با خذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالاپور واله و ننگنور واله و گهت کمنیر واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعدار سلطانی بعضی بجنگ
و بعضی به صلح بضبط و اختیار خود آورده بی اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگرچه
قمر الدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش عداشکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بیغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت ننمود از
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز همین جا مقام کرد و فردای آن کوچ و
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیام عسکر خود ساخت و سردار
را با چند سپاه روانه کرده قلعدار آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم بر داشته
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعهٔ بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعدار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والاقلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواڑیان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود هراولیان





لشکر انگریز بی زحمت تنازع داخل قلعه شده بضبط خود در آوردند و چند سامان
ذخیره که افتاده بود بدست خود نمودند سپه سالار موصوف بر حال رام سامی کوڑه وار
راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انباجی
درگ نهضت کرد هر گاهیکه بعد مدت امتد طالع کوڑه مذکور یاوری نمود دار الریاست
بدست گردید نامبرده بساعت سعید داخل قلعه گشته بعد ادای رسومات تهنیت
شگون نذر و نیاز شش صد پیاده جرار السبر داری یکی از دولتخواهان خود تهانه گذاشته
قلعه اندخایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکای کنڈه که در جنگل سخت واقع
شده بود شتافت سلطان کشور کشا انگپ نایڑ را با سردار انگریزی که در قلعچه ترباتور
اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده وجوگی پنڈت همشیره زادهٔ اچنا پنڈت نایب صوبه
ارکاٹ را که در عهد فرمان روای آنحضرت بپایهٔ بلند رسیده مخاطب به راجه رام چندر
گشته بسر رشته داری در و بست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل ننموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیموده پالیکار هرپن هلی و
رای درگ که محبوس بودند و از چندی نایرهٔ غضب سلطانی از نام پالیکار سر باشتعال
داشت بقتل رسانید و کشن راو را به بند و بست دار السلطنت و فرستادن خزانه
برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
لشکر انگریز شبدیز انتهاض راندند و به بالاپور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرنای جنگی نواختن چون
سگان صدای عوعو بر داشتند تا آن حضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران
بیشهٔ دلاوری باطناب و کمند جبراً و قهراً اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

وسیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از رستے خویش بر داشتہ داد دلاوری دادند ودو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر و ساتور دست و پا شکسته گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت والا منزلت از انجا کوچیده بر سواد سلکٹہ مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف اپناجی درک را از دست محمد خان لوٹر کا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز رسانیده سرخرو گردیدند پس از انجا پیشتر کوچیده بجدود مورک ملا فرود آمده بود که اسد علی خان و بهرام الدیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز دیگر از انجا کوچ کرده از راه چنتامنی و موڑو کل به نیکٹ گیری کوٹہ رسید سلطان ذی الاقتدار با سپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه از دار السلطنت پٹن معه شقهٔ والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید که کشن راو عاقبت خراب با بعضے حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته است اغلبکه تا حال در دار السلطنت فتنهٔ که تدارکش سهل ترمیسر نگردد حادث شده باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طرق کهنڈی راو مردود مرجوم بیموده از بمبئی لشکر کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی ازاین معنی دل از رستے خویش بر داشته اند مجرد استماع این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بندوبست دار الامارت رخصت فرمودند۔

## ذکر بندوبست دار السلطنت و بپاداش خود رسیدن راو بدکردار

وفا ز



## وفایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شعور شر افزائی مغول و مرهٹہ بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و رود ادهمون سال آنکه

هر گاهیکه نواب سید صاحب مرخص گردید از راه جنگل ماکری واتری درک فوراً بدو پاس شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرود آورد و خود بچند خواص و چهار پنج صد سوار پیش دروازهٔ قلعه پیش از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح باب بنام دربانان صدای برزد اسد خان رسالدار دولتخواه که بحراست آن باب نامزد گشته بود از رسیدن نواب معے صوف خوشدل شده دریچه های ابواب وا کرد پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضے کارخانجات گماشته خود آداب زمین بوس به والدهٔ ماجدهٔ سلطان بجا آورده بکچهری جلوس کرد قلعدار دار السلطنت که داخل مشاورهٔ زناردار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و عمل بیجای زناردار بر زبان رانده در گرفتاریش اصرار بیشتر نمود نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده در جواب گفته فرستاد که صاحب برانیجانب حکم کردن چه مناسب است من با شما هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بحاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخته کشتش را در مزبلهٔ بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل توشکخانه خاص نمودند و وقت اخیر آن مردود جهنمی گفت آتشے که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه انطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زنش که جمیله و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکهٔ زمان خود رارسانیده بوساطت آن مخدرهٔ تتق حرمت
وعزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زناردار
وخیم العاقبت باآن سلوک وعنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت سیه مست
گردیده در فکر و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش براین معنی اطلاع یافته
برعمل شنیع وحرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبانی دایه بختاور والدهٔ آنحضرت را
ازحرکات نامعقول شوهر خود آگاهانیده بود آنچیکه بعضے میگویند که سلطان بعد قتل
زناردار حرام خور بزنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نموده آه بهتان صریح وتهمت قبیح
کرده اند زیراکه بعد قتل شوهر خود اگر براین معنی راضی نمی بود خود را از انجا آواره می ساخت
بلکه بهر حیله جان خود را رایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبداشتن هم بهر سبیل تن
برضایش ندادن و خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
بسرکردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجه به بند و بست
دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصهٔ سه روز تمامی بنجاره
ولمانه وراس گاوان نوکر را بانبور گڈه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
ضروری و شرب و باروت طلبداشته از راه بید منکل و مالور به بنگلور شتافت و سپه سالار
سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
بر چنڈاول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله ترپ سوار انگریز بود ند چون شیران
آشفته در میان کوران خفته درخرد درافتاد دقیقه از دقایق خرابی فروگذاشت نمودند
پنجهزار راس گاو پر غلات با دوصد سوار مغول غنیمت بر دند غرض هر روز سلحداران
وقزاق وافاغنه ودکنیان پروانه وار خود را برطلایه دار و قراول آن هر دو لشکر زده



خلقے کثیر را طعمهٔ شیر شمشیر و اژدر تفنگ و سنان می ساختند و راه آمد و شد مردم و رسد غله نوعی
مسدود نمودند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز و شب تا ربیرون نمی نهاد و در
مقدمهٔ نزاع وجدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
رعب و هراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابلهٔ حضرت
سلطان بخود قرار داده بودند بخوف وبیم مبدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
آمدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرہٹه ناظم حیدر آباد خود در پانگل منزل و مقام
گزیده امرا را به تسخیر ممالک محروسهٔ خداداد رخصت کرد چنانچه ملک عیسیٰ خان میران یار جنگ
بافوج خود در تاختهٔ قلعهٔ گنجی کوڈه و تار تری و تار مری وغیره بسعی چند ماه بضبط خود در آورد
وچند آبادی بلاد اسلام یعنے ملک خداداد را باخاک برابر کرده جلوخانه دوزخ ساخت
وحافظ فرید الدین خان المخاطب بموید الدوله بالشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین
خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته تردد شایان
بظهور رسانید و تلاش یغمای فوج خصم از حد گذرانید دران اثنا حضور طلب شده مع فوج
خود متوجه دار السلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کوه فیض حصار
عرف گتی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رُفته مراجعت
بکڑپه نمود و بسعی اندک روز شهر کڑپه و قلعه سدهوت را که چون فقدان ذخیره حال
قلعگیان باضطرار رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
و ده ضرب توپ قلعه شکن بمحاصرهٔ گرم گنڈه پرداخت و اوقات شبا روزے
بکشایش قلعه مصروف داشت اگرچه بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب وانه داشت

اما قلعداران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلا وسوسهٔ دغدغه را بخاطر خود
جا نداده در دادن قلعه بمردمان غنیم سرباز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و
تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهته از سرکردهٔ
پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را
بهر ناحیه و هر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و مواطن منتشر ساختند چنانکه پرسرام بهاو
ناظم صوبهٔ مرچ بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ و بعضی بصلح و عبرت نمای
تسخیر کرده ضمیمهٔ ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعهٔ دهاروار را
بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هرچند اهل غنیم از اطراف
قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و
خشت و سنگ آنقدر تردد بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و
خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب
و باروت و ذخایر بخرج در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده با دو هزار مرد
جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
جبلی بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستد چون
این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار و مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی
خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگراهی گشت مخالفان چون مور و ملخ
بران گروه هجوم کرده به تیغ و تیر در آویختند هرچند سلطانیان جهد بلیغ نموده تا مقدور
بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پلهٔ اسلامیان سبک گردید خان
شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نرگونده ماند و اعتباش





پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع مسخر بندهای
اصنام گردید و بجای تحیت و سلام رام رام رواج یافت و هری پنت پهرکیه از راه ساونور
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرپن هلی رسیده شوم شنکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و بیشتر کوچیده بضبط صوبهٔ سرا کامیاب شد و
پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دهاروار و انکوله و مرجان و ساونور وغیره فراغت
یافته به چیتل درگ رسید و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسومهٔ دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح موافقت انداخته قلعه بسپاری جاگیر چهار لک روپیه مقرر کرده
شود و هیچوجه مزاحمت بمال و متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود ظاهرا باقبال این معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته رو برو حسب دلخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رسالهٔ اسد اللهی و هزار پیادهٔ جرار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بخیمهٔ اش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی که شراب خورده بود در حالت
نشه بندوق سر کرد اگرچه آن دولتخواه از روی غضب همو نجا او را قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق هراسیده مستعد جنگ شد پس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت برکشاد و بضرب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هندو نژاد را چاک زد و فتنهٔ هستی جمعی کثیر را فرو نشانده بآتشکدهٔ آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبهٔ سرا گرفتند آن دولتخواه
که بزور بازوی دلاوری اعدا را منهزم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

با نمد و زین و آلات حرب و پرخاش مظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سراره گرای کوه مدگیری شد و مادهور او نام همشیره زادهٔ خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مواشی بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست روز به بند و بست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بردی و چین پتن عازم دار السلطنت پتن گشت و پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که بجنگل ماگری در کمین بودند در شبهای تار دستبردهای رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شصت نفر از قوم بنجاره مع راس گاو پر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش و بینی می بریدند کسی که بینی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاو پر جوال می آورد پنج روپیه و کسی که اسپ از آن لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بجال اکثر سپاه خصم تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان پر رسد و ذخائر را رمانیده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فا نزد نواح کرکیٹ گردید جز چیزی رسد و غلات ذخیره دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا چهار پنج تبیری پیش رو بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از دم میدن صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو تبیری تسخیر کرد و جنرل منیدس با انبوه کثیر بر کوهچهٔ کری کٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپهدار آنجا که سید حمید بود از بالای کوهچه شلک های توپ و بندوق چنان ریخت که از صدمات آتش پراگندگی تمام بجمعیت حمله آور روداد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما





اما بعد تلف هزاران مرد کار بی نیل مقصود برگردیدند دران اثنا دو رسالهٔ فرنگی روی رزم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کوهچهٔ مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گذاشته بر روی مخالفان صف کشید و پای ثبات بزمین وقار فشرده در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور رسانید نظم

زهر دو طرف مردم تیز جنگ ٭ بخونریزی هم تیز کردند چنگ ٭
بخون بسکه جان رفت بیرون ز تن ٭ زمین را در آورد جان در بدن
زهر دو طرف ماجرا شد دراز ٭ نمی شد گرهای اندیشه باز ٭

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر مخالفان گشت و همراهیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسر جامهای شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصه تا پانزده بیست روز سپه سالار انگریز قطره زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بیش از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیز و آویز ندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو بسبب قطع نظر از کاه و هیمه یک آثار برنج را چهار روپیه نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید و به روپیه یک آثار آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاو به هشت روپیه و یک جوزه مرغ به یک هون پهولی می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس لشکری را درست تر داشتند چونکه سپه سالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار ببدرقهٔ شایسته می آمد در و لبست از دست قزاقان غازی خان بید و سلحداران نواب سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسر تلف شده همه غلات وسامان آنجماعه داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مسموع یافته
به تشویش تمام بعد مشاوره وتجویز بعزم خودداری برآمدچه توپها را درجای زیر زمین
پنهان ساخته تمامی چوبینه را آتش داده اسپان لاغر ودم خیز را از طپانچه بازده ازراه
کری کوڑه مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتاً راه فراج عاقلانه بمیوه زنده چه
پنج شش بانگی میوه خشک وتر بید رقه باندازان حضور از طرف منشی حضور موسومه منشی
سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افتش پی برده میوه ها ورا
را انعام داده واپس فرستادند وجواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض بتصدیع تمام راهی گردید وتوپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود می کشیدند
وهر روز از صبح تا سه پهر روز یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهده این حال اگرچه بعضی امرا
وخوانین دولتخواه بحضور سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
باسپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه برآن جماعه نیم جان می اندازیم وبزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم امارای عالم آرای وعقل دوربین
صلاح درین باب نفرمود وشجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
سپه سالار موصوف بی اندیشه خرامان خرامان روی عزیمت باتری درک آورد قلعه دار
آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید وذخیره با مواشی بسیار دران مکان
همدست گشته قدری تسکین سپاه شد باری القیمت یک روپیه سه راس گوسفند و
بیک هون سه راس گاو از بازار همدست میشد وگرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
گوشت گاو وگوسفند خورده اکثر مردم از عارضه هیضه درگذشتند بااین غلات هر قسم

یکدانه



یکدانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دو روز مقام کرده چندراسان گاو بهم رسانده
بتوپ کشی داد واز آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف الور درک رسیده بود
که پرسرام بهاو مرهٹه مع سامان رسد وذخائر آمده ملحق شد واعانت فراوان امور
آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات وا
کنانید چنانکه در یک روز فی روپیه دو آثار برنج وچهار وپنج آثار جوار وغیره بهر کس
بهم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندی خلاصی یافته بودند کرنل رید که به وفور
سامان آذوقه وذخیره ورسد گران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات هر قسم
وبهل بهل شراب نان سبد سبد ماکیانها وقاز وبط ورمه رمه گوسپند وگله گله راس
گاو به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده درجلدوی این نیکو
خدمتی وهواخواهی تحصیلداری بنگلور وهسکوٹه وکولار وموڑواگل وهسوڑ
مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکڑی درگ ونندی گڈه دستوری داده
پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسته پلٹن ویک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
جنگ انداخت وکرنل رید هم از کولار به شش صد سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرده
بطرف آن کوه شتافت وسعی موفوره بکار برده باوجود برداشتن زخم تیر وتفنگ بر
ران خود به یجده روز دیوار قلعه شکست بعد از ان شبی جنرل میڈوس در مورچه آمده اقامت
داشت واهل فرنگ بامعافی غنایم وزنان محصور که به سبب ناتجربه کاری لطف علی بیگ
بخشی آنجا بسیار زن ومرد قلعه بند شده بودند حکم یورش داد چون آنها درتاختند
بیک حمله برکوه برآمده بیباکانه متصرف اموال واجناس وزنان محصور گشتند وتاراجی

عصمت ہزاران عورات کردند بعضے ازانہا بپاس ناموس و ننگ دینداری ازکوه زیر افتاده جان خود ہا رافدای عصمت ساختند وبخشی مذکور سلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمد و ماگری درگ ہم بجنگ سه روز آخر به صلح مسخر گردید ؛

## ذکر رسیدن سکندر جاه فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان بامشیر الملک و سپاه کثیر به لشکر سپہ سالار از طرف پانگل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شہزاده فوج محاصره کوه مدگیری و کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله برسواد گورم کنڈه و تاختن سپہ سالار موصوف کرت ثانی بسرنگ پٹن و رسیدن مرہٹه بالشکر خود درآنجا و تقرر صلح فیمابین سلطان و سپہ سالار موصوف برحسب صوابدید ہردو شریکس مع دیگر کیفیات وواد سن یک ہزار و دو صد و ہفت ہجری آنکه ؛

بعد معاودت سپہ سالار موصوف نے نیل مقصود ازسرنگ پٹن سلطان ذیشان بصلاح عقل دوربین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شہزاده کلان را بالشکر گران و مبلغ ماہیانه یکساله که محصوران گرم کنڈه که تردد اعدا شکنی او شان منظور ملازمان حضور شده بود مرخص فرمودند چون شاہزاده ازپیشگاه حضور فیض گنجور دستوری یافت از راه تری کیر البطرف صوبه سرا روی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل واری بوکاپٹن فرود آورده خود بجمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر سبیل یلغار





بطرف گرم کنڈه شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شده به تہیۂ اسباب محاربه پرداخت بمقابله برآمد که یک ناگاه شاہزادۂ جوان بخت مع جانبازان اسپان انگیخت دست و بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک سعے سر حافظ را بہی پاره بدن جدا ساخته برسرنیزه گردانید و اتباعش ہمچو اوراق یکسر متفرق گشته بطرف کرڈپه راه گریز سر کردند و اہل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته متردد وادی انہزام گشتند پس شاہزادۂ بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثۂ مقہوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد مواجب ماہیانه حوالۂ قلعدار کرد و ترغیب رزم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول نقد مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاه و مشیر الملک که با بیست و پنج ہزار سوار و سی ہزار پیاده برسواد مورسن پلی ویلملپاری که ہفده کروہی گرم کنڈه است فرود آمده بودند باستماع این خبر ہراسان شده بجنگل و کوہستان سنکل پاله پناه گرفتند شاہزاده تیز سیرت ازانجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه مدگیری که فوج مرہٹه بود ہنگامۂ روز رستخیز برپا ساخت و سرداران فوج را چون گوی چرم دوز بچوگان شمشیر عبرت درانداخت جمعی کثیر را بآتشکدۂ عدم فرستاده مظفر فایز حضور گشت و قمر الدین خان ہمدران روز ہا بگرد آوری رسد غلات و مواشی وغیره سامان ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو ہفته سرداران مغول بالشکر خود از راه بنگلور جادۂ پیما شده برسواد خانخان ہلی با سپہ سالار انگریز ملحق گردید و ہمدران فرصت جنرل مینڈس بعد تسخیر کوه نندی گڈه با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافته قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمعموره حمله کرده غارت ساخت و برکوه صعود کرده

تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و با وصف
قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم باستحکام برج و باره پرداختند
و بریزش توپ و تفنگ و جزایل و حقه های آتشین و سنگ اهل جرأت را نهزیمت دادند و
بشجاعت تمام بر عقب منهزمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس
جنرل از انجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوڑی بیشتر مع فوج خود بعد فتح نندی گڑه
از راه بنگلور و هسور بطرف رای کوٹه رسیده دلهای قلعداران آنجا بکمند سخنان فریب
و خاطرداری و نردبان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پرانیدن چند گولهٔ توپ بنابر مصلحت کوه
مذکور را مفتوح نموده تهانه گذاشته برگردید القصه چون ایام برشگال منقضی گردید سپهسالار
موصوف با لشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرینگ پٹن طنبور انتهاض نواخت
و منزلهای دراز در نوردید و از راه چن پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوڑه رسیده یک
روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچهٔ کری کوڑه چند نیزه داران محافظ داشته
از میان کوهچه های هروڑ بدو بهر شب پیش آهنگ شد و بر تبیرها که بسبب فتور اعیان
و ارکان آن دولت بی سیاست بی مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرده
بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که با لشکر خود
این طرف جوی خیمه و سراپرده آراسته بود و جاسوسان و منهیان اخبار ارا کین
بغاوت دثار از رسیدن یکه تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
تفنگچی و کماندار متوجه قلعهٔ دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
با فدائیان معدود در روی توجه بزرم خصام آورد اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکب اسلام

باستقلال



باستقلال تمام مشغول جدال و قتال شدند تمیز خویش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
حالت امام خان سپهدار و میر محمود سپهدار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد شجاعت
و مردانگی در دادند و تا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار بر آورده آخر
بسیر جنان قدم کشادند درین فرصت جنرل میڈوس دلاوری و چابکی تمام در تاخت
یک حمله حصار شهر گنجام و لعل باغ که اگرچه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصور مهدی خان صاحب دیوان در اساس سلطنت رخنهٔ عظیم پدید آمد چنانچه در آن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه
جمع کرده برج و بارها خالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جاه
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و دو رسالهٔ اسد اللهی را بتسخیر
تبیری که شبانگاه انگریزیان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هر چند رسالداران مذکور بازار بندوق بازی گرم ساختند و بران تبیری حمله کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپهسالار موصوف در آنجا همراهیان آتش را تهور
زیاده شد پای ثبات فشرده حمله آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات و مرات
شاهد فیروزی رخ ننمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعه
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعهٔ دار السلطنت را بتوپ و منجنیق و بندوق
و جزایل و انواع آتشبازی آراستند و مستحفظان تهور توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطای و زربفت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلاونتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینهٔ رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دو روز پرسرام بهاؤ و هری پنت بالشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگریز حسب الحکم سپهسالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعه
احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرأت و شجاعت
ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بعد و هر سه دولتمند نبرد آرا با هم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار به سهل ترین
وجوه صورت نخواهد بست و خلقی بیشمار بعرصهٔ تلف خواهند رسید همان بهتر که کار بمصالحه
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولتمندان
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و بتجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش و کلا را
نزد سپهسالار موصوف و مرهته با تحف و هدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسلهٔ اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحهٔ دلها شستند سپهسالار معزی الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانسته دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنرل میندس بر این معنی گوش رضا نهاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپهسالار رخصت گرفته بر تبیری سوماریپته که بینی قلعه توان گفت
و سید غفار سپهدار بجر آستش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجیع هم بهر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات بمیدان دلیری فشرد و باستعداد بندوق آتشباز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان بتقدیم رسانید
که مزیدی بران در عالم بهادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

واهل



و اهل یورش تاب نیاورده پس پا شدند بعد دو ساعت که سپاه منصور در بخت و پز و اکل و
شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت
یافته جمله بیکبار حمله کردند سعی موفورهٔ سپاه منصور را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً
سید حمید و فاضل خان هر دو سپهدار با سپهدار منهزم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش
رستمانه جبراً و قهراً حریفان را زده زده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتادند بقیة السیفان حیران و پریشان بلشکر خود معاودت
نمودند اما همون روز جنرل میندس بخیمهٔ خود آمده طپانچهٔ گولی پر کرده از دست خود بر خود
سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طپانچهٔ دیگر بر داشته بود که کرنل
ملکم جنرل اجیتینت بر صدای پشتول اندرون خیمه اش دویده دستش بگرفت و به سپهسالار
موصوف این خبر رسانید تا سپهسالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر خیریت
و سلامتیش شکر الهی موده ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیتش بر زبان رانده گفت
اکنون صورت صلح معنی صلاح حال و مآل دارد اگرچه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبط ما در آمد اما از شرکا اندیشه باید کرد که در هر امر
شریک اند درینصورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنابران ما آشتی را مناسب این وقت
میدانیم جنرل هم بر این کلمات گوش رضا نهاد الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه شریک
صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک محاصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطان
نرم دل بهر سه دولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازهٔ قلعهٔ دار السلطنت
بدست سپاه انگریزان گذارد و با شهزادگان را بهر تسکین هر سه دولتمند نزد سپهسالار موصوف
روانه سازد چون سلطان دور اندیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود ابتر دیدند لاجرم بهر رفاهیت و آسودگی خلایق باقبال انمیعنی پرداخت
ضلع بارامحل وسیلم وآتور وانتکیری وسنکلی درگ وڈنڈکل وکلیکوٹ وغیره
بانگریزان سپردند ودر ولبست بلاد کڑپه وتارپتری وتارمری وبلاری تفویض مشیر الملک
دیوان نواب نظام علی خان کردند وتمامی ملک آن طرف جوتنگ بهدر البغیم بونا تسلیم نمودند
کرور روپیه نقد باسامان تحایف وتشریفات وخلاع عاید ساخته برحسب استدعای سپه سالار
موصوف معز الدین سلطان وعبد الخالق سلطان جگربندان خود را به اتالیقی غلام علی
خان ومحمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرموده نزد سپه سالار
موصوف روانه نمودند تا رسولان دانشور وکلمات پرور بتقریر دلپذیر وسخنان بدل جاگیر
شاهراه موافقت ومصالحت را از خس وخاشاک کینه ومخاصمت صاف نموده همه هارا
بتحف وهدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت پٹن برداشتند پس دو دولتمند بعد تقسیم مبلغ
مذکور بدیار خود مراجعت نمودند وسپه سالار انگریز باشهزادگان جوان بخت فایز مدراس
شد وعزت ووقار آنها را زیاده دوست میداشت وکرنل ابمیر بانی سلطانان موصوف
مقرر کرده باداب خسروانه نازبرداری می نمود واندرون قلعهٔ مدراس عمارتی عالیشان
خالی کرده اوشان را فرود آورد وهمه سامان واشیای ضروری مهیا ساخته مخصوصان
وخدمتگذاران اوشان را اجازت آمد ورفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
که محض بپاس بنیاداری که بارها درباب صلح واتفاق باسلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
ترقیم وترسیل داشت دراین معنی اصرار بیشتر کرده بود وسلطان زادگان را بر پسران خود
مقدم داشته از عهدهٔ مروت ومدارامی برآمد وهمیشه باب ترسیل ماکولات ومشروبات
نادره ومیوه جات فاخر مفتوح داشت پس جملگی سپاه انگریز از تمامی قلم ومملکت خداداد

برخاسته



برخاسته به بندوبست بارامحل وغیره شتافتند ومنادی امنیت در همهٔ آن بلاد بلند آوازه گردید

## ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و بندوبست قلمرو محروسه و دیگر کارخانجات که ابتر شده بود وتعمیر قلعهٔ دار السلطنت با دیگر کوایف وداد سن یک هزار و دوصد وهفت هجری آنکه

ازان تاریخ که هردو دولتمند کامیاب بدیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف
ممالک محروسه و امتحان خیرخواهی وبدخواهی اعیان دولت وارکان سلطنت و ساهوکاران
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال ورگرفتند بتقارب و قرائن نیکو روشن جناب
شد که مهدی خان مدار المهام با چند ساهوکار کرناٹکی ودیگر حرام خواران یکدل شده قدم در
جادهٔ خلاف وحرام نمکی گذاشته بود میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را برباد
غارت دهد ودال براین معنی ابتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در
عین کارزار از ریگ و گل بحسب اشارهٔ همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک
نمک حرام را بسزای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در
داد ونقد آنها جمع ساخته باداى زر قسط بندی نزد رسولان باوقار تبلیغ داشت و همدران
زمان میر معز والا یعنی صادق بی صدق ویقین باز بمسند دیوانی حضور متمکن گشت آه
باز گرگ کهن بپاسبانی رمهٔ گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل مادهٔ عداوت و
پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبهٔ خود بلند دید اکثر امرا وخوانین
را که دولتخواه بودند وتابودن آنها کار خاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلایل فتور وقصور
بلاصدق معنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشی که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

در آن صوبه نشاند دران حال بعضی آصفان و جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند اوباش
را جمع ساخته سر نخوت و پندار بر داشته پای تردد در تسخیر بلاد پیش نهاده اند بلا وسوسه و
بی موجب در ایذای خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر سعی بسته اند چنانکه شخصی از
ارباب ضلال بنگٹی کوڑه نامی کوه کوڑی بنده را قایم کرده است بدستور آن متمرد خود را از
اولاد پالیکار مرکیسی وا نموده کوه مدگیری را بالضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
را گرفته در مقام مستعد حرب و قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی اجنبی خود را
یکی از متوسطان ببسپا نایک پالیکار هرپن هلی مشهور ساخته وارث راج آن سمت وا نموده
چهار هزار پیاده از قوم بیدر فراهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هوچنگی درگ و
قلعچه گوٹور من مضاف صوبه هرپن هلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
سرکار خداداد می تازد که در بنگلور حسب الحکم به قبل سید چنانچه راقم سطور مفصل اینماجرا در کتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ هفتم نگاشته است غرض باستماع این اخبارات آتش قهر و غضب
سلطانی سر بشعله کشیده نواب سید صاحب و سید حمید سپهدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنده و مدگیری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
به تنبیه شقی هرپن هلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار در تاخت و قلعچه گوٹور را اگرد گرفته بتوپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
کینه ور انداخته جبراً و قهراً حمله کرده مفتوح ساخت پس در قلعچه مذکور تهانه گذاشته سمت
هوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو هزار بیدر با وصف قلت سامان سپاه





و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را اگرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
کوشیدا اهل خلاف نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
بظهور رسانیدند و جنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
بهم بر آمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصور
از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجه بقصد انتقام اشقیا آورند و بدلیری و
شجاعت تمام به برج و باره بر آمده کوس و کرنای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خون آشام
غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخذول العینی سردار آنها با چهار صد
کفار اسیر شد و شوم شنکر برادر زاده نایک مقتول که آنجا بحمایت مرهٹه بعضی تعلقات
هرپن هلی بضبط خود آورده در نارا این کیڑه سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آنطرف جوشتافت پس خان مشار الیه حسب الحکم منجمله اسیران بعضی ها را ابنا بر عبرت
دیگران دست و پا شکست و بعضی ها را آلت مردی مع انثیین بریده آزاد کرد و حصار کوه
مزبور و قلعه هرپن هلی وغیره که استظهار بدبختان فتنه زا بود از پا در افگنده مراجعت نمود
و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکرها در چیتل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
مناقشه با فوج خود عازم آن حدود شده آنی کندی و کنکگیری را باز بضبط و تصرف خود
آورد و دوهیری نایک پالیکار کنکگیری را قول نامه فرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه معه خلعت
و یک زنجیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبرده باطمینان کلی بخدمتش
رسیده خود را یکی از بندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
نواب سید صاحب هم با سپهدار موصوف بعرصه سه چهار ماه کوڑی بنده و مدگیری

ورتن گیری را از قبضهٔ زناربندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نخوت
استخلاص کرده حوالهٔ سبحه شماران نمودند و گوش و بینی بعضے مخذولان بریده معاودت کردند
و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبهٔ نگر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ
جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدران سال بعد از انکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر سته دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تنزل اتمام بخاطر قدسیه راه یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود در آنوقت
محی الدین سلطان پنج شش ساله سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب برحسب
استرضای خاطر ملکهٔ دورانیه اعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت و فرمان
روای یعنے خواهر فتح حیدر سلطان بارها در مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
وجوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نایطه نمودند
بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه پنهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه
قاهره سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضے پالیگار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیگار نیگنور بوسیلهٔ سفارش
سپه سالار انگریز یعنے لارڈ ارل کارن والس بهادر بگذاشت لک روپیه نعل بها سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده و از همون سال سلطان الاشان

خاطر



خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغیر و تبدیل اعیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچنان بود که آصفان از تعلقات و پرگنات
مع عمال و اهل دفاتر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبهٔ عید الضحی همه ها پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روا دار ظلم و رنجش خاطر رعایا و برایا نخواهیم شد و همیشه در نماز اوراد و ختم درود و ترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هرکس اگر محاسبه دار هم باشد بمعافی
حساب و خلاع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته مکروهاتیکه لایق
مذکور نباشد بعمل می آوردند و هرچه از نامعقولات دل شان میخواست هر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه خواری
و نکبت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زنارداران و دیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوائے اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند و بجمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گورا که از نوشت و خواند بهره داشتند منتخب و جمع کرده میرزائے
کچهرے نامیدند و بر همه دفاتر بهر ارقام جمع و خرچ و بحالی و برطرفی وغیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه ممالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار هون را یک عامل و یک سررشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگرچه طرح شکست قوم زنارداران انداخته دیسمکهه و دیس پانده
و قانون گورا که این همه بهر حساب زمین و از دیاد زراعت از قوم برهمن بودند و از زمان پیشین مامور

ومقرر بودند یک قلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوش آمدگوی و معامله دانی از عاملان و
آصفان درساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و
عاملان باعتبار آن قوم کار ملکرانی گذاشته خود بلاوسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زنارداران بی خلق و خوشامدگو
تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول با آصف و عامل میرسانیدند
و نصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجاً این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید
اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود در گناه و حرام خوری ایشان گرفتی نمیکردند
و در هر موضع مسجدی بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس اسلامیان
میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف
میداشتند شخصی در قصیدهٔ مدح آن شاه جمجاه گفته است ع ز تیغ ساخت مسخر
جهان و اهل جهان + گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی هذا تارک الصلوة و زانی را برابر
دشمن جانی می انگاشتند چون بمحض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملکداری و
بازپرس اعمال عمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بی دهشت گردیدند
و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایهٔ اعتبار و اقتدار برانداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
بمراتب مدارج اعلی رسانیدند و عمدهای کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
بهیته مامور می شدند بادنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای والا اقتضای آن فرمود که
هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
هم محروم درجهٔ اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روزافزون بواقعی راه
یافته یکسر ارکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میر مذکو

باصناف



باصناف نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اهالی و موالی می کشود تا آنکه
زمام اختیار جمیع ممالک و مهام دولت در قبضهٔ اقتدار او در آمد کارش بمرتبهٔ بالا گرفت
که غرور در دماغ بی مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را از پیش خویش بی رضا و
اطلاع آنحضرت بفیصل میرسانید و جمیع مملکت را بجور و ظلم خویش پر فتنه و شور ساخته نقش
عمل غیر معمول بمدعای هوای خود می نشاند عمده را العملیات عزمیت خوانی و دعوت
تسخیرات که هر روز نیم من مرچ سیاه دعوتیان عزمیت خوانده می سوختند چنان مسخر
ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بدذات از زبان امرا بمسامع
آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنهمه را در خاطر اشرف جای داده آتش غضب
سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تضیع او در نمی آمد بلکه در ترفع
مراتبش میکوشیدند و ذیل مرحمت و عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنا بر آن
او به سبب عنایات روزافزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضی
تحکمات بی موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا
و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضی سردار
دولتخواه و ارکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیرخواهی دولت در کشیده بودند
الحاصل سلطان به تعمیر قلعهٔ دارالسلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصار
قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار پخته سنگین مع خندق عمیق و برج
و باره کشیدند و جنوبی چهار پنج حصار مستحکم باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دریا باغ
داخل چهارم قلعه گردید و غربی قلعه اگرچه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار مستقیم مرتب شده بود

## ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکهزار و دوصد و هشت ۱۲۰۸ هجری و تقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی و مباهی اندوختن اراکین بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور شدن شهزادهٔ ایران زمین بسبب مخالفت امرا و اعیان آن نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کدخدائی و ورود ادکوالیف آنحضرت و واقعاتیکه از ابتدای سنه ۱۲۰۸ هجری لغایت سنه ۱۲۱۲ هجری آنکه

چون یک سال و چند ماه خسروزادگان والاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشته بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرارداد عاید نموده معاودت نمودند شهریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد عرف دیونهلی که عنان رخش قصد سیر و شکار بدان ناحیه در تافته بودند مجرای رسولان جگربند و اتالیقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی خان و خطیب را باندیشهٔ خیرگی در نظربندی داشتند و اهل بدرقهٔ جگربندان را بانعام و تشریفات شاهانه نواخته مرخص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب داده اثاثهٔ عیش و طرب مهیاتر گردانیدند و هر امیر و سردار دلیر را بعواطف خسروانه سرفراز و بمناصب ارجمند معزز و ممتاز فرمودند نظم

| | |
|---|---|
| ز انعام شه گشت خرم سپاه | بیفزود شان پایهٔ عز و جاه |
| زبار عطا جملگی خم شدند | همه خوش دل و شاد و خرم شدند |

و همدران زمان هر یک از اعیان نامدار





بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمناً بتعداد اسماء الحسنی که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که اللهی کچهری و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که پیشتر ازین لشکر سپاه پیاده را بنام مذکور میخواندند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سید غفار حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضا ابن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب مرحوم که جد پدری آن شهریار می شد و این صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما با دنی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست سید میرن سپاهی در کچهری دار السلطنت بقتل رسیده بود نیز علم میر میرانی برافراشت و به بنکی نواب مشهور گردید وجه تسمیه اش اینکه پیشتر ازین خسرو نامدار او را با فوجی بتنبیه نایماران بغی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهور تمام علامت ریز و ستخیز بران بدبختان نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را بنکی میگویند او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیاز نار دار سوای اینها بعضی از قوم نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرا بودند منظور نظر پرورش عام حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میر میران طره های طلا پر جواهر پدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید همدران آوان آلات حربیه باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرصع کرده اگرچه بر حسب آرزو در ساعت همایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس میمنت مانوس
انتظار ٹیکه بر حسب قاعدهٔ سلاطین دهلی که از خاندان جسونت راجهٔ اودیپور میگرفتند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچهه را بصرف
لکوکهها زر و تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستادن
دخترش راضی کرده بود ندمی کشیدند باین حال زمانه که در شکست ارباب هدایت و
حامی خلق الله میکوشد مساعدت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهزادهٔ ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با باخواجه سرا آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنجور گشته بود حضرت عالم نواز از و ملاقات کرده در معمورهٔ گنجعام
بعزت خسروانه فرود آوردند و سلوک شاهانه و مراعات ملکانه با او مرعی میداشتند
سوای خلاع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و جز آن دو هزار روپیه نقد بصرف
شاگرد پیشه اش ماهوار میرسانیدند چون همگی همت قضا نهمت باتفاق وارتباط
سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را
باتحف بی پایان و فیلان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطهٔ تمهید مقدمات
امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه درانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه والا جاه مدعیات آنحضرت را در حیز قبول
خود آورده فرستادگان را بانواع خلاع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت درمیان آن دو بادشاه عالیجاه بعهود و پیمان استحکام یافت
رسولان باشان باتحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نموده بزمین بوسی درگاه خلایق

۱۸م پناه



پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش و عشرت منقضی گردید در سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دو صد و
ده هجری خدیجه زمان نامزده را در سلک ازدواج خود در آوردند و بزم شادی ترتیب
داده اسباب طوی و مجلس جشن سور بیاراستند پس چندروز خواتین و امرا امیر
سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازمات فرح و طرب مهیا کرده تمامی سرداروسپاه
را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردانیدند و باطعمه
و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان وضیع و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان
و نغمه سرایان و کلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آز و نیاز
مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه هر یک شیلان
شیر برنج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دلها بر آورده یکدل باید شد
و لله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت بر میان همت چست باید بست بعد این
ارشادات خلعتهای سرخ رنگین با امرا و سرداران از دست با جود خود عنایت ساخت
فرمودند این خلاع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه با این تسلی و آئین دینداری
و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فدویت
نه پیمودند پس در سال دیگر یعنی یک هزار و دو صد و یازده هجری رای والا چنان اقتضا
فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهای کتخدائی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیارایند
پس حسب حکم جهان مطاع بسرانجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان معادت نشان
حسب الفرمان والاشان محی الدین سلطان را با صبیهٔ محمد علی عرف جحو میان شرف
ازدواج دادند و از مهر سپهر عصمت و اجلال یعنی همشیرهٔ کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض هر همه را از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت به ابهر ساینده
به آیین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
ساختند و در سال یکهزار و دوصد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و
اجلال پسر زائیده بعد چند ماه بعارضهٔ مهلک متوجه دار بقا گردید و آن پسر نیک اختر
هم که بخداداد سلطان نامزد شده بود عنقریب شیرخبات نعیم نوشید همدران سال شهزاده
ایران برحسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن
شهریار بنهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار وداع
کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما بازمان شاه
اتفاق کرده بتنظیم و تنسیق هند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و همدران سال
آن نطفهٔ شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره واله گویند اگرچه آنها حسب ظاهر راست باز و
حلال نمک بودند اما صاحب دیوان مذکور از ان قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج وهاج را بنوعی برشورانید که
آنحضرت از ان قوم وسوسهٔ بغاوت پیدا کرده جملگی را با زن و بچه از قلمرو خود اخراج
فرمودند سپس بمقتضای عقل دوربین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
سادات ساکنان سرینگ پٹن و کولار و هسکوٹه و دیون هلی و صوبه سرا
و بالاپور کلان و اہل تجاور ده هزار مردم منتخب بفحوای تلفظ این عبارت که در زمره
غم نباشد باشد تشریحش آنکه اشاره و مقصد از حرف غین مردم غیر ملک و از میم
مغل و مرهٹه و از نون نایطه و از ب برهمن و از الف افغان و از شین

شیعه



شیعه و از دال اہل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده باسم
زمره خاص نامزد فرمود پس اہل زمرهٔ آنقدر منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافته دخیل کاروبار و رتق و فتق
مهام عمده گردیدند از انجمله میر ندیم نامی ناتجربه کار بقلعداری دار السلطنت امتیاز یافت
اگرچه آنحضرت اعتبار تمام بران اہل گمراه داشتند اما آن بی دولتان در ظاهر مطیع
و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تابعدار مرضی صاحب دیوان گشتند تا آن بدبخت
فکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول در شکست لشکر
و خوانین و امرا معتبر بسبب کمی مواجب مشاهره و کساد منزلت همت برگماشت
سپس بلبسانی و تلبیسی و بایمان غلیظ و شدید که عیاذاً بالله کلمه از زبانش سوای قسم
کلام الله سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لئیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان و جاسوسان
جز صوابدید و استرضائش جرات پرداز عرض حضور نمی شدند و عرایض ملکی و مالی که
از ممالک محروسه میرسیدند بی اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
و مضمون خاطرخواه خود دران مندرج ساخته سپس بحضور میفرست بلکه خاک آن خطه
جز بهوای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواهش دلش نمی وزید سبحان الله میر آصف
ثانی میران حسین ادباش منش زانی که جز طریق پوچ نمی پیمود تا آنکه در تعلقات مواضعات
پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیو شمایل برداشته در صحن کچهری میگردید بعضی
اوقات همه لولیان تلنگه را بی جدار و قباچه جمع کرده خود هم دران مجمع بیحیائی
میخرامید پس پیداست از کسی که چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشته باشد

انتظام مهام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری که بضرب المثل گاو جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین هیچو صله کان کارخانجات ملک و دولت چنان ابتر و برهم شدند که در مبلغ تحصیل ممالک محروسه هشتم حصه آنهم تمام و کمال بخزانه عامره نمی رسید و حکم نامها و فرامین حضور جز دار السلطنت دیگر جا فایز نمیگردید و این خسرو رحمت آثار همت در پرورش دینداران گماشته بودند و زریکه بخرج آنها میرسید غنیمت می شمردند همدران سال دهوندوجی واگیه مرد با توفیق را که راقم سطور مجمل کیفیتش بیشتر در اورنگ چهارم و دوازدهم کتاب تذکرة البلاد و الحکام چیزی مندرج ساخته بود و بعد آن علیحده در اورنگ چهار[14] دهم مفصل مذکور کرده است آنحضرت یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستاده بارتقای جاه امیدوار ساخته طلبداشتند چون آن مرد فرمان طلب آنحضرت را ذریعهٔ دین و دنیا و ترقی جاه و نعم خود انگاشته با جمعیت خاطر و چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشی پیدا کرده در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نموده مزاج وهاج را بر آن آورد که او را ببهانهٔ مجرا یاد فرموده برڈیوڑهی گرفتار مغلول و محبوس مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقائیش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر پرورش آنحضرت بر آن سعادتمند بیشتر بوده قلم سلطانی که سه روپیه میشود یومیه مقرر کرده استادی را بهر تعلیم آیین دین اسلام مامور فرموده بودند اگرچه بعد چندی کچهری بنامش تقرر کرده بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کرده عرض نمود که قبلهٔ عالمیان برابر او شوخ و بیباک و شجیع دیگری را تجویز کرده هم پله اش باید گذاشت تا او را رهائی باید بخشید نیکو هویداست چونکه او بی مقدور بود لطوقطاع الطریق





باچند او باش بی پایه سرکوب سپاه حیدرآباد و اهل پونا و فدائیان حضور الا بوده هم میبرد درینصورت او را سردار مطلق العنان ساختن از مصالحه مملکت بعید است محتمل و یمکن که فتنه و حادثه روی دهد که بعد از ان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد هرگاه رای آن بی رای در حیز قبول آمده آن فدوی دولتخواه همچنان محبوس ماند و اول شیخ احمد موسوم گشته سپس برحسب آرزوی او ملک جهان خان خطاب یافته بود قصه کوتاه دیوان بی ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید و دولتخواهان قدیم از پای اعتبار بر افتادند در هر امر بهوای مدعای خود عمل مینمود همدران آوان غازی خان را که رکن رکین دولت خداداد توان گفت بی سابقه جرم متهم بسازش مشیر الملک دیوان حیدرآباد کرده حسب الحکم محبوس ساخت همدران سال که عهد آخیر سلطنت رسیده بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواهان مغالطه عظیم خورده چه بعضی اجهل مثل از کلام مجید حرفهای رسم الخط عثمانی رضی الله عنه و ارضاه که در خواندن نمی آید و هیچ یک از سلاطین عرب و عجم درین امر جرات پرداز نگشته و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز این معنی نکرده بود موضوح نمودند٭

## ذکر لشکرکشی جنرل هارس سپهسالار انگریز حسب الحکم لارڈ مارلنگٹن صاحب بهادر بتجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان حیدرآباد بسرنگپٹن و واقعه شدن جنگهای فیما بین سلطانیان و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش که در سنه [1213] یک هزار و دو صد و سیزده هجری واقعه شده آنکه

چون سلطان والاشان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی هواخواه
پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه دران سال وکلا را با تحایف و هدایای بیشمار بامر
وکالت مامور ساخته یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سررشتهٔ اتحاد و مودت
بخدمت زمان شاه والی کابل روانه فرمود و دیگری را بنابر آوردن ٹیکه بطرف راجه نواح
کچ مرخص ساختند و شخصی را با تحایف بی پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
رخصت نمودند و همدرین اوقات از مورس بندر چند فرانسیس بسرداری موسی سپیو
نام فایز حضور شدند چون انگریز و فرانسیس که مذهب عیسی علیه السلام دارند از چندگاه باهم
انجیل عداوت تلاوت میکردند و باحیای موته فتنه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بکار
می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فرانسیس بدار السلطنت پٹن و فرستادن
آنحضرت وکلا را باطراف مذکوره نعل در آتش گشته متوهم شدند مبادا که بحمایت و ترغیب
فرانسیس سپاه سلطانی به تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود
مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیله انگیختند و ورود فرانسیسان را سند
تسلط خود کرده بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار به لارڈ مارنگٹن صاحب بهادر که
در کلکته بود نوشتند لارڈ موصوف که جویای وقت چنین فتوحات بود و بربی بندوبست
کارخانجات آن دولت وقوفی تمام داشت بسرعت سریعه بچهار هزار سپاهی سوار جهاز
گردیده بشهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۳ یکهزار و دوصد و سیزده هجری فایز مدراس گشت و لشکر را
جمع کرده بسرخیلی جنرل هارس بقصد تسخیر بلاد سرنگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرنل اسٹ
و کرنل ڈالریز بچهار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی بیرون
فرانسیس قایم مقام موسی رموفیق ناظم حیدرآباد طلبداشته بود مع دو هزار مردم بنگاله

که از



که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
برخاسته رو بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن رای با شش
هزار جوان تربیت کرده موسی رمو متوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیکٹ
گیری گذشته در سواد گوڑیاتم بلشکر انگریز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی باجتماع آوردند لارڈ بهادر موصوف دو سه مکتوب متضمن سپردن فرانسیسان
نووارد را بدست خود و داشتن وکلای خود در دار السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کوڑیال بندر و منگلور وغیره بطور استجارت که محل عبور جهازات است
بذمهٔ سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بروفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل مذکور حسب الحکم لارڈ معز الیه با جنرل فلای سپه‌دار
سوار و جنرل برجهیس سپه‌دار اهل فرنگ بدوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳ هجری پیشتر
نهضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبورگده و ترپاتور گذشته بنواح رای کوٹه رسید
دران زمان لله بعضی اهل کار سلطانی عبارت آراسته بحضور سلطان عرض کردند که
فوجی انگریز با چند بانکه و لقه های حیدرآباد بنابر جان نثاری میرسند و زیاده از چهار
پنج هزار نیستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر پنیا
میر میران را با فوج گران و با دیگر میر میران بگوشمال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با حضار
امرا و سپاه رزم آرا فرمان دادند و میر میران مذکور از حضور رخصت شده رو بسوی لشکر انگریز آوردند
و سواران ش منتشر شده بدو گروهی غربی رای کوٹه به پناه جنگل در تاختند و رسالهای سوار انگریز
نیز بعزم ستیز و آویزش پیش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانیان گرد و پیش آن جماعت
حلقه زده بامر قزاقی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کله منگل را مخیم

عساکر خود ساخته بتاریخ دویم شهر شوال المکرم پیشتر کوچیده چون سوادانی کل امرکز نزول اعلام وخیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیخته جوقی را تر تیغ کشیدند ودر عوض تحسین وآفرین وانعام از میرمیران برگشته خود نفر نهیا و دشنام یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است وعزم سرداران برزم نیست بعد از ان دست دلیری وجرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدرقه پس وپیش لشکر غنیم راهی می شدند چون تمامی سپاه وحشم زیر ظل رایات جاه وجلال جمع گردید وبر یلغار سپاه خصم واقف گشت از مستقر سریر سلطنت باحشمت وشوکت حرکت کرده در ساحت چن پٹن که معاندان نمکخوار آمد سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خیمه وخرگاه باوج مهر وماه رسانیدند جنرل موصوف براین معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب وتافت وبر حسب ایمای مطیعان خود بجانخان هلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جواسیس غضب آلود شده بر سبیل یلغار متوجه آنطرف گشت ودر میدان گلشن آباد عرف مڑولی سراه سروخرامان باغستان تهور گرفت مستعد رزم وپیکار بودند که سپاه انگریزی بیش آهنگ شده صف آرای جدال وقتال گشتند نظم

رواروبرآمد زراه نبرد * هزاهز درآمد به مردان مرد *
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست
جگرتاب شد نعرهای بلند * گلوگیر شد حلقهاے کمند
چو از هر دو سو لشکر آراستند * یلان سو بسو مردمی خواستند
سیاست درآمد به گردن زنی * زچشم جهان دور شد روشنی
زبس خون که گرد آمد اندر مغاک * چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک *





دو لشکر چو مور وملخ تاختند * بنردی جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناوردگاه * گل ومل بهم برزدندے کلاه *
نسیم گذشتن وزیدن گرفت * شقایق زسرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر * شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی اتمام مناقشه وختم مجادله پیدا بود که فدائیان سلطان جراتهای شجیعانه بعمل آورده بآتش بازان خصم همدست وهمباز وشده شور قیامت ریختند بعضے سرداران دلاور که شیران بیشه حلال نمک بودند باسپاه خود در برابر ایشان آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ وتیغ بیدریغ جمعے کثیر را بعدم فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق وپریشان ساختند وبهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی وار بسپاه اسلام زده چنان شلکها ریختند که سینه های معاندان چون پنجره مشبک گردیدند در آن حال قمرالدین خان مفتری چونکه حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرده یکبار اسپان جهانده چون کور بے تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر وزبر نمود از انجا که اقبال ونیک اختری از سلطانیان روتافته آثار تباهی وبے دولتی هر روز در تزاید بود وهرگاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بظهور مے آمد چند سپاه منصور بیدریغ ومفت جانها بغارت داده به تکتک پا از ان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگریز فتحیاب قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگریز بوفور سامان رسد غلات بسرکردگی جنرل استوٹ از راه کوڑگ راست بصوب دار السلطنت مے آید تا آنحضرت چند میرمیران را با سپاه جرار بر رے ولشکر جنرل هارس گذاشته خود

باتمامی حشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوترک گردیدند در یک روز و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سید غفار دولتخواه که در شجاعت و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده بافوج غنیم درآویخت واز دیگر جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر انجماعه ریخته آتش کارزار را سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میرمیران ها در امر گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوششهای سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منهزم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت تاب حمله شیران خون خوار نیاورده دست از بعضی اموال و اسباب خود برداشته بجنگل خزیدند و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع انجماعه تردد میکردند دران اثنا محمد رضا میرمیران از حضور بانواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل ساخته باسپاه خود چون هژبر ژیان متوجه ناوردگاه گشته دست و بازوی شجاعت بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم پایمال حوادث شدن نزدیک رسیده بود چون کمینداران قضا و قدر درپی شکست اهل اسلام کمر سعی بسته بودند از قضا تیر تفنگی از طرف خصمان بر سر میرمیران موصوف رسیده جیب وجودش را از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را برداشته حاضر حضور ساختند سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بجهت دفع آن لشکر همت گماشته بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند که لشکر آنطرف از مقابله روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پیٹه گذشته غربی قلعه فرود آمد روز دیگر رسالهای انگریزی حمله کرده چند جاهای قلب را در ظاهر قلعه سلطان پیٹه





قایم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجیع و دولتخواه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهدار خود اسباب مورچال در باغات آن نواح بهم سانیده مورچه غربی قلعه بر کنار جو دیگری بر طرف بایب احداث کرده بشکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گزنل بازار آتش افروزی گرم داشتند ؛ ؛

## ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت دادن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاهزادگان و تاراجی کارخانجات سرکار خداداد و جلوس شخصی از اولاد راجهای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوایف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانح نگار حالم تاریخ گو از تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپهپروری نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم انفراغی یافته ضرور تا بر صفحه الحال شرح نزول دولت خداداد باسینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است هرگاه که سلطان والاشان ابتری کارخانجات دولت خود بدین منوال که ذکر یافت مشاهده فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید حمیت شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت بپیماید بجمیع امور راضی لقضای ایزدی بوده برج و باره حصارهای دار السلطنت را حواله اهل زمره کرده متوجه رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جو را با لشکر گران

بمدافع رسد آوران لشکر انگریزی و فوج کومکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتمامی عسکر و سلحدار
با پرنیاز ناردار وغیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کریکٹ فرود آورانیده بودند
اگرچه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخرامیدند اما حکم محاربه از سرداران
خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادرپوره را
مخیم عسکر خود ساخت و بارها هر چند سپاه سلطانی که جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند
مسلح گشته بر محاصران قوی بازو خود را لبسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند
و بجهت انطفای شعلهٔ فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل از تائید
سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بی ظفری بر قفای شان می نواخت
کاری بروفق مرادشان میسر نمی گردید هر گاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم بمخالفان نداده پای ثبات
بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن بهرام سپهر دولتخواهی را
از آنجا برآوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سیبه ها پیش راندند تو گوئی که همان شب چراغ
نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو
فراسیس را بحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توشکخانه
و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبهٔ
سرا و چیتل درگ شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان بسپارید تا پرخاش
از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بید خل کارکنان شاهی به فدوی





و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را با انگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بجراستش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطرخواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرد حضرت
یقین تصور سازید هر گاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیهٔ حال حصار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانهٔ چیتل درگ نماید چون متکفلان این امور حسب الحکم اسباب
جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها برداشتند و آنحضرت
با امرا در بنیاب لنکایش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبلهٔ عالم
بمجرد تشریف فرمائی حضور و روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزانه و شهزادگان وغیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازهٔ جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد برکشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم تا الفسخ عزم خود پرداختند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس همدران روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و ریخت
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی به بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضی حرام خواران دولت واقف گشتند صبحی فردای آن وزیر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته بپیدپدست نواب میر معین الدین
دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ مذکور وا کرده مطالعه می نمود و در اثنای
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ گوشهٔ چشم منحوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم دران بود و پس آن بدبخت سیه نامه
این خبر باو رسانید و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد او بمجرد استماع این معنی
بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و بارهٔ طرف قلعهٔ شکسته را
به بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد مسجد اعلی جمع کرده منتظر فرصت بود خسرو سلیمان شوکت
آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل برافراشته معاودت بهمایون محل فرمودند چون اهل تقویم از روی
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفته باتفاق
عرض کردند که دوپهر هفت گهڑی امروز بر ذات حضرت گران تر است و گرد قلعه هم غبار
نحوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقه در
راه خدا بدهند اگرچه قول منجمان پسند رای والا نیامد اما به تهیهٔ سامان صدقه که رد بلای
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بحمام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند در و گوهر معه نقره و طلا در چهار گوشهٔ جل بسته به برهمنی
بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کرده روپیه ها مع پارچه تقسیم کرده و شیلان





خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد برچیدن الوان نعمت اطعمهٔ اخیر برداشته تناول
فرمودند و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اویلا و غوغای
شهریان بسمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
که چیست عرض کردند که سید غفار دولتخواه از گولهٔ توپ مورچال جان نثار گردید و
و کمینداران مرحلهٔ یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب
میرویم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کنهری
هلی ڈڈی نام دارد بطرف علم تیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان
قابوجو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه
انگریزرا که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپهر و سه گهڑی روز طلبیدند
سپاه فرنگ و دیگر پلٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره به برج و بارهای
آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام
دفع آنها بزودی درآمدند و به تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه
برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سرانداز شده ناموس ها را با
مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر پیشانی
خود ها پیختند مقارن این حال آن بدبخت مفتری هرگاه سواری خاص بطرف علم
تیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچهٔ مذکور را بند کرده راه سلامت میر سلطان
دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت
و تا سیوم دروازهٔ گنجعام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید
دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن برگشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تو می نهم پس
بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بزمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین زخمی
و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده
کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن
دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن دریچه دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه
حال سلطان باجاه و جلال نگشت علاوه برانکه میر ندیم قلعدار خود با چند پیادگان
بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جادهٔ گمراهی سپرد قصه کوتاه
چون حمله آوران شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه
حملهٔ شیرانه کرده اگرچه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس را از جان ربوده
بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند اِنَّا لِلّٰه
وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
به و فرا سپس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوران
دو سه شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثهٔ شوکت
و دولت خداداد که خارج از حیطهٔ حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیان
که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آثار برنج آنهم در لشکر مغول
بعضی وقت بهم میرسید و بکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک شتاره
بیخ کاه به دو روپیه می از ریدجان بلب رسیده بودند یکبار تونگر شدند شهزادگان با جمیع اتباع





و محل و زنانه و کریم صاحب برادر خورد حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند و فتح حیدر
سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاه بر سواد کری کٹه
نزول اعلام و اخیام ساخته بود باستماع این واقعهٔ جان کاه از انجا کوچیده بطرف چین ای پٹن
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت و تجسس بسیار نعش مبارک مظلوم را برداشتند و
در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشتند صبحی بیست و نهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و دو صد
و سیزده هجری بتمامی فرزندان و خدمتگذاران فرمادیدار آخرین نموده بعد ثبوت و تیقن
که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع
منوره نواب مرحوم یعنی بر دست راست بمهد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خواران
وارستند آه اینقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیله ساز کسی
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور لیست بر متاع قلیلش این همه شیفتن
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بی ثبات که شعبدهٔ بیش نیست چندان فریفتن
محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کران نهاد فلک تاج سروری بر سر
که بند حادثه بر دست و پای او نفگند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد انیست نظم

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه
خون خود ریخت فی سبیل الله
بود ذیقعده بیست و هشتم آن
شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته
خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال
بادشاهی نمود هفده سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد — گشت آخر شهید حسب مراد
آه تاراجیِ مکین و مکان — خون بگرئید اے زمین و زمان
شده خورشید و مه رر شریک — آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجزو کل دیدم — سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت هاتف ز نیم آه به تفت — نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر
نان بیوه شکسته شد — نسل حیدر شهید اکبر شد

نیز مادهٔ تاریخ است و شخصے ازین مصرع ع
بتعمیه آه یعنی شش عدد تاریخ برآورده

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو کل اثاثه آن دولت بتصرف انگریزان در آوردند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و پدکهای جواهر و مالهای مروارید وغیره صندوقچه صندوقچه جواهر و باقی تمام کارخانجات تاراج گردید و کتب خانهٔ سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدمت [illegible] بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بیدولتی و رعب و هراس بیغایت باتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاندنش بر سریر سلطنت و وراثت دران مبشر بود از زبان سپهسردار انگریز وغیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی

میرمیر



میر میران وغیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک بسیر حاصل و قلاع مستحکم و بقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار با سامان حرب و پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه فدائی وار میکوشیم اما آن حیدرمنش با این شجاعت ذاتی باغوای پرنیاز ناروا که در صدد شکست آن دولت بود و ترغیب دیگر بدخواهان حضوری که هر یک زن و فرزند محبوس خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند فریب خورده دل برضای اوشان نهاد و التماس هواخواهان را یک قلم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین باستصواب و استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفلے پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام بر مسند وراثت در میسور متمکن کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و استجارت پرنیاز نادرام برار و بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانهٔ سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند معه کریم صاحب و توابعش داخل قلعهٔ رای ویلور گشتند و مدد خرج معقول تعداد ماهیانه به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهزادگان اندرون قلعهٔ مذکور سکونت میدارند تفصیل اسامی شهزادگان این است محیّ الدین سلطان ۔
حیدر علی سلطان المخاطب به فتح حیدر از همه برادر کلان تر است ۔ و عبد الخالق سلطان ۔ و معز الدین سلطان ۔ و سبحان صاحب سلطان و شکر الله سلطان و غلام احمد سلطان ۔ و غلام محمد سلطان و سرور الدین سلطان ۔
و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

سلطان

باتوابع و متعلقان زنانهٔ خود ها بسر می بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضی جاها تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکرنل ریڈ و جنرل فلای بهادر وغیره روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی و رتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی و بنوکنڈه و مڑک سرا وغیره چندی داخل ممالک حیدرآباد شده بود پس در سنه یک هزار و دوصد و پانزده هجری در تنخواه باز به انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی مابین کشنا و تنگ بهدرا گردیده بود و بیر جنگ صوبدار انی گندی وغیره نیز با او اتفاق کردند خان موصوف بطرفداری حاکم کولاپور بیک حملهٔ شیرانه سر کهوکله مرهٹه و پرسرام ناظم مرچ بریده بر سر نیزه گردانید آخر با لشکر انگریز کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و کشش بی پایان که شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادله و محاربه به آسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید لیکن چون قلعه و حصینی بضبط خود نداشت که پناه سپاه و تجملات خود باشد لهذا از عهدهٔ مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بشکست او بسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ آتش بار را مقابل او کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری توپها سر میدادند ازین جهت در لشکرش خستگی بسیار راه یافته عالمی ره نورد کوچهٔ شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور افاغنهٔ کڑپه و کنول در سواد کوتال بهتواز دست سپاه انگریز لشکرخان درهم و برهم





خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمر الدین خان چندی بهوس ریاست دست و پا زده آخر بمرضی مهلک که ناگفته به به آه و حسرت جان داد مگر چند سردار سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی کنده چار وغیره مواجب معقول یعنی زر مشاهره حق سعی خود از کمپنی انگریزی یابند هزار آفرین و تحسین بر همت و کاردانی ایشان باد و در سنه ۱۲۱۵ یک هزار و دوصد و پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب از زمرهٔ سلطانیان خروج کرده بطرف مرهٹه رفته است

## ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن زینت بخش سریر خاموشی آنکه

اگرچه محامد اخلاق آن برگزیدهٔ آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً برحسب ضروری چیزی می نگارد که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود و آنحضرت از هر علم بهرهٔ وافی بر داشته انشاپرداز و درست سلیقه و دانشور و معامله فهم بودند در مشیت مهام بر رهنمونی غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیده اطوار و جواهر شناس و قدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ میداشتند و از دیگر قوم متنفر می بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس شب و بعد نماز صبح بقرائت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات باوضو سبحه در دست می ماندند طعام دو وقته تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاهزادگان بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بهادر سپه سالار انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چند

چند تهان پارچهٔ گنده که کهادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر
اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود
درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم
و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضے ندما نقلهای
شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنی و هفوات بے معنی را
که از اعادهٔ آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود
و از بهر تفنن مزاج و هاج که آئین دینداران ذوی الاحتشام هست گاه گاه رقص ملاحظه
می فرمودند با این در هر امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر
داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد بر خلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند
و در سفر و سواری بعضے اوقات کوته زرد یا سرخ ببری زردوزی می پوشیدند و از
بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود
و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طرهٔ مرصع بر سر
می گذاشتند و عزت بخش اهل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدے
داشتند و همه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و بر خلاف عادت نواب مرحوم
شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کشان انگشته
مے تراشیدند و در حیا سرآمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوای استالنگ
و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در
تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند
تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از انجا برخاست

ودر



و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنابر ادای مراسم تهنیت محل
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم خلاع ساعتی همونجا بر بستر
آرمیدند دران اثنا دو منظورهٔ نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند والله اعلم بالصواب
ارادهٔ شان نیک بود یا بد از حجره های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بمقارن اینحال
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
آلود گشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد ازان خواجه سرای را
طلبیده هر دو را چنان به سیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و در شجاعت
و دلیری از همه ید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیر شان در
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر یافت
و اسامی ماههای شمسے که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده باصطلاح فارسی تبعداد ابجد هوز حطے برآورده
رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی هاشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامهای مذکور را طرح داده این نامها یاد فرمودند احمدی بهاری تقی
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است
سال اول قصواط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سال چهارم غیراط
سال پنجم مستقیماط امثاله آنحضرت تبعداد ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم بجا
سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج و امثاله نولیسانیدند
و هون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مروج ساخته بودند —
صدیقی همون ضرب سکه که بر روپیه و قیمتش شانزده روپیه و فاروقی هون یک
طرفش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و امامی روپیه و نقره بوزن و قیمت دو
روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاو روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و فلم
را راحتی و آنه را آیه میگفتند و نامهای پیمودن غلات این بود و آثار را که ببیست و چهار
فلوس وزن است دک من را که چهل آثار است آبنید و کهنڈی را که ببیست کروست احیا میخواندند
سوای این توپ های نادره شیر دهانی و تفنگ دو ضربه و سه ضربه و مقراض و چاقو و
ساعت نما و خنجر ها بنام صفدره و سپر بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کارگر می شد طیار
میکنانیدند و نمونهٔ اقسام بافت هر دیار مثل شال و مخمل و کمخواب و بنات وغیره
می بافانیدند و لکوکها زر درین کارخانجات می پیمودند با این پاسداری دین محمدی
و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروهات و مناهیات غیر مشروع
خود هم محترز می بودند و تمامی ملازمان خود از آن منع می فرمودند و حکمنامها در هر باب
و هر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت معزول
می کردند بعد تنبیه و تادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللی
عظیم واقع شده آخر الامر ملک و مال بر باد رفت و بر پیشانی فرامین و پروانجات و تواکید
از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرا می نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

تمت





# خاتمهٔ کتاب از مصنف علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و المنة انچه که خواستم بخدا شد میسرم هرگاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع
فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فضل
اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی و جمیع احوال
ملک گیری و کشور کشائی دو نمتندان خطهٔ بالاگهاٹ را بخامهٔ راست بیان در قید
کتابت و حیز تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد هر چند بعضی علایق و عوایق
و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل وجه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر
خطیر می شد و سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین
نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیه و محامد سنیه می گفت که مورچهٔ بی زبان را
چه یارا که کوه را بردارد و مگس را کجا طاقت که بار گران بر دوش کشد اما تابع امر
و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بترقیم سطری چند از
احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق جزیله و حکایات
داد و دهش و وقایع مکرمت و بخشش و حقایق دوست نوازی و دشمن گدازی

و تفاصیل اسلام افزای و کفر شکنی عالم پروران موصوف پرداختم و دامن کلک دُر سلک را
بکذب و دروغ که شیوهٔ باد فروشان پست همت و عادت هرزه گویان کوتاه
فطرت است ملوث نساختم و رجای واثق از شهزادگان و توابعان سلطانان آنست
که این نسخه را به عین نوازش و الطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه
فرموده بر حسب استعداد و حسن توفیق صله و افر البضاعت که ما حصل زندگی و مقتضی حوائج
بشری و سرمایهٔ نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و بپاداش
محنت کشیده را به خلاع آفرین و تحسین بیارایند یا رب این گلدستهٔ باغستان خیال
مقال که برنگ و بوی اخبار و آثار سعادتمند والا رتبه عالم پرور پیراسته است
بدست خورده چنیان پریشان مقال برهم خوردگی اوراق جمعیت مبتلا و این ترانه
ساز و سرود پیرایهٔ نقش شوق که نغمهٔ حقیقت حال حیدر دیو سکندر منش و ارسطو سیر
جوش و خروش شهرتی برانگیخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به بصیرفه سرای
خارج آهنگ روزگار خموشی گزنیاد بفضله روز جمعه تاریخ بستم شوال المکرم
سنه ۱۲۰۷ هجری یک هزار و دو صد و هفت بود خاطر را از محن و مشاق
تردد و تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب هر محل
نجات حاصل گردیده

**قطعه**

نسخهٔ دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل اله

سال تاریخ ختم آن خردم    بی سر کذب گفت ذکر دو شاه

**تمت**



# اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدر است حسب فرمایش سکندر رتبت ارسطو فطرت دارا همت فریدون
شوکت قدر شناس اهل هنر کپتان چمبس فریزر بهادر دام اقباله بحسن صحت و صفوت عبارت بقدر
حوصلهٔ خود که بمطالعه آن هیچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ولایت زیر و زبر
سرداران اینجا رسیده است از مسودهٔ مغشوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه در حواشی
بلا اطلاع نقلش برداشتند و جائیکه صاف مفهوم نشد عبارتی دیگر تراشیده نوشتند و اکثر جا
اصل فقرات دلنشین و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند
لهذا آن نسخه به نسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست
که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین راقم قسطیر خواهد رسید
بدست شده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معرّی از اشاره مذکور بود
سراسر غلط انگاشته بمطالعه اش نگرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمامش
این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر در آرد و سنه اتمام نقل مذکور
یکهزار و دو صد و بست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب
قبله کرمانی عفی الله عنه عفی ذنوبه بود ؛؛

| | | | |
|---|---|---|---|
| اگر پرسند کان کاتب کجا رفت | | بگو بگریخت از دست زمانه | |

# خاتمة الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نصحا للمتاخرین واصلح بالهم بهدایة سید المرسلین الذی اعلی لواء الدین
المتین الی یوم الدین صلوة الله تعالی علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین اما بعد بیچمیرز و هیچمدان خوشه چین
خدمت گزین اهل فصاحت و بلاغت احقر الزمن سید بشیر حسن خلف حاجی سید احمد حسن صاحب امروهوی
بخدمت والامنزلت شناوران بحر فصاحت سباحان نهر بلاغت غواصان عمان کنایت و واقفان عرفان
رمز و اشارت دست عرض بالتماس جنای قبول دراز میگرداند که درین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب حاوی
حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظهر مبارزت صفدری اعنی
**نشان حیدری** تصنیف انیف عالم یگانه یحیای زمانه ملهم الهام نحن نقص علیک احسن القصص منعم
انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دائره سخن و سخندانی محور علم سیر و تاریخدانی سید میر حسینعلی کرمانی که هر حرفش
تازگی بخش روح و روان و هر لفظش شجاعت انگیز دل و جان بر جزو خطش سبزه خطان عاشق زار بر سوادش
سیه چشمان سرمه سایان جان نثار هر نقطه اش از خال لاله رخان اعلی تر هر کششش از قوس قزح بالاتر نیچ کتابتش عطارد
قلم گشیده طرز بیاضش زنگ زهره جبینان را بنده بنظر ناظرش اکسیر مسوده زرد طالبش از زنگ جنی مردود مشتری
هزار جان خریدارش قمر کنبواره گرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش بزبان حال بندای انا افصح الکلم انا فخر
اللوح و القلم میدهد ایجاز عبارت و کثرت استعارتش کوس اعلان مملو عن الحکم متلو العرب و العجم میکوبد بحسن
اهتمام و سعی بالاکلام و صرف زر کثیر تاجران فی شان سراپا لطف و احسان مظهر فیض عمیم متوقع اجر عظیم جناب قاضی
عبد الکریم و جامع رحمة الله صمد صانهما الله عن البلایا افاده شایقین کتب سیر و مشتاقین علم جمعیت اسلامی کا فرموده بتاریخ ۱۳ ذیقعده سن هزار
و سیصد و هفت هجری مطابق یکم جولائی هزار و هشتصد و نود عیسوی بمطبع خود مسمی **بفتح الکریم واقع بمبئی** طبع نمود فقط